

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه	:	رشیدالدین فضل الله، ۶۴۸ هـ - ۷۱۸ ق.
عنوان قراردادی	:	جامع التواریخ، برگزیده
عنوان و نام پدیدآور	:	جامع التواریخ (تاریخ سلغریان فارس) / تألیف رشیدالدین فضل الله همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن.
مشخصات نشر	:	تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	:	سی و شش، ۱۰۷ ص.
فروست	:	میراث مکتوب؛ ۲۰۴، تاریخ و جغرافیا؛ ۳۹.
شابک	:	۳۰۰۰ ریال : 978-600-203-004-7
وضعیت فهرست‌نویسی:	:	فیپا
موضوع	:	نثر فارسی - قرن ۷ ق.
موضوع	:	ایران - شاهان و فرمانروایان - تاریخ
موضوع	:	ایران - تاریخ - اتابکان فارس، ۵۴۳ - ۶۸۴ ق.
شناسه افزوده	:	روشن، محمد، ۱۳۱۲ - ، مصحح.
شناسه افزوده	:	مرکز پژوهشی میراث مکتوب
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۸۹ ر ۹۳۳ ج/ ۱۰۲۹ DSR
رده‌بندی دیویی	:	۹۵۵/۰۵۵
شماره کتابشناسی ملی	:	۲۱۷۶۱۹۱

جامع التواريخ

(تاریخ سلفریان فارس)

تألیف

رشیدالدین فضل الله همدانی

(درگذشته ۷۱۸ ه. ق)

تصحیح و تحشیه

محمد درویش



جامع التواریخ

تاریخ سلغریان فارس

تألیف: رشیدالدین فضل الله همدانی

تصحیح و تحشیة: محمد روشن

ناشر: میراث مکتوب

مدیر تولید: محمد باهر

حروفچین و صفحه‌آرا: سیما اداره‌چی

مدیر فنی و امور چاپ: حسین شاملوفرد

چاپ اول: ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۳-۰۰۴-۷

چاپ: نقره آبی - صحافی: سیاره

همه حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است
نشر الکترونیکی اثر بدون کسب اجازه کتبی از ناشر ممنوع است

نشانی ناشر: تهران، ش.پ: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

E-mail: tolid@MirasMaktoob.ir

<http://www.MirasMaktoob.ir>



دریابی از فرهنگ پرمایه اسلام و ایران درختی خلی موج می زند. این نسخه با دقت و کمال کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامۀ ایرانیان است. برعمده هبرسی است که این میراث پرارج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

باهمه کوششی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تتبع در آنها انجام گرفته و صد ها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کار ناکرده بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز اگرچه بارها به طبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد. احیاء و نشر کتاب ها و رساله های خطی و خطی و خطی است. بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی. مرکز پژوهشی میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۴ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوشش های محققان و صحاح، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه مندان به دانش و فرهنگ سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه ای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

اکبر ایرانی
مدیر عامل مرکز پژوهشی میراث مکتوب

فهرست مطالب

پیش‌گفتار.....	نه
تاریخ سلغریان فارس.....	ده
نمایهٔ اتابکان فارس، سلغریان.....	هفده
سلغریان یا اتابکان سلغری یا اتابکان فارس.....	هجده
آبش خاتون.....	بیست
کتابخشناسی.....	بیست و هفت
شناخت نسخه‌ها.....	بیست و هشت
الف. نسخهٔ اساس (ا).....	بیست و هشت
ب. نسخهٔ سلیمانیه (سل).....	سی
پ. نسخهٔ تواریخ العالم (تا).....	سی و یک
تاریخ سلغریان فارس.....	۱
ذکر خروج قاضی شرف‌الدین.....	۲۹
شرح نسخه بدلها.....	۳۳
واژه‌نامه.....	۵۵
نمایه‌ها.....	۹۷
آیات.....	۹۹
عبارت‌های تازی.....	۹۹
اعلام.....	۱۰۰

به نام خداوند جان و خرد

پیش‌گفتار

اتابکان فارس عنوان سلسله‌ای ترک‌تبار است از امیران سرزمین فارس که به سالهای ۵۴۳ هـ. ق / ۱۱۴۸ م تا ۶۸۶ هـ. ق / ۱۲۸۷ م حکومت کرده‌اند. این سلسله در تاریخ ایران به سلغوریان یا سلغریان بازخوانده می‌شوند. متنی که پیش روی خواننده دانشور است، بخش تاریخ سلغریان از جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی است که گزیده‌ای بس فشرده از تاریخ نام‌آور و صاف است که نام درست آن تجزیه الامصار و ترجیه الاعصار نگاشته و صاف الحضرة، شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله بن عبدالله شیرازی از ادیبان بزرگ سده هشتم هجری قمری است. و صاف چنانکه گفته‌اند زاده ۶۶۳ هـ. ق است، و روزگار عمر را در مشاغل دیوانی گذرانیده است. وی شعر نیز می‌سرود و تخلص وی شرف بوده است. و صاف الحضرة تاریخ خود را که پنج مجلد است در تاریخ مغول نگاشته است. متن وی بغایت مصنوع و متكلف و انباشته از صنایع گوناگون ادبی است چنانکه کار خواندن کتاب را بر خواننده دشوار ساخته است.

وصّاف تاریخ خود را به سه مجلد رسانیده بوده که رشیدالدّین فضل‌الله مؤلّف جامع التواریخ این اثر را به غازان خان که خود مردی تاریخ‌دان بود عرضه داشت، و پس از مرگ بی‌هنگام وی و صّاف آن را به اولجایتو، برادر و جانشین غازان‌خان اهدا کرد؛ و متن را به نام علاءالدّین صاحب دیوان عظاملک بن الصاحب المغفور بهاءالدّین محمد بن محمد جوینی آراست، و اثر خود را به گونه ذیلی بر تاریخ جهانگشای جوینی در وقایع سالهای ۶۵۶ هـ. ق تا ۷۲۸ هـ. ق به پایان برد. البتّه باید اذعان کرد اثر تاریخی و صّاف در نهایت اتقان و درستی و بر پایه خواننده‌ها و دیده‌ها و شنیده‌های وی مبتنی است.

با آنکه دفتر پنجم تاریخ و صّاف به خطّ نویسنده آن اخیراً یافته شد، هنوز خبری از انتشار چاپ علمی آن باز نیافته‌ایم، و مستند کتاب‌دوستان در مراجعه به کتاب و صّاف همان چاپ افست است که به سال ۱۳۳۸ خورشیدی از سوی دو کتابخانه ابن‌سینا و کتابخانه جعفری تبریزی از روی طبع سال ۱۲۶۹ هـ. ق به خط کاتب هنرمند چیره‌دست محمد حسین خان اولیا سمیع شیرازی در بندر معموره بمبئی به چاپ سنگی رسیده است.

چنان که اشارت رفت، متن حاضر برگرفته‌ای در نهایت اختصار از تاریخ و صّاف است که از تاریخ سلغریان، اتابکان فارس، انجام پذیرفته است، و این تلخیص خود به گونه‌ای بردیربابی و صعوبت اثر افزوده است از آن روی بر آن شدم که کوتاه شده تاریخ سلغریان را به دور از تکلف و تعسف باز بنویسم و به آستان خواستاران عرضه دارم:

تاریخ سلغریان فارس

و رویدادهای سرگذشت آنان از آغاز حکومت تا پایان مملکت.
و انساب ایشان و عدد ایشان یازده نفر بوده است، و مدّت مُلک ایشان

صد و سی و یک سال (۱۹)!

از ناقلان آثار... منقول و مروی است که از انقلاب روزگار... امرای تراکمه از کنار آب آمویه با پنجاه هزار سوار به سبب تهتک و سوء تدبیر شاه ملک برگشتند و... متوجه طرفی شدند، از جمله امرا یکی سلوور تقاق که به سلور

۱. نخستین ابهام در تاریخ سلغریان، شمار سالهای حکومت اتابکان است. نسخه‌های مورد استناد ما همه یکسان آورده‌اند: «انساب ایشان و عدد ایشان یازده نفر بوده است، و مدت ملک ایشان صد و سی و یک سال!». ص ۱؛ با بررسی همه منابع تاریخی که در زیر دست ماست، و جز یک دو منبع از «طغرل بن سنقور» که «مدت دولت او یک سال بود» - ص ۵ / س ۱۷ نام نبرده‌اند، شمار اتابکان سلغری یازده است، جز نسخه سلیمانیه - سل - که شمار آنان را «پانزده» می‌نویسد، و آن نیز تصحیف «پانزده» است که استعمالی در عدد «یازده» است و ناآگاهانه بدل به «پانزده» شده است. اما در شمار سالهای حکومت آنان در تمام مراجع، باتفاق و اجماع، در باب نخستین اتابک، آمده است:

«... [اتابک مظفرالدین] سنقور بن مودود السلغری در عرصه کوه گیلویه بر مقتضای اشارت، خیام اقامت برافراشت، و در شهور سنه ثلث و اربعین و خمسماه بر ملک‌شاه خروج کرد... و افسر سلطنت بر سر نهاد». ص ۳ / س ۱۰ تا ۱۵، «... [و] مدت سیزده سال - تاریخ و صاف: چهارده سال - مالک ملک مجازی و سالک مسلک نصف و رأفت بود، در سنه سبع و خمسين و خمسماه...» - ص ۴ / س ۱ تا ۳ -

و درباره اتابک پایانی این دودمان آمده است:

«... و خطبه و سکه به نام اتابک آبش [خاتون] بنت سعد بن ابی‌بکر زینت گرفت، و ذلک فی شهور سنه اثنی و ستین و ستمایه - تاریخ و صاف: سنه احدى و ستین و ستمایه». - ص ۲۵ / س ۱۸ و ۱۹ -

و در سرانجام این خاتون اتابک در تاریخ سلغریان آمده است:

«... و این آبش خاتون در حباله منگوتیمور بود پسر هولاکوخان... [که] در سنه ست و ثمانین و ستمایه در نواحی تبریز به حق پیوست». - ص ۲۶ / س ۱۵ تا ۱۷ - و با این حساب شمار درست و دقیق سالهای حکومت سلغریان که از سال ۵۴۳ ه. ق = ۱۱۴۸ م آغاز می‌شود و به سال ۶۸۶ ه. ق = ۱۲۸۷ م پایان می‌پذیرد، روشن می‌شود که بر حسب سالهای قمری ۱۴۳ سال است. اصلاح اختلاف تاریخ ده دوازده ساله دودمان سلغری از دایرة المعارف فارسی دانشمند زنده‌یاد دکتر غلامحسین مصاحب آسان می‌شود، نخست آنکه تاریخ وفات آبش را ۶۸۵ ه. ق یاد کرده است، و دیگر آنکه اشارتی درست به سالهای غیبت آبش دارد که می‌نویسد: «اما او خود غالباً - آبش - در اردوی مغول به سر می‌برد...»!

زنگی معروف بود نوکر امیر قرغوت... با حشم خود قریب ده هزار به خراسان آمد... بعد از یک چند سلجوقیان بر ممالک ایران مستولی شدند. این سلوور به ایشان پیوست و به حجاب ایشان موسوم گشت. در اثنای آن فرزندان او به جانب فارس رفتند... متن. ص ۱ و ۲- و آنچه فارسیان سلغور می‌گویند، مراد این سلوور مذکور است... همانجا. ص ۲، ۵ و ۶-

سَنقُور بن مودود السلغری در عرصه کوه گیلویه... خیام اقامت برافراشت، و در شهر سنه ثلث و اربعین و خمسمایه بر ملک‌شاه خروج کرد... [اتابک مظفرالدین] سَنقُور را مملکت شیراز مصفی شد، و افسر سلطنت بر سر نهاد، و... همانجا. ص ۳، س ۱۰ تا ۱۵- مدّت سیزده سال- و صاف: چهارده سال- مالک ملک مجازی و سالک مسلک نصف و رأفت بود؛- همانجا. ص ۴، س ۱ و ۲- در سنه سبع و خمسين و خمسمایه... خاتم مملکت از انگشت او بیرون کردند.- همانجا. ص ۴، س ۳ و ۴-

و بعد از او چون پسرش اتابک طغرل طفل بود، برادرش اتابک مظفرالدین زنگی بن مودود، در سنه سبع و خمسين و خمسمایه- و صاف: ثمان و خمسين و خمسمایه- ... قایم مقام گشت [و] آیین داد و دهش پیش گرفت.- همانجا. ص ۴، س ۶ تا ۱۰-

... بعد از او اتابک مظفرالدین تكله بن زنگی وارث تاج و تخت پدر گشت... و چون از ایام جهاننداری و جهانبانی او بیست سال بگذشت، در تاریخ سنه احدى و تسعين و خمسمایه، متقاضی هادم اللذات مایه عمر عزیزش استرداد نمود... همانجا. ص ۵، س ۱ تا ۸-

بعد از او اتابک قطب الدین طغرل بن سَنقُور^۱ که پادشاهی هنرمند هنرپرور بود، به جای او بنشست. [اما] زیادت تأیدی نداشت... عاقبت تكله طغرل را بزد و او را بگرفت، و در دز اشکنوان میل کشید و عاقبت چشم‌هاش

۱. بیشتر اتابکان سلغری لقب مظفرالدین داشته‌اند. لغت‌نامه علامه دهخدا؛ تاریخ و صاف: اتابک مظفرالدین طغرل بن سَنقُور. ص ۱۵۰، س ۱۵.

برون کرد تا به دشمن کامی درگذشت... مدّت دولت او یک سال بود... - همانجا. ص ۵، س ۱۱ تا ۱۸ -

بعد از او نوبت دولت سلغری... به اتابک مظفرالدّین [ابوشجاع] سعدبن زنگی رسید... [به سنّه ثلاث و تسعین و خمسمایه... [و] به شجاعت و سخاوّت مردانه و یگانه بود. - همانجا. ص ۵، س ۱۹ تا ۲۱ - اتابک سعد در محرّم سنّه خمس عشره [و ستمایه] با صحبت خوارزمیان با شیراز رسید، و در حال استقبال [اتابک ابوبکر] تیغ در روی پدر کشید... و مغافصه پدر را زخمی زد، ضخامت خفتان و لباس مانع [وصول بآس و] زخم شد. اتابک سعد [چون عصیان ظاهر از پسر دید] بفرمود تا او را بگرفتند، و به اعتقال او.. اشارت راند. - ص ۸، س ۱۱ تا ۱۷ -

عاقبت بدایت دولت او به نهایت و اقبال به زوال موصول گشت... بیست و نه سال در سرّه مملکت سلیمان، خطبه و سکه به القاب و اسماء او مزین و معلی بود. عاقبت در احدی الجمادین من سنّه ثلث و عشرين و ستمایه در عوض سریر سلطنت، مفرش خاک را بستر و نهالی ساخت. - همانجا. ص ۹، س ۵ تا ۹ -

بعد از او اتابک مظفرالدّین قتلغ خان ابوبکر بن سعد بن زنگی... چراغ دوده سلغوریان و واسطه قلاده [ایشان]، مؤید به تأیید یزدانی و موفق به توفیق ربّانی... [که] کوکب دولت آن دودمان در عهد او به ذروه استعلا پیوست... [و اوگتای] قآن سیورغامیشی را یرلیغ با لقب قتلغ خانی ارزانی داشت... - همانجا. ص ۹، س ۱۰ تا ۲۴ -

و از فتوح [نامدار] که در زمان دولتش میسر شد و ایام بدان مبشر گشت فتح جزایر و سواحل جزیره قیش و بحرین و عمان و قطیف و لحسا... بود... همانجا. ص ۱۴، س ۱۰ تا ۱۲ - و چون پادشاه جهان [گیر] هولاهو خان... از فتح قهستان بازگشت... عزم بغداد جزم کرد... و بعد از فتح بغداد، خداوندزاده سعد را به رسم تهنیت آنجا فرستاد... - همانجا. ص ۱۴، س ۱۵ تا ۲۳ -

پادشاه [هولاگو] او را نواخته با شرف سیورغامیشی و اعزاز تمام باز فرستاد... همانجا. ص ۱۴، س ۲۴- اتابک در شیراز بیمار شد... همانجا. ص ۱۵، س ۴ - چه ماهی عمرش در شست هفتاد افتاده بود. در پنجم جمادی الآخر سنه ثمان و خمسين و ستّمايه - تاریخ و صاف: در شهر سنه تسع و خمسين... - منشور پادشاهیش به دست فراش تقدیر طی شد، و بهار عمر دی... همانجا. ص ۱۵، س ۴ تا ۶- سی و چهار سال و شش ماه و یازده روز پادشاهی کرد... همانجا. ص ۱۵، س ۱۲ و ۱۳-

پسرش اتابک سعد [بن قتلغ خان]... بعد از دوازده روز که خطبه و سکه به نام او مزین و معلا گشت، روز یکشنبه هفدهم جمادی الآخر سنه ثمان و خمسين و ستّمايه عمرش در آن ممالک به فذلک پیوست. مابین پدر و پسر دوازده روز بود... همانجا. ص ۱۵، س ۱۳ تا ۱۸-

از او پسری محمد نام و دو دختر آبش و سلقم خاتون ماندند؛ و محمد هنوز در منزل صبی بود. او را بر تخت مملکت نشاندند. مادرش ترکان... زنی رایزن با فطنت و فن بود، به نظم ملک و مصالح پادشاهی قیام نمود... و اطراف بر و بحر را بدین صیغت از ضیعت و اتلاف مأمون و مصون گردانید... همانجا. ص ۱۶، س ۸ تا ۱۳-

.... چون مدت دو سال و هفت ماه از عهد دولت اتابک محمد در سرعت ارتحال و انتقال روزی به شب و شبی به روز پیوست، به سبب سقطه از بام قصر، هنوز از شجره سلطنت ثمره نچیده... غنچه جوانیش از گلبن ایام ناشکفته فرو ریخت. و ذلک فی شهر سنه تسع و خمسين و ستّمايه... همانجا. ص ۱۷، س ۷ تا ۱۱-

ترکان با ارکان دولت و بزرگان حضرت مشاورت پیوست. رای همگان بر آن قرار گرفت که اتابک محمد شاه پسر سلغور شاه پادشاه باشد... و او در صولت و مردانگی همتا نداشت... همانجا. ص ۱۷ و ۱۸-

در واقعه بغداد ملازم بندگی هولاهو خان بود، مردانگیها نمود... در این وقت که وارث ملک و مملکت گشت، تهتک و انهماک پیش گرفت... [و] در توجه به جانب اردو تکاسل و تغافل می نمود و اهمال و امهال می کرد. ترکان از محمدشاه و حرکات او ملول شده با امرا... مواضعه کرد تا منتہز فرصت شدند. چون اتابک محمدشاه به حرم درآمد، جمعی از مکامن کمین بیرون آمدند و او را مقید کردند. - همانجا. ص ۱۸، س ۲ تا ۲۴ -

... بعد ما که هشت ماه پادشاهی کرد، روز آدینه دهم ماه رمضان - همان سال احدی و ستین و ستمایه - در خانه مسکین و اسیر شد... که او لایق ملک‌داری نیست. - همانجا. ص ۱۹، س ۳ تا ۵ -

ترکان... در شهر آذینها فرمود بستن و ندا در دادن که پادشاه سلجوق [شاه ابن سلغربن سعد] است.... مادرش از نژاد آل سلجوق بود و از محمد شاه به سال بزرگتر... ترکان را عقد تزویج بست تا مگر بیش گرد مکر و فتنه‌انگیزی نگردد. - همانجا. ص ۱۹، س ۹ تا ۲۲ -

... شبی بر گوشه مجلس... نشسته بود، ناگاه خیال ترکان دامن دماغش به دست استیلا محکم فرو گرفته... از منکران غلمان او را نظر بر زنگی قوی هیکل افتاد... با چهره‌ای چون دود قیراندود و قامتی چون شب مشتاقان دراز... او را اشارت فرمود که سر ترکان بردار و پیش من آر. به فرمان شاه آن دیو سیاه، ماه پرئرخسار را بی تحاشی بگرفت و سر او را که رشته فتنه و آشوب جهان... بود پست ببرید و در طشتی زرین پیش شاه آورد... - همانجا. ص ۲۰، س ۲ تا ۱۱ -

سلجوق شاه روز دولت خود... برگشته دید و شب محنت مانند طلایه نکبت معاینه... تگ و پویی می کرد... - همانجا. ص ۲۳، س ۱۵ تا ۱۸ - لشکر مغول قوت کردند... و دزبانان قلعه سپید روز روشن را پیش جهان بین او سیاه کردند، و آفتاب عمرش به زوال کسوف رسانیدند؛ و مدت مملکت شش

ماهه - تاریخ و صاف: هفت ماهه - او بگذشت. - همانجا. ص ۲۵، س ۱۱ تا ۱۶ - خطبه و سکه به نام اتابک آیش بنت سعد بن ابی بکر زینت گرفت، و ذلک فی شهر سنه اثنی و ستین و ستمایه. - تاریخ و صاف: سنه احدی و ستین و ستمایه. - همانجا. ص ۲۵، س ۱۸ و ۱۹ -

و این آیش خاتون در حباله منگو تیمور بود، پسر هولاگوخان؛ و در سنه اثنین و ستین و ستمایه رایت پادشاهی برافراشت، و در سنه ست و ثمانین و ستمایه در نواحی تبریز به حق پیوست، و آنجا دفن کردند... و از آن تاریخ ملک فارس در تصرف دگران افتاد. - همانجا. ص ۲۶، س ۱۵ تا ۱۹ -

بخش منقول تاریخ سلغریان در متن ما برابر عَشْری از متن تاریخ و صاف است، و از این قیاس توان کرد که و صاف در نگارش خود چه صنعتگریها کرده است. - البته متن آراسته منقول ما تا اندازه ای بعید از آن شیوه مصنوع و صاف به دور است و شیوه نگارش آن معقول و مضبوط و به دور از اطناب است؛ منتها متن ما رغبتی وافر به جناس خطّ - تصحیف - دارد که نمونه ای از آن را یاد می کنیم:

نگین / تگین: ص ۴ - روان / روان: ص ۶ - تزویج / ترویج: ص ۸ - تشبث / تشتت: ص ۸ - عاقبت / عافیت: ص ۱۱ - میسر / مبشر: ص ۱۴ - از عاج / ازعاج: ص ۱۵ - تیمار / بیمار: ص ۱۵ - صیغت / ضیعت: ص ۱۶ - مگر / مکر: ص ۱۹ - مشعوف / مشغوف: ص ۲۰ - مسرت / مشرب / مسرب: ص ۲۰ - بریده / پریده: ص ۲۰ - سترد / سپرد: ص ۲۱ - بادره / نادره: ص ۲۲ - معارف / معازف: ص ۲۲ - تنگ / ننگ: ص ۲۴ - سبک / سنگ: ص ۲۴ - غدر / عذر: ص ۲۴ - تبار / تبار: ص ۲۶ - دیار / دیار: ص ۲۶

نمایه اتابکان فارس، سلغریان

مودود

۱. سنقور بن مودود	۲. زنگی بن مودود	
۵۴۳ - ۵۵۷ ه. ق	۵۵۷ - ۵۷۱ ه. ق	
۳. تكله بن زنگی	۴. طغرل بن سنقور	۵. سعد بن زنگی
۵۷۱ - ۵۹۱ ه. ق	۵۹۲ ه. ق	۵۹۳ - ۶۲۳ ه. ق
۶. ابوبكر بن سعد (قتلغ خان)	۷. محمد بن سعد	
۶۲۳ - ۶۵۸ ه. ق	۶۵۸ ه. ق	
۸. محمد شاه پسر سلغور	۹. سلجوق شاه پسر سلغور	۱۰. آبش بنت سعد
۶۵۹ - ۶۶۱ ه. ق	۶۶۲ ه. ق	۶۶۲ (۶۶۳) - ۶۸۶ ه. ق

سلغریان یا اتابکان سلغری یا اتابکان فارس

۵۴۳ - ۶۸۱ / ۱۱۴۸ - ۱۲۸۲

سنقر بن مودود، مظفرالدین	۱۱۴۸/۵۴۳ Ø
زنگی بن مودود، مظفرالدین	۱۱۶۱/۵۵۶ Ø
تکله یا دگله بن زنگی	۱۱۷۵/۵۷۰ یا ۱۱۷۸/۵۷۴ Ø
طغرل	۵۹۲
سعد اول ابن زنگی، ابوشجاع مظفرالدین	۱۱۹۸ - ۱۱۹۷/۵۹۴ Ø
قتلغ خان بن سعد اول، ابوبکر مظفرالدین	۱۱۲۶/۶۲۳ Ø
سعد دوم ابن قتلغ خان، مظفرالدین	۱۲۶۰/۶۵۸ Ø
محمد بن سعد دوم، عضدالدین	۱۲۶۰/۶۵۸
محمد شاه بن سلغرشاه بن سعید اول، مظفرالدین	۱۲۶۲/۶۶۱
سلجوق شاه بن سلغر شاه، مظفرالدین	۱۲۶۳ - ۱۲۶۲/۶۶۱
آبش خاتون بن سعد دوم، مظفرالدین	۱۲۶۳/۶۶۲ Ø
آبش خاتون و شوهرش منگوتیمور بن هلاکو، مشترکاً	۱۲۸۲ - ۱۲۶۴/۶۸۱ - ۶۶۳ Ø
حکومت مستقیم ایلخانیان	۱۲۸۲/۶۸۱



سلسله اتابکان سلغری بیش از یک قرن به عنوان امرای دست‌نشانده نخست سلجوقیان و سپس در قرن هفتم / سیزدهم میلادی، خوارزمشاهیان و مغولان در فارس حکومت کردند. در اصل ترکمانانی احتمالاً از طایفه سلر یا سلغر، بخشی از غزاها (اغزها)، بودند و در زمان تهاجمات سلجوقیان به جانب مغرب آمدند و نقش مهمی در استقرار سلطنت سلجوقیان در روم داشتند (بنگرید به شماره ۱۰۷) سنقر، مؤسس سلسله اتابکان فارس، از منازعه و مشاجره‌ای که دوره حکمرانی مسعود بن محمد، از سلاطین سلجوقی بزرگ را آشفته ساخته بود، استفاده کرد و به تحکیم موقعیت خود در جنوب ایران پرداخت. در این هنگام، فارس مدت‌ها بود که تحت اداره یکی دیگر از اتابکان ترک به نام بوزابه بود. با زوال قدرت سلاجقه بزرگ، سلغریان حکمرانان بلامعارض فارس شدند و به لشکرکشی علیه کردان شبانکاره‌ای دست یازیدند و در منازعه جانشینی در میان آخرین امرای سلجوقی کرمان (بنگرید به شماره ۹۱، ۳) دخالت کردند.

فارس در زمان حکومت عزالدین سعد اول ابن زنگی از رونق بسیار برخوردار بود، هر چند که وی بعداً از در اطاعت با خوارزمشاهیان درآمد و از راه وصلت خانواده خود را با آنان مرتبط ساخت. شاعر و نویسنده معروف ایران، سعدی، دو کتاب بوستان و گلستان خود را به ترتیب به سعد اول و پسرش سعد دوم که دوران کوتاهی سلطنت کرد، اهدا کرده و از نام مخدوم دوم است که تخلص خود «سعدی» را گرفته است. در دوران حکمرانی ابوبکر، پسر و جانشین سعد اول، فارس ابتدا خراج‌گزار خان بزرگ مغول اوگتای و سپس ایلخان مغول هولاکو شد (بنگرید به شماره ۱۳۳)، و این مغولان بودند که به ابوبکر لقب قتلغ‌خان دادند. پس از حکومت یک عده از سلغریان در فارس، هلاکوخان فرمانروایی آنجا را به آبش خاتون، دختر سعد دوم داد و او را اتابک فارس گردانید. ولی اندک زمانی بعد، شوهر آبش خاتون، منگوتیمور که

پسر ایلخان بود عملاً قدرت را به دست گرفت. چون منگوتیمور درگذشت، قدرت سلغریان بکلی از میان رفت و فارس ضمیمه قلمرو ایلخانیان شد.

※

آبش خاتون

وصاف: ۱۹۰ - (جلوس او در شهر ۶۶۱ به مقتضای سیاق و صاف، ولی علی الاصح به تصریح نظام التواریخ و جامع التواریخ در سنه ۶۶۲)، به نحو قدرمتیقن تا سنه ۶۶۷ در شیراز و مباشر سلطنت اسمی صوری خود بود. چه در این سال انکیانو به حکومت فارس نصب شد و تا حدود ۶۷۰ که تاریخ ورود سوغونجاق حاکم جدید است در شیراز بود و در ظرف این مدت یعنی ۶۶۷ - ۶۷۰ است که به واسطه کشتن او کلبه نایب دیوان اتابکی (ص ۱۹۲، س ۳) را آبش ازو بازخواست می‌کند. او یرلیغ [اباقا] را در این خصوص به او ارائه داد، ص ۱۹۴.

در حدود سنه ۶۷۲ سوغونجاق نوین پس از بازرسی محاسبات دو ساله فارس «در خدمت مهد گوهرنگار آفتاب اتابک آبش بنت سعد» [به صحابت جدّه او یاقوت ترکان دختر براق حاجب و مادر ترکان خاتون مادر آبش - جامع... چاپ بلوشه ۵۵۶] از شیراز به طرف اردوی اباقا رفتند، ص ۱۹۷.

پس حاصل این شد که آبش خاتون در اوایل سنه ۶۶۲ جلوس نموده و در زمان والده اش ترکان او را با منگوتیمور عقد مناکحت و مزاجت بسته بودند (وصاف، ص ۱۹۷، س ۳ - ۴) -، در اوایل سلطنت احمد تکودار و گویا پس از یک سال از جلوس او به حکم یرلیغ اتابک آبش [که قریب ده سال بود از حدود ۶۷۲ الی کنون که حدود ۶۸۱ یا ۶۸۲ ظ است در اردوی پادشاهان مغول به سر می‌برد، لابد در مصاحبت شوهرش منگوتیمور بن هولاکو مقتول در جنگی با مصریان و شامیان در سنه ۶۸۰ (رجوح به منگوتیمور)] به

حکومت شیراز منصوب شد و اهالی شیراز به واسطه محبت قدیمشان با آل مظفر به قدوم موکب او بسیار خوشحال شدند. شیراز را آذین بستند و مدّت یک ماه جشن گرفتند و حکام و ارباب تا سرحد به استقبال رفتند و اتابک آبش در کاخ سلطنت نزول نمود، ص ۲۱۱.

در سطر اخیر این صفحه صریحاً گوید که آبش: «دو فرزند از اروغ پادشاه [یعنی از منگوتیمور بن هولاگو] داشت». و حال آنکه از ص ۲۲۳ س ۲ برمی‌آید که دو دختر داشته: کردوچین و الغانچی و یک پسر طایجو، لکن بودن این هر سه از خود آبش نه از زنان دیگر منگوتیمور گرچه ظاهر عبارت به ظنّ متأخّر به علم مقصود هم همان بوده ولی عبارت صریح صریح که قسم به حضرت عباس بدان توان خورد نیست. و از بیتی در ص ۶۲۷ در مدح کردوچین آبش از منگوتیمور:

بلقیس دوم رابعه هر سه بنات شهزاده آفاق الغ کردوچین
تقریباً بالصّراحه برمی‌آید که سه خواهر دیگر هم داشته، ولی معلوم نیست که آن خواهران همه یا هیچکدام از آبش بوده‌اند؛ در جامع‌التواریخ، طبع کاترمر، هم بدبختانه نه اسامی اولاد آبش را در ضمن ذکر زوجات منگوتیمور به دست داده و نه غالباً اسامی مادران فرزندان همان منگوتیمور را در ضمن ذکر اولاد او به دست داده و از اسامی دختران منگوتیمور فقط کردوچین را با دو دختر دیگر ذکر کرده و مابقی را باسمائهن ذکر نکرده و فقط گفته: دختران منگوتیمور بسیار بودند (جامع، ص ۱۰۸)، و الغانچی را اصلاً و ابداً ذکر نکرده باسمها.

برویم بر سر مطلب:

اتابک آبش پس از ورود به شیراز در حدود ۶۸۲ ظ (یا اوایل ۶۸۳ به احتمال و الاوّل اظهر) به حکومت بلاد فارس مشغول شد، و در این اثنا سید عمادالدین ابویعلی یا ابوالعلی از جانب ارغون که در همان نزدیکیها بر احمد

غالب و به تازگی به سلطنت رسیده بود به حکومت فارس منسوب شد (ص ۲۱۲)، و در عین حال حکم یرلیغ شد که اتابک آبش به محض وقوف بر مضمون احکام از شیراز عازم اردو شود، و هیچ تعلق به جزویات و کلیات امور نسازد. سید در ۲۲ رمضان سنه ۶۸۳ به شیراز ورود نموده بساط حکومت و بارگاه ملوکانه برافراشت، و به اتابک آبش هیچ اعتنایی نمی‌کرد و حتی از او دیدنی هم نکرد (ص ۲۱۲)؛ لهذا از این سبب و اسباب دیگر که همه موجبات تغییر و تأثر و تألم خاطر آبش و ارکان دولت او را از سید و تنفر از تفرعن و تکبر او فراهم ساخته بود، اتباع و اعوان آبش با هم مواضعه قتل سید را نموده منتظر فرصت می‌بودند تا روزی بی‌بھانه سید را در بازار عده‌ای از ممالیک اتابکی به قتل آوردند و سرش را از بدن جدا کردند؛ و این واقعه در ۲۱ شوال سنه ۶۸۳ یعنی فقط یک ماه بعد از ورودش به شیراز بود. (ص ۲۱۵)، و عوام و ممالیک اتابکی خانه او را غارت کردند، و پسر عم او سید جمال‌الدین محمد را نیز ممالیک اتابکی در شب کشتند، و نعلش او را در مغانی انداختند و گفتند که از حبس گریخت. (ص ۲۱۷)

پسر سید عمادالدین که هنوز نابالغ بود با بعضی خدم گریخته به اردو رفت، و نزد بوقا همه کاره ارغون و مربی سید عمادالدین استغاثت برد، نایره غضب بوقا به فلک شعله کشید و مصمم بر انتقام شد و پیش ارغون عصیان آبش و تجاسر او بر قتل گماشته پادشاه به وجه اکمل تقریر نمود. ارغون در قهر شد و باد خشم او خواست که گرد از زمین و زمان بردارد. (ص ۲۱۹)

و ایلچی متعاقب ایلچی به شیراز فرستاد تا بدون هیچ بهانه و هیچ تعویقی و هیچ عذری و هیچ تعلل و ممانعه آبش و اعوان و اتباع او را به تبریز آوردند در شهر سنه ۶۸۴ ظ ظ (رجوع به هامش و صاف، ص ۲۲۱) (ص ۲۲۰)؛ و پس از یارگوی آنها در حضور پسر و ممالیک سید عمادالدین (آبش را به شفاعت اولجای خاتون به عنوان او عروس خان است با ادوان چگونه نشیند

از حضور در یارغو معاف داشتند)، ولی خویش جلال‌الدین ارقان را به یاسا رسانیدند؛ و سایرین را حکم شد که پنجاه تومان به اولاد سید عمادالدین و بیست تومان به ایتام پسر عمش سید جمال‌الدین بپردازند. (ص ۲۲۱)

و اتابک آبش همچنان در اردو می‌بود و از تواتر این مصائب و این اهانات چون یک سال و چند ماه از ورودش به تبریز گذشت او را امراض مختلفه روی نمود و پس از یک هفته وفات یافت در شهور سنه ۶۸۵ (ص ۲۲۲)؛ و مدت ملک او بیست و دو سال بود (ص ۲۲۲)؛ و او را در چرنداب تبریز به رسم مغول با اوانی زر و سیم ملان از شراب لعل دفن کردند (ص ۲۲۲)؛ مرثیه صاحب و صاف در حق او (همان صفحه). «و او را [پس از چندی] به شیراز بردند و در مدرسه عضدیّه که مادرش ترکان به اسم عضدالدین محمد مذکور [بن سعد بن ابوبکر] ساخته بود دفن کردند؛ و شهزاده کردوچین [دختر او از شوهرش منگوتیمور بن هولاکو] وارث او شد». (جامع‌التواریخ، طبع بلوشه، ص ۵۵۷)، «و بعد از چندگاه شاهزاده کردوچین نعش او را از آنجا [یعنی از تبریز] به شیراز برد». (روضه‌الصفاء، ۴: ۲۰۸)

۲۲۳: اتابک آبش وصیت نموده بود که املاک موروث او را با مواجب او که صد هزار دینار بود که از عهد هولاکو به او می‌داده‌اند به چهار قسمت تقسیم کنند: دو قسم از آن نصیب دختران شاهزاده کردوچین و الغانچی [که تقریباً بل تحقیقاً صریح است که الغانچی هم دختر او بوده که جامع ابداً اسم او را نبرده کما ذکرنا] و قسمی از آن ممالیک و عتقاً و قسمی از آن شاهزاده طایجو پسر منگوتیمور (۲۲۳) که باز عبارت تقریباً بل تحقیقاً صریح است که طایجو پسر منگوتیمور از این مادر یعنی آبش بوده است، ولی در جامع گرچه اسم این طایجورا به املائی طانجو برده ولی نگفته مادرش که بوده.

و از همه عجبت‌ر این است که کما ذکرنا در و صاف در ص ۲۱۱ صریحاً گوید که آبش [صحبت از بعد از فوت منگوتیمور است، چه صحبت از اوایل سلطنت احمد و نصب آبش است به حکومت فارس در حدود ۶۸۲ کما مر] از

اروغ پادشاه دو فرزند داشت و اینجا صریح است که سه فرزند داشت، و من هیچ نمی‌دانم این تناقض را بر چه حمل کنم و فکرم به جایی نمی‌رسد مگر آنکه بگویم طایجو پسر منگوتیمور از این مادر نبوده است، و در این صورت پس چرا او را از مابین سه پسر منگوتیمور اختصاص به ربع ترکۀ خود داده، این احتمال به هیچ‌وجه معقول نیست. یا آنکه شاید کلمۀ «دو فرزند» در ص ۲۱۱ سهو نسخ یا اشتباه خود مؤلف است به جای «سه»، واللّٰه اعلم بحقیقة الحال؛ و در نسخه خطی من هم بعینه مثل چاپی «دو فرزند» دارد (ورق ۱۳۱)^a، باری آنچه محقق و مسلم است که کردوچین معروفترین اولاد منگوتیمور بوده است، و چون عجاله هیچ اطلاعی از سایر اولاد آبش و منگوتیمور (یعنی اولاد او از آبش، والا اولاد دیگر او فعلاً به هیچ‌وجه محلّ حاجت من نیست) ندارم، ابدأ صحبتی و ابدأ حدس و تخمینی درباره آنها نمی‌کنم که اقرب به احتیاط و سیره مورّخین متخیرین^۱ صحت می‌باشد.

کردوچین در حدود سنه ۶۸۳ چنانکه ظاهر بل تقریباً صریح سمط‌العلی^b ۱۰۹ است در اوایل جلوس ارغون به تدبیرات بوقاجنکسانک و یرلیغ[ارغون] به جلال‌الدین سیورغتمش بن سلطان قطب‌الدین از ملوک قراختائیان کرمان درآمد، و پس از این اخیر در ۲۷ رمضان سنه ۶۹۳ به دست ناخواهریش (یعنی خواهر از طرف پدرش فقط) پادشاه خاتون او را به تصریح جامع‌التواریخ، طبع کاترمر، ص ۱۰۸ [ولی معلوم نیست در چه تاریخی] به امیرساتالمیش پسر بورالقی دادند، و بعد از او به پسر عمّش طغای یعنی ظاهراً به پسر عمّ خود کردوچین [که ظاهراً هموست که در شیرازنامه، ص ۹۳ از او به این عبارت تعبیر می‌کند:

«نوّین اعظم امیر طغای که همشیر؟ پسر او (یعنی پسر کردوچین؟) بود»]

دادند.

۱. این کلمه چون در متن درست خوانده نشد به حدس چنین خوانده و ضبط شد. (ا.ا).

باری عجاله هیچ نمی‌دانم این طغای شوهر سوم کردوچین که بوده و چه نسبتی با کردوچین داشته است، و نیز هیچ نمی‌دانم که کردوچین از این سه شوهر آیا از هیچکدام اولادی داشته (چنانکه ظاهر عبارت سابق‌الذکر شیرازنامه است) یا نه، و نیز هیچ نمی‌دانم تا چه سنه‌ای در حیات بوده است. همین‌قدر از تاریخ آل مظفر مندرج در گزیده، ص ۶۲۵ معلوم می‌شود تا سنه ۷۲۹ در حیات و در شیراز بوده است. آقای اقبال در تاریخ مفصل خودشان ص ۴۱۰ نوشته‌اند تا سال مذکور یعنی ۷۲۹ هنوز در شیراز حکومت داشت. [ابتدای حکومت او در سنه ۷۱۹ بوده کما فی کتب التواریخ] ولی هیچ‌جا در جمیع کتبی که به دست دادم چنین چیزی نیافتم، و دیگر نوشته‌اند در همان ص ۴۱۰ که کردوچین به نکاح امیر چوپان درآمد. این مطلب را هم با فحص شدید بلیغ مطلقاً و اصلاً در هیچ مأخذی نیافتم، و گویا بکلی بی‌مأخذ و سهو فاحش و شاید اشتباه با سالتی بیک بنت اولجایتو است که امیر چوپان در سنه ۷۲۱ او را به نکاح درآورد. (حیب‌السر، ج ۳، جزو ۱: ۱۱۸)، رجوع شود نیز برای کردوچین به وریقات به همان عنوان «کردوچین» و به فصلی مشبع در وصاف، صص ۶۲۳-۶۲۷؛ و به هامش ص ۲۲۳ از همان کتاب.

و ذکر آبش باز در اواخر کتاب استطراداً در ص ۶۲۳ و ۶۲۴ برده شده است. فذلکه مواضع ذکر آبش در وصاف: ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۹۱ (در احوال سلاطین کرمان)، ۶۲۳، ۶۲۴؛ و جامع‌التواریخ (خط نستعلیق، - خط نسخ این قسمت آبش را ندارد و قسمت اخیر سلجوقشاه را نیز ندارد) در فصل سلغریان، طبع بلوشه، صص ۵۵۶-۵۵۷، و گزیده، ص ۵۰۹.

این مطلب را هم ناگفته نگذاریم که ظاهر سیاق عبارت و صاف، صص ۱۹۰-۱۹۷ تقریباً صریح است که آبش از بعد از جلوس [در سنه ۶۶۲] الی حدود سنه ۶۷۲ که سوغونجاق از شیراز به اردو برگشت و او را نیز همراه خود به اردو برد و در تمام این مدت ده ساله در شیراز بوده، و فقط در حدود سنه

۶۷۲ از شیراز به اردو رفته [ولابد با منگوتیمور که از سابق از عهد مادرش او را با او عقد مزاجت بسته بوده‌اند (ص ۱۹۷) عروسی کرده] ولی صریح گزیده است (ص ۵۰۹) که «اتابک آبش خاتون بعد از عم‌زاده پدر [یعنی سلجوقشاه] به جای مادرش ترکان‌خاتون پادشاهی فارس دادند، یک سال در فارس حکم کرد، بعد از آن او را جهت شهزاده منگوتیمور بن هولاکو بخواستند و به اردو آوردند، الخ» که صریحاً کماتری گوید که فقط یک سال بعد از جلوس او را از فارس به اردو آورده به منگوتیمور دادند، و ظاهر سیاق جامع‌التواریخ، طبع بلوشه، ص ۵۵۶:

«سلجوقشاه را بیرون آوردند و بکشتند و دختران [ترکان‌خاتون سلغم و آبش را که سلجوقشاه در قلعه سپید محبوس گردانیده بود، ص ۵۵۵] را از قلعه بیرون آوردند و جدّه ایشان یاقوت ترکان دختر براق حاجب ایشان را به بندگی حضرت آوردند. آبش خاتون را به شهزاده منگوتیمور دادند، الخ». این است که فقط اندکی پس از قتل سلجوقشاه این واقعه یعنی آوردن آبش به اردو و دادن او به منگوتیمور روی داده، نه ده سال بعد کماهو ظاهر الوصاف، و من گمان می‌کنم که حقّ بکلی با صریح تاریخ گزیده و ظاهر جامع‌التواریخ باشد چه تقریباً صریح سمط‌العلی^b ۱۰۹ است که مزاجت کردوچین بنت آبش با جلال‌الدین سیورغتمش از قراختائیان به حکم یرلیغ ارغون ظ ظ در حدود سنه ۶۸۳ بود [وگویا ظاهر سیاق و صاف در تاریخ کرمان نیز تقریباً همین است].

خوب اگر عروسی آبش با منگوتیمور بن هولاکو در حدود سنه ۶۷۲ بوده کماهو ظاهر الوصاف پس دخترش کردوچین در وقت عروسی با سیورغتمش در حدود ۶۸۳ دختری بوده یازده ساله و مستبعد بلکه محال است که در این سن دختری را به کسی شوهر دهند. بلی در مشرق بسیار زود دختر را به شوهر می‌دهند ولی در سن یازده سالگی چنانکه گفتیم از محالات عادی به نظر می‌آید. ولی اگر به قول صریح تاریخ گزیده و ظاهر جامع‌التواریخ عروسی آبش را با

منگوتیمور در (یا اندکی بعد از) حدود سنه ۶۶۳ که یک سال بعد از جلوس آبش باشد بگیریم، آن وقت واضح است که هیچ محذور مذکور لازم نمی‌آید، چه اگر کردوچین در حدود سنوات ۶۶۳ یا ۶۶۴ یا یکی دو سال بعد هم بگیریم سن کردوچین در وقت عروسی با سیورغتمش در حدود ۶۸۳ بیست ساله یا نوزده ساله خواهد بود؛ و این بکلی عادی و شایع عموم روی زمین است اعم از مشرق یا مغرب. انتهی آبش، ظ ۲. 38.

«[و دفن سعد بن زنگی فی الرباط] المعروف به آبش و هی بنت الاتابک سعد بن ابی بکر و کانت ملکه رحیمة حکمت بین الناس بالعدل والصفة بنت ذاک الرباط و دفنت فيه».^۱ (شدالازار، ۹۹^b).

«و دفن [الاتابک ابوبکر بن سعد زنگی] بالرباط المذكور عند ابیه». (ایضاً، ۱۰۰^b)

نبذی از نسب او تبعاً لنسب دخترش کردوچین در سمط العلی ۶۸^b.

کتابشناسی

- یوستی، ۴۶۰؛ لین - پول، ۱۷۲ - ۱۷۳؛ زامباور، ۲۳۲؛ البوم، ۴۲.
- دائرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، «سلغریان» (ک. ا. باسورث)؛ دانشنامه ایرانی، «اتابکان فارس» (ب، اشپولر)
- B. Spuler, *Die Mongolen in Iran*, 4th edn, 117 - 21.
- Erdogan Merçil, *Fars Atabegleri Salgurlular*, Ankara 1975, with genealogical table at p. 146.
- باسورث. در تاریخ ایران کمبریج، جلد پنجم، ۱۷۲ - ۱۷۳.
- ظ از یادداشتهای قزوینی، ج ۳، با مقدمه استاد ابراهیم پورداود، به کوشش ایرج افشار، دانشگاه تهران.

۱. وکذا ایضاً در خصوص مدفن سعد بن زنگی صریحاً در جامع التواریخ قسمت سلغریان (نسخه نسخ^b ۲۳۱) و وضاف، ۱۵۵.

شناخت نسخه‌ها

الف. نسخه اساس (۱):

نسخه اساس، به شماره 1653 در توفقاپوسرای ترکیه نگهداری می‌شود. در بخش پایانی تاریخ افرنج - پاپها و قیصره آمده است: «... و آن زمان که جامع این کتاب این حکایات نبشته است تاریخ هجری در شهر سنه خمس و سبعمایه بوده است، و در آن [زمان] پاپ. بنطلطوس - بنطکطوس - بود، والسلم علی من اتبع الهدی». در زیر این نگاشته جدولی دیده می‌شود - به تصویر پیوست از این برگ بنگرید - و سپس آن سطری که ظاهراً به خط حافظ ابرو نگاشته آمده است: «تمت کتاب ناسخ التواریخ (?) علی يد العبد الفقير عبدالله بن لطف الله المدعو به حافظ ابرو، فی شهر شعبان ۸۱۹». در بخش تاریخ اسمعیلیه از این نسخه، در انجامة آن چنین نگاشته‌ای به دیده می‌آید:

«تمام شد تاریخ اسمعیلیه و نزاریه از مصنفات مخدوم اعظم اعدل سلطان الوزراء فی العالم رشیدالحق و الدنیا والدین عماد الاسلام والمسلمین اعز الله انصار دولته به یاری باری عز اسمه فی اواخر جمادی الاخر سنه اربع عشره و سبعمایه به خط العبد المسکانی الحافظ والحمد لولیه و الصلوة والسلام علی نبیه محمد و آله الطیبین الطاهرین اجمعین».

به گمان بنده این نسخه از برنگاشته‌های روزگار رشیدالدین فضل‌الله است که حافظ ابرو آن را برگرفته و رقمی گویای زمان خود: «شهر شعبان ۸۹۱» بر آن در افزوده است.

ویژگیهای کتابت در نسخه اساس چنین است:

الف، آ:

هر دو حرف «آ» و «الف» را یکسان می‌نویسد:

«از مخافات و افات این لشکر در مؤتلفات اوقات...» ص ۱۰؛ «اهالی فارس پهلوی اسایش» ص ۱۱؛ «اتابک ابوبکر از خزاین و اخایر» ص ۱۲؛ «چون اریکه خلد و روضه نعیم ساخته بود» ص ۱۳؛ «مسکین و اسیر شد. او را با صحبت معتمدان به حضرت ایلخان فرستادند» ص ۱۹

ب، پ:

هر دو حرف را یکسان و با یک نقطه می‌نویسد:
«بواسطه موجبات وحشتی» ص ۱۰؛ «با بسرش تاج‌الدین محمد... محبوس کرد» ص ۱۰؛ «ذخایر خود قلعه سبید مشحون داشته بود» ص ۱۲؛ «چون بنج روزه خمار است» ص ۱۳؛ «شش ماه و یازده روز بادشاهی کرد» ص ۱۵؛ «ماه بری‌رخسار... بی تحاشی بگرفت» ص ۲۰

ج، چ:

این هر دو حرف را به یک نقطه یکسان می‌نویسد:
«جنین بود» ص ۳؛ «امواج بحر» ص ۳؛ «نواحی قبیاق» ص ۳؛ «اورا بنج بسر بودند» ص ۴؛ «با جند خواص مواضعه کرد» ص ۸؛ «جهان جون من و تو جو بسیار دید» ص ۱۵؛ «فوجی از جماع داران» ص ۱۸

د، ذ:

در نگارش این دو حرف تقییدی ندارد، گاه همسان می‌نویسد و گاه متغایر.

ژ:

این حرف را در این نسخه به سه نقطه دیده‌ام:
«مادرش از نژاد آل سلجوق بود» ص ۱۹

ک، گ:

این هر دو حرف را یکسان می نویسد:
«خار کلستان مهلکت». ص ۱۹؛ «تا مکر بیش کرد مکر و فتنه انکیزی نکردد». ص ۱۹، سطر ماقبل آخر / «خراب کشته بود، به سبب تاختن و محاربات شبانکاره...». ص ۱۰؛ «آیین داد و دهش پیش گرفت». ص ۴

که:

که موصول و ربط را به هر دو گونه می نویسد: که، کی.

انک، اینک، چنانک:

این ترکیبها را همواره بدین سان می نویسد.

ب. نسخه سلیمانیه (سل):

چنانکه یاد شد، نسخه سلیمانیه - داماد ابراهیم پاشا - همان متن مجمع التواریخ السلطانیه از شهاب الدین عبدالله بن لطف الله نامبردار به حافظ ابرو است. این اثر نگارشی تام و تمام از جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله است. عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۵۲ - ۳۰۴۸ محفوظ است.

ویژگیهای کتابت در نسخه سلیمانیه (سل) چنین است:

ا، آ:

این دو حرف را همواره مشخص و متمایز می نویسد:
«ارقم». ص ۴؛ «آیین». ص ۴؛ «اتابک». ص ۴؛ «آن اوقات». ص ۴؛ «اراضی». ص ۹؛ «آفتاب اقبال». ص ۹؛ «آثار یأس». ص ۹؛ «آخر ملوک». ص ۱۴؛ «آه از امل دراز». ص ۱۶

ب، پ:

این دو حرف را نیز در املا ویژگی نیست. گاه مرعی می‌دارد و گاه نامرعی می‌گذارد.

د، ذ:

املای این دو حرف را عموماً دوگانه می‌نویسد.

ک، گ:

این هر دو حرف را نیز یکسان می‌نویسد و به گونه‌ای واحد.

پ. نسخه تواریخ العالم (تا):

ویژگیهای کتابت در نسخه تواریخ العالم (تا) چنین است:

ا، آ:

کاتب این دو را یکسان به صورت همزه می‌نویسد؛ و البته بندرت «آ» نیز دیده می‌شود.

ب، پ:

کتابت این دو حرف نیز همواره یکسان دیده می‌شود با یک نقطه.

ج، چ:

این هر دو حرف را نیز همسان و به یک نقطه می‌نویسد.

د، ذ:

در این نسخه املای این هر دو حرف ضابطه‌ای ندارد و به هر دو صورت دیده می‌شود.

ک، گ:

این دو حرف مشخص و معین به یک صورت نگاشته می‌شود:
«شکوه مملکت و سلطنت اگر چه خوش است». ص ۱۶؛ «در بارگاه او».
ص ۱۰؛ «و دیگر طرایف»، ص ۱۰؛ «زر رکنی». ص ۱۰؛ «کر من چو تو بخت
همنشین داشتی». ص ۱۴؛ «پادشاه جهان‌گیر». ص ۱۴

که:

حرف ربط و موصول را به همین صورت امروزی می‌نویسد جز در
ترکیب: انک، جنانک، وانج.

※

چون همیشه چشم به مهرورزی و عنایات خوانندگان فرهیخته ارجمند
دوخته‌ام که از نقد و انتقاد بی‌میل و محابا باز نمانند و با یادآوری‌های
کار و نارسایی‌های باز دیده مصحح را تنبیه دریغ ندارند، که کار آن‌گاه به کمال
می‌رسد که در عیبجویی و نقد همواره باز و گشاده ماند.
با سپاسگزاری از مدیریت گرامی مرکز پژوهشی میراث مکتوب جناب
آقای اکبر ایرانی و همکاران ارجمند ایشان در بخش تولید آقای محمد باهر و
بانوان حسینی و طاوسی که رنجها بر خود هموار کرده‌اند و می‌کنند، سخن را
به پایان می‌برم.

سرانجام پرهیزگاران را است

محمد روشن. تهران

بهمن ماه ۱۳۸۶



[بسم الله الرحمن الرحيم]

تاریخ سلغریان فارس

۵ و صادرات و صروف احوال ایشان از مبدأ دولت تا انتهای مملکت

و انساب ایشان و عدد ایشان یازده نفر بوده است، و مدّت ملک [ایشان] صد
[و] سی [و] یک سال.

از ناقلان آثار و راویان اخبار منقول و مروی است که از انقلاب روزگار و
تصاریف چرخ دوار، امرای تراکمه از کنار آب آمویه با پنجاه هزار سوار به
۱۰ سبب تهنّت و سوء تدبیر از شاه ملک برگشتند، و هر امیری و سروری با
حشم خود متوجّه طرفی شدند، از جمله امرا یکی سلوور تقاق که به
سلورزنگی معروف بود نوکر امیر قرغوت، به هنگام انهزام شاه ملک تمامت
امرا بر او جمع آمدند.

۱۵ سلور تقاق با حشم خود قریب ده هزار به خراسان آمد، و سالها به جانب
قهستان و [طبس و] اصفهان تاختن می کرد. بعد از یک چند سلجوقیان بر
ممالک ایران مستولی شدند. این سلوور به ایشان پیوست و به حجاب ایشان

موسوم گشت. در اثنای آن فرزندان او به جانب فارس رفتند، و میان فارس و خوزستان و لرستان به کوه گیلویه که ولایتی بزرگ است و به دریای هند متصل مقام ساخت.

۵ اما امیر مودود بر عادت سلجوقیان را خدمت می‌کرد، و پسران را به نوبت به کزیک می‌فرستاد، و آنچه فارسیان سلغور می‌گویند، مراد این سلوور مذکور است، و مملکت فارس در سالف ایام و سوابق اعوام در تصرف آل بویه بود. در شهر سنه ثمان و خمسین و اربعمیه سلطان الب ارسلان محمد بن جغری بک بن میکائیل بن سلجوق قینقی با لشکری گران به پارس آمد و بستد و نیابت خود به فضلویه شبانکاره داد، و خود ۱۰ لوای سلطنت مرفوع گردانید، و عنان با مقرّ سریر دولت رجوع [کرد]؛ و تا سنه ثلث و اربعین و خمسمیه که سلغریان خروج کردند، پادشاهی ممالک فارس برایشان مقرر بود، و مابین آخر ایام دیالمه تا اول روزگار سلغریان هشتاد و پنج سال ملک فرس در قبضه تملک سلاطین سلجوق که منجوق کامکاری از عیوق بگذرانیدند.

۱۵ در این مدت هفت کس از نیابت ایشان حاکم فارس شدند. اول فضلویه شبانکاره که سلطان الب ارسلان چون مستخلص کرد بر سبیل ضمان بر او مقرر داشت؛ و او را چون ضامن اجل متقاضی شد، رکن الدوله خمار تگین که از انشاء دولت سلجوق نهالی بود بر کنار جویبار تربیت [ایشان] ترشیح یافته؛ چون از هبوب صرصر قهر بیخ وجود او مقلوع شد، اتابک جلال الدین ۲۰ چاولی سقاویه نشو و نما یافت که قمع شبانکاره بر دست او تیسیر پذیرفت. بعد از او اتابک قراجه که مدرسه‌ای [بر] در شهر شیراز بنا کرد، و بر در همدان کشته شد. بعد از او اتابک منکوبارس که در جوار مزار ام کلثوم مدرسه ساخت، و مرقد او آنجاست؛ و ابونصر بانی مدرسه لالا به ایام وی بود.

بعد از او اتابک بوزاپه پادشاهی عادل منصف بود، و به صدق و اخلاص

- متّصف، با شهزادگان به شیراز آمد، و [خود] به درِ اصفهان بر دستِ ملک‌شاه کشته شد، و روزِ عمرِ [و] دولت او گذشته، چنین بود بر وی قضای نوشته. زنش زاهده خاتون در شیراز مدرسه‌ای انشا کرد، و آنچه از اعضای او یافت به آن جایگاه نقل کرد. بعد از او ملک‌شاه که از نژاد سلاطین سلجوق بود، چون بُزاپه کشته شد، یک سال رایتِ دولت در پارس برافراشت. ۵
- چون مدّتِ سلطنت سلجوقیان سپری [خواست] شد، و معشوقه بی‌وفای [دنیا] از ایشان انتزاع نمود، بعضی افواجِ تراکمه چون امواج بحرِ زاخر از نواحی قیچاق منحدر شدند.
- یعقوب بن ارسلان الافشری با قومی انبوه قصبه خوزستان را اختیار کردند، و سنقور بن مودود السلغری در عرصه کوه گیلویه بر مقتضای ۱۰ اشارت، خیم اقامت برافراشت، و در شهر سنه ثلث و اربعین و خمسمایه بر ملک‌شاه خروج کرد، و کوکب طالعش به ذروه شرف عروج. صفوفِ محاربت آراستن همان بود و انهزام لشکرِ ملک‌شاهی همان.
- [اتابک مظفرالدین] سنقور را مملکت شیراز مصفی شد، و افسرِ سلطنت بر سر نهاد، و به نظامِ ملک‌داری و تمشیت مهام شهریاری قیام نمود، و رسوم ۱۵ عدل و انصاف تازه کرد. یعقوب بن ارسلان که معروف بود به اتابک شومله از خوزستان بارها لشکر کشید، و با اتابک سنقور محاربت و مضاربت نمود، عاقبت [یعقوب] منهزم شد. سنقور ولایت مابین از سلجوقیان بازگرفت. و در صفر سنه اربع و اربعین و خمسمایه سلطان محمود سلجوقی را معروف به سلطان رویدشتی بگرفت، و [به نو بندگان] به دز سپید در ۲۰ بند کرد، و امروز از رسوم او رباطی و مسجدی موسوم به نام او معمور است با موقوفات تمام، و طلبه علوم به اقتنای فضایل و اکتسابِ کمالات نفسانی

مشغول [شده]. مدّت سیزده سال^۱ مالکِ مُلک مجازی و سالکِ مسلکِ نصفت و رأفت بود.

در سنّه سبع و خمسين و خمسمایه^۲ در مرغزار بیضا خاتم مملکت از انگشت او بیرون کردند، و در انگشت اولاد او کرد. چون او درگذشت، ۵ وزیرش تاج‌الدّین شیرازی بود که وزارتِ سلطان محمّد کرده بود که در شیراز رباطی و مدرسه‌ای ساخته است، و بعد از او چون پسرش اتابک طغرل طفل بود، برادرش اتابک مظفرالدّین زنگی بن مودود قایم مقام گشت، [دولت‌یاری روشن‌روان بود با رای پیر و بخت جوان]. و او را پنج پسر بودند: تکه، زیدان، ارقم، سعد، ملک‌شاه.

۱۰ آیین داد و دهش پیش گرفت، و رسم جور در عهد او سرِ خویش. با لشکری جرّار قصدِ شومله کرد و او را بگرفت و بکشت؛ و از خوزستان مال بستد، و از کرمان هم مال بستد. الب ارسلان که از اقارب ایشان بود، در ملک طمع کرد. هر دو حرب کردند. زنگی ظفر یافت. خصم را هلاک کرد، و رباطِ شیخ کبیر عقیف، ابو عبدالله خفیف قدّس الله روحه، عمارتی مختصر بود، آن ۱۵ را عمارت کرد، و بر آن وقفها [کرد].

و اتابک ابوبکر آن را از نو بنیاد نهاد، و عمارتی رفیع و اضافتی تمام کرد، و چیزی بر آن اوقاف افزود؛ و چهارده سال عرصه مملکت را به نورِ عدل و احسان ریّان و سیراب داشت؛ و در سنّه احدی و سبعین و خمسمایه در دز [۱] شکنوان وفات یافت.

[شعر]

دریغ سلطنت و ملک و تاج و [تخت و] بگین که بازماند به ناکام از طغان و تگین
گرفته روی زمین تیغشان به مدّتها ولی چه سود پس از مرگ رفته زیر زمین

۱. تاریخ و صّاف: مدّت چهارده سال. ۲. تاریخ و صّاف: ثمان و خمسين و خمسمایه.

- بعد از او اتابک مظفرالدین تکه بن زنگی وارث تاج و تخت پدر گشت، و در حفظ ممالک و ضبط مصالح بر شیوه ستوده آباء کرام استمرار نمود. در اوایل عهد دولت او اتابک پهلوان انتهاز فرصتی کرد، تختگاه شیراز را خالی یافت. لشکر آورد و قتل و غارت کرد و در سنه خمس و سبعین و خمسمایه، آنگاه اتابک تکه جراحات آن حادثه را به مرهم شفقت و معدلت مندمل گردانید. ۵
- [1] و چون از ایام جهاننداری و جهانبانی او بیست سال / بگذشت، در تاریخ سنه احدى و تسعين و خمسمایه، متقاضی هادم اللذات مایه عمر عزیزش استرداد نمود به موضع ساک پسا، امین الدین کازرونی که حاتم وقت بود، وزیر او بود، در جنب جامع عتیق مدرسه ای ساخت، شش بار با ملوک عراق مصاف داد. ۱۰
- بعد از او اتابک قطب الدین طغرل بن سنقور^۱ که پادشاهی هنرمند هنرپرور بود، به جای او بنشست. [اما] زیادت تأییدی نداشت، [و ستیزه روزگار با اهل هنر امروزی نه نیست] در سه نوبت از عراق پیش اتابک پهلوان لشکر آورد و بر تکه به دفعات خروج کرد، و هر نوبت دو سه ماه حکومت، عاقبت تکه طغرل را بزد و او را بگرفت، و ۱۵ در دز [!] شکنوان میل کشید، و عاقبت چشمهایش برون کرد، تا به دشمن کامی درگذشت، و ایام طومار عمرش برنوشت. مدت دولت او یک سال بود.
- بعد از او نوبت دولت سلغری [بر حسب تقدیر آزال و حکم ملک لایزال] به اتابک مظفرالدین [ابوشجاع] سعد بن زنگی رسید. تکه را باز آورد و در ۲۰ پهلوی سنقور دفن کرد. به شجاعت و سخاوت مردانه و یگانه بود، و وزرای او

۱. تاریخ و صاف: اتابک مظفرالدین طغرل بن سنقور. ص ۱۵۰، س ۱۵.

رکن الدّین صلاح کرمانی بود اَوّلاً، و عمیدالدّین اسعد ابونصر اسدی^۱، آخراً. [و او علمی زاخر و فضلی بارع و جاهی عریض داشت]. خوزستان و کرمان بگرفت، و [به] برادرزاده خود محمّد بن زیدان سپرد، [او] عن قریب عاصی شد و با عمّ طغیان نمود.

۵ رضی الدّین زوزنی^۲ او را [به مال] فریب داد [تا قدم در راه استعصا نهاد] و کرمان را [که خطای کوچک عبارت از آن است بفروخت و بحقیقت آن خود خطایی بزرگ بود]، از تصرّف او انتزاع نمود؛ و اتابک [سعد] همواره ساز هوا و نوای عراق زدی، بتخصیص اصفهان و همدان که از مشاهیر بلدان خطّه عراق اند، و سلسال میاه و لطافتِ هوای دلگشای ایشان غیرتِ نسیم [بودی] و تسنیم خاک ایشان را نزهت و نراحت شامل، و فواکه ایشان را فرط فکاهت حاصل، حصیات زنده رود از جواهر بهشت سبق برده.

نظم

[ای دل که ز تست محنت جان و روان وز یار به اختیار ببردی هان]
۱۵ از دیدن زنده رود جان افزایش کز دیده خود آب زنده رود است روان
اتابک برای تطواف این اطراف در اکثر اوقات، شیراز از حافظ و حامی خالی می گذاشت، و توقّع استخلاص دیگر بلاد می داشت. بدین واسطه در شهر سنّه ستمایه اتابک اوزبک بن پهلوان با کلجه قاصد شیراز شد، و غارت شعوا و حرکات شنعا فرمود. اتابک با چنین قصدها که می پیوستند و وهنها که
۲۰ از غیبت او به مملکت راه می یافت، هنوز بر یکران قمر رفتار هوس جهان نوردی می داشت.

۱. تاریخ و صّاف: عمیدالدّین ابونصر اسعد ابزری. ص ۱۵۰، س ۲۲.

۲. تاریخ و صّاف: پس نصرت الدّین روزی. ص ۱۵۱، س ۲۲.

و اگرچه چون کوه بود، چون محور چرخ گردِ عالم گشتن، آرزو می‌کرد، و در سنه اثنین و ستمایه سلطان غیاث‌الدین با لشکری چون مور و مار [در کثرت و مضار] به شیراز انحدار نمودند و اهالی [شیراز] را به انواع شکنجه و عقوبات مصادرات الیم و مطالباتِ عنیف کردند. هرچه یافتند برداشتند، و از استقصا در نبش و فتش هیچ باقی نگذاشتند. ۵ شیراز **«عَالِيهَا سَافِلَهَا»**^۱ ماند؛ و غیاث‌الدین لشکر را از قتل منع فرمود مگر قتل که نکردند.

بعد از تقدیم بی‌باکیها اتابک با لشکری عازم خوزستان شد و بگرفت [و] در سنه اربع عشره و ستمایه به عراق رفت با مقدار هزار سوار مردانِ کار و [افراد] کارزار، و در خیل بزرگ بی‌مبالاتی با لشکر سلطان محمدبن تکش ۱۰ خوارزمشاه مصاف داد. ناگاه اسپش خطا کرد، **لِكُلِّ جَوَادٍ كِبْوَةٌ** اسیر و دستگیر آمد. او را پیش سلطان آوردند. از داعیه اقدام و اقتحام سؤال فرمود. [مراسم خدمت اقامت کرد و] گفت نمی‌دانستم که لشکر سلطانِ عالم است، مطاردت را سبب همین بود. حسنِ طلعت و دلاوری و هیبتِ او سلطان را مانع قتل شد. به احتباسِ او [در خرگاهی مفرد] اشارت کرد و اسباب او را از ۱۵ خرگاه و بارگاه و اوانی مجلس بزم و فراشخانه و مطبخ و انزالِ ملوکانه مرتب داشتند، چنانچه از حضرت چنان سلطانی جهاندار در حقّ چنین مهمانی با فرّ و مقدار لایق و رایق می‌نمود. او را به مجلس معاقرت احضار فرمود. از صادراتِ حرکات و سکناتِ او در اثنای مجلس بزم چون آدابِ مواقف میدان رزم آثار زیرکی و فرزاندگی و مردانگی ادراک می‌کرد. ۲۰

پس ملک زوزن و سیط شد و بر آن مقرر کرد که ملکه خاتون دختر اتابک سعد که درّه صدف شجاعت و مناعت بود، در سلسله سمط زوجیت سلطان [جلال‌الدین] منعقد گرداند، و هر سال ثلثی از محصولاتِ ممالک فارس با

قلاع اصطخر و اشکنوان که مدارِ رأس جدی و سرطان بر مساسهٔ آن دوران داشت، دیوان سلطان را مقرر و مفروز دارد؛ و پسر خود زنگی را به رسم نوا در حضرت بگذارد.

بدین شرایط اجازتِ انصراف یافت. سلطان او را خلعت داد و مرایرِ ۵ مظاهرت و اواصرِ مصاهرت متبرّم گشت، و قواعد استیحاش و مبابنت و مغایرت منخرم. چون پسرش اتابک ابوبکر صورت مصالحه و تزویج ملکه و ترویج محصولات ارتفاعات حصّه موضوع و التزامات پدر معلوم کرد، [از اندیشهٔ تشبّث سلطان که به سبب آن ملک موروث در معرض تشّت افتد] برخوردار شد، و رای پدر بر خطل و خطا محمول دانست. با چند خواصّ ۱۰ مواضعه کرد.

اتابک سعد در محرم سنّه خمس عشرة [و ستمایه] با صحبت خوارزمیان با شیراز رسید، و در حال استقبال [اتابک ابوبکر] تیغ در روی پدر کشید، و حجاب حرمتِ ابوت با آدابِ بنوت بل فتوت و مروّت از میان برداشت. و مغافصهٔ پدر را زخمی زد، ضخامتِ خفتان و لباس ۱۵ مانع [وصول بّأس و] زخم شد. اتابک سعد [چون عصیان ظاهر از پسر دید] بفرمود تا او را بگرفتند، و به اعتقال او در قلعهٔ اصطخر اشارت راند. و [خود به متکأ عزّ و دولت خرامید و] ملکه را با ملتزماتِ دیگر در ارسال به وفارسانید.

و از مشاهیر آثار و خیرات مبرّات او در نفس شیراز [بارویی ۲۰ حصین افراشت و] مسجد جامع جدید را چون عرصهٔ مکرمات خود وسیع، و بر مثال همّت مقبلان عالی ارکان بنا فرمود، و اسواقِ مربّعهٔ اتابکی مشتمل بر دکاکین مصقّف و بیوتِ مطبّق متلاصق و متصاقب یکدیگر استحداث کرد، چنانچه اربابِ انواعِ حرف و اصحابِ صنوفِ صناعاتِ مختلف به مکاسب و مراتب اشتغال دارند و [در هیچ اقلیم بازاری

بدین زینت و ترتیب نشان نداده‌اند] و سوقِ کبیر هم از مستعمرات و مستحدثات [آن پادشاه سعید] است.

و بر سرِ راهِ عراق رباطی بنا فرمود، و قری و مزارع و بساتین و حمّام و اراضی بر آن وقف کرد، و هنوز آن خیرات مستمر و جاری است، و روان او را روز به روز مستدعی و مستغفر. عاقبت بدایتِ دولتِ او به نهایت و اقبال به ۵ زوال موصول گشت. لِكُلِّ أَمْرٍ رَجُلٌ وَ لِكُلِّ وَقْتٍ أَجَلٌ، مدّت بیست و نه سال در سُرّه مملکتِ سلیمان، خطبه و سکه به القاب و اسماء او مزین و معلی بود. عاقبت در احدی الجمادین من سنة ثلث و عشرين و ستمایه در عوض سریرِ سلطنت، مفرشِ خاک را بستر و نهالی ساخت. او را در رباطِ آبش دفن کردند. و بعد از او اتابک مظفرالدین قتلغ خان ابوبکر بن سعد بن زنگی انار الله ۱۰ برهانه چراغ دوده سلغوریان و واسطه قلاده [ایشان] مؤید به تأیید یزدانی و موفق به توفیقِ ربّانی، دین‌دارِ شرع‌پرور، کوکب دولت آن دودمان در عهد او به ذروه استعلا پیوست، و آفتابِ اقبال آن طایفه در نوبتِ میمونش به اوج ارتقا اقتران یافت.

پادشاهی مبارک ذاتِ نیکو اعتقاد بود، [و تا حدی در تقویت دین محمدی ۱۵ و اظهار شعار اسلام مبالغت نمود که در زمان او هیچ آفریده‌ای به ظاهر در علم حکمیّات و جدلیّات و منطق که میزان معنی است شروع نیارست کردن؛] و بر کمالِ عاقبتِ اندیشی و اصابت تدبیر او این نکته دلیلی واضح است که چون پادشاه گیتی ستان چنگزخان بر ملوک و ممالکِ عالم مالک شد، و عالمیان را آثارِ بّاس و سطوتِ لشکر مغول معلوم گشت. ۲۰ [2] اتابک ابوبکر از سرِ یکدلی / اظهار ایل و اذعان کرد، و تنسوقات و عُراضات را در صحبت برادرزاده خود تهمتن به بندگی اوگتای قاآن فرستاد و التزام خراج و اتاوت کرد. قاآن سیورغامیشی را یرلیغ با لقب قتلغ‌خانی ارزانی داشت، و سلطنتِ ممالکِ موروث بر وی مقرر فرمود، و به

میانِ همّت و حصافت او حافات ملک شیراز از مخافات و آفات این لشکر در مؤتلفات اوقات و مختلفاتِ احداث سلیم و محمی الجوانب ماند، و چون در [کار] مصالح ملک نظر انداخت، [صاحب سعید] عمیدالدین اسعد را به [واسطه] موجبات وحشتی که از او در خاطر داشت، ۵ او را مؤاخذت فرمود. او را با پسرش تاج‌الدین محمد در قلعه اشکنوان مقید و محبوس کرد؛ و [او] این رباعی اظهار شفاعت و ضراعت را به حضرت اتابک فرستاد:

نظم

ای وارث تاج و ملک و افسرِ سعد بخشای خدای را به جان و سرِ سعد
۱۰ بر من که چو نام خویش تا هستم همچون الف ایستاده‌ام بر سرِ سعد
فی الجمله فارس که از دو صد سال باز خراب گشته بود، به سبب تاختن و محارباتِ شبانکاره با آل بویه و سلجوق و اولاد کلجه و سلطان غیاث‌الدین، در ایام اتابک ابوبکر چون عروسی به یمن دولت و حسنِ معدلت او آراسته شد، و اکابر و افاضل اقالیم مأمن احرام حریمش بسته داشتند غنی‌الظباء عن التکچیل بالکحل. ۱۵

اتابک در سلوک طریقت احتیاط چنان متیقّظ بود، و وجوه مال و مملکت را تاحدی مستحفظ که کلی و جزوی اعمال و اشغال به عمال و متصرفان و کتبه خود تفویض فرمودی، و در وقت استرفاع محاسبات به نظر دقیق به کنه آن بحر عمیق برسیدی، و هیچ وزیر و نایب را استقلال و مکنت آن نبودی که ۲۰ [بی‌اجازت] بر درِ حضرت به [ادنی] مصلحتی جسارت نمودی، و اگرچه از تشرّب خمر مجتنب بود [ی]، در بارگاه او مجلس بزم ساختندی برای ارکان و امرا، و بر سییل خراج رسماً بالمسانه سی هزار دینار زر رکنی که حاصلات محقرترین ولایتی از اعمال شیراز موازی آن بودی، هر سال استرضای حضرت را این مبلغ با اندک‌مایه عراضه از مروارید و دیگر طرایف با آن

منضم می‌فرستاد.

و شحنگان مغول را قبول کرد، و از [روی] دوربینی [که عاقبت منتج عافیت نبود] در بیرون شهر مقام داد، و [اسباب و مایحتاج ایشان برحسب مصلحت مرتب فرمود و] معتمدان را بر ایشان گماشت تا از تردد عوام و اغیار متفحص باشند، و زود [زود] کسی را استطلاع بر احوال مملکت میسر ۵ نشود. و برای این مصلحت کاخ اقامت را در بستان فیروزی که [دست‌نشان دولت و] مستغرس اقبال اتابکی بود اختیار کرد، و ارکان دولت را در حوالی آن جای داد؛ و هر روز به هنگام آنکه کیخسرو آفتاب برگوشه تخت افق قدم نهادی، باسقاقان و امرا و کبرا و وزرا و اعیان مملکت و کافه متجئده حاضر شدند، و بعد از انتشار بساط سمات با موضع ۱۰ خود رجوع نمودندی.

اهالی فارس پهلوی آسایش در مهادر امن و امان و بستر عدل و انصاف پیسودند و در نوشین خواب خوش بغنودند، و از اعداد خیرات جسیمه و امداد صدقات عمیمه یکی آن بود که در ابتدای مدارس و مساجد و معابد و معاهد خیر و استحداث خانات و اسواق در دارالملک و اطراف ۱۵ اعمال رغبتی کامل داشت، و بر هر موضعی قری و مزارع و بساتین و طواحین وقف فرمود، و طبای حاذق در دارالشفاهای به احداث [یقراطی] و انفاس مسیحی بگماشت، تا در فصول اربعه برحسب تکلیف اخلاط و امزجه بعد از تشخیص امراض و تجربه اعراض و معرفت اسباب و علامات و نبض و تفسره که کلی قانون و ذخیره قانون کلی طب است به جای می‌آرند، و انواع ۲۰ اغذیه و [اشربه] و ادویه هر اودیه و معاجین و اقرصه [می‌دهند، و مراتب دوائی غذایی و غذای دوائی نگاه می‌دارند؛ و در جوار آن بستانی استغراس فرمود].

بر جمله صد و اند بقاع و رقبات متبرک در نفس شیراز و اصقاع در صدد

انهدام و معرض انخرام بود و محل قاذورات، آن را تجدید عمارت کرد.^۱

[اتابک باران] انعام و اصطناع بر زهاد و عباد و صلحا و متصوفه فایض داشتی، و جانب ایشان را بر ایمه و علما و افاضل راجح دانستی، و ارباب بلاهت و اصحاب نفوس ساذجه را گفتمی اولیا و جلسای حضرت حقّ اند، نفوس ملکی ایشان از شایبه شعوزه و احتیال خالی است؛

۵ و از خداوندان ذکا و فطنت [و اهل نطق و فضیلت] مستشعر بودی و فضول دانستی، برجمله از اشخاص رقبات خیر آنچه امروز معمور و مزین است، و مراسم [و مواسم] و عظ [و تذکیر در آن معین] و اخایر املاک که در سلک وقفیت کشیده، هنوز [زیادت] از سی هزار دینار رایج در سالی ارتفاع آن است با وجود تغلب و تعدی بیگانگان و فساد تصرف متعلقان، [اتابک ابوبکر] از خزاین و اخایر ذخایر خود قلعه سپید مشحون داشته بود، و مستحفظان امین و کوتوالان [معتمد] بر آنجا گماشته. چه آن را پیش حوادث و وقایع روزگار موثلی مکین و معقلی حصین می شمرد راهی بر او از جاده مور باریکتر، به قدر آنکه یک سوار را مجال

۱۵ و مجاز تواند بود.

و بالای قلعه زمینی مسطح مستطیل به قدر یک فرسنگ زراعت و فلاحه و منابت اشجار و [مزین به] انواع فواکه و ثمار است، در سالی که تعدد اشجار مثمره آنجا کردند، چهار هزار و چهارصد و چهل و چهار [بُن] درخت انجیر در شمار آمد، و با این وسایل [آبی] صافی تر از روان عاقل

۲۰ بر فرق قلّه جاری [و سایل] و آسیایی بدان آب دایر، و از تیغ کوه باز به طرف وادی منحدر، چنانکه صوت تحدّر آن از اصطکاک رعد بهاری خبر می دهد، هر سال از ارتفاع نفس قلعه و نواحی نویندجان غلاً نو نقل

۱. افتادگی و آشفته گی متن را با سنجیدن تاریخ و صاف، ص ۱۵۸ به اصلاح آوردم!

به محارز قلعه رفتی و آنچه محروز بودی بر لشکریان در عوض نان پاره قسمت [کردی]، و امروز در اقلیم چهارم محصنه‌ای بدین حصانت و متانت اگر گویند باور مدار.

مصراع

- ۵ گر نیست باورت ز من اینک برو بین
و بیرون [شهر] از طرف شمالی سرای [بستانی] چون اریکه خلد
و روضه نعیم ساخته بود و [آن را] صبح آباد نام نهاده، برای برادر
خود سلغور شاه؛ و او در آنجا به دیدار شاهدان و آواز خنیاگران راضی
شده، مجلس او دایما به نوشانوش ساقی و شعاع چهره ترکان ایلاقی
آراسته بود.
- ۱۰

[بیت]

- | | |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| که از نبید شود مرد را گشاده گره | [به روز شنبه بر کف نبید روشن نه |
| دوروزه کن طرب و باده خور به یکشنبه | چو حکم فردا نزدیک خلق یکسان نیست |
| شراب و سبزه و ولدانت در دوشنبه به | دوشنبه ارچه که محمود نیست بیکاری |
| ۱۵ موافقت کن و می نوش و زهد پیشه منه | سه شنبه‌ی که تماشای عاقلان باشد |
| برون ز خانه و داد خود از نبید بده | چهارشنبه روز مظالم است مشو |
| شکستش را درپوش هم ز باده زره | چو پنج روزه خمار است روز پنجشنبه |
| تو خلص باش و کمان نشاط کن بر زه | چو کار عامه نماز است روز آدینه |
| همین کنم که تو را گفتم ای پسر بالله [| اگر بود به کفم سیم و در اجل تأخیر |
- ۲۰ اتابک از جانب او نایمن بود و بصر اهتمام و اشفاق اخوت بر حال او
نمی داشت، محقر ولایتی که حاصلات آن نسیم مطربان و جایزه شعرا و
ریاحین مجلس را وافی نبود، چون بدادی ماه و سال برنیامده به تکدیر و
تعییر صرف بودی.
- روزی اتابک در مجلس [بزم] نشسته بود و مطربان در پرده سازی و

روڈنوازی آمده، از سلغور [شاه] حسب حال درخواست کرد، بر بدیهه گفت:

نظم

گر من چو تو بخت همنشین داشتمی با بخل همیشه سر به کین داشتمی
زین سان که توی و تو مرا می داری گر من بُدمی تو را چنین داشتمی
۵ بعد از مدّتی در عوض اسعافِ مطلوب و انجامِ موعود او را سمّی نافع
تجریع فرمود و بگذشت.

نظم

بس بلبل باغِ طرب پاک نهاد کایام و را چو خار و خاشاک نهاد
ای بس صدفِ درّ معانی که فلک بر گوشهٔ صندوقچهٔ خاک نهاد
۱۰ و از فتوح [نامدار] که در زمان دولتش میسر شد و ایام بدان مبشّر گشت
[3] فتح جزایر و سواحل جزیرهٔ / قیش و بحرین و عمان و قطیف و لحسا و
امدراوی (؟) بود؛ و در بعضی بلادِ هند به القابِ شریفش خطبه کردند، و
جزیرهٔ قیش در عهد ملک تورانشاه بن عمادالدوله که آخرِ ملوکِ دیالم بود، و
مملکت فارس و کرمان در قبضهٔ تصرّف او قایم، آن را فرضهٔ سواحل ساخت.
۱۵ و چون پادشاه جهان [گیر] هولاًگوخان به مبارکی به ماوراءالنهر رسید،
اتابک سلجوق شاه را با حملی تمام به خدمت حضرت فرستاد، تا به کنار
جیحون آمویه به شرفِ بندگی رسید. و چون پادشاه از فتح قهستان بازگشت،
اتابک پسر خود سعد را به رسم تحیت به خدمت پادشاه فرستاد، و مصاحبِ
او حملی بزرگ [روان داشت. سعد] ترحیب و نواخت یافت و به موجب
۲۰ اجازت و اشارت پادشاه باز وطن مألوف [خود] انصراف نمود. و چون پادشاه
عزم بغداد جزم کرد، اتابک لشکری مصاحب محمدشاه، برادرزادهٔ خود، به
خدمت فرستاد.

و بعد از فتح بغداد، خداوندزاده سعد را به رسم تهنیت آنجا فرستاد.
پادشاه او را نواخته با شرفِ سیورغامیشی و اعزاز تمام باز فرستاد. [و] در این

سال کتبقا نویان با لشکری مغول به لورستان رفت و بستند، و اتابک تکه را بگرفت. آنگاه در مستهل سال دیگر اتابک سعد را با نزل تمام به اسم نوا به حضرت هولاگوخان فرستاد، و در اثنای مراجعت مرضی نامرضی روی نمود، و اتابک در شیراز بیمار شد، چه ماهی عمرش در شست هفتاد افتاده بود. در پنجم جمادی الآخر سنه ثمان و خمسين و ستّمايه^۱ منشور پادشاهیش ۵ به دست فراش تقدیر طی شد، و بهار عمر دی، و جام غم انجام کامرانی بی می:

نظم

- جهان چون من و تو چو بسیار دید نخواهد همی با کسی آرمید
تا کی آرد و برد، و تا چند به ناز پرورد و در نیاز بشکرد. ۱۰
- جهانا چه بدمهر و بدگوهری که خود پرورانی و خود بشکری
او را از آن تخت شاهانه اگر چه از عاج بود از عاج کردند. سی و چهار سال
و شش ماه و یازده روز پادشاهی کرد، و پسرش اتابک سعد از اردو باز گشته
بود، از تیمار راه بیمار شد، پدر و پسر از مرض یکدیگر خبر نداشتند. چون به
مرحله طبرش از اعمال قم رسید، به تب ربع مبتلا بود. مستسقی تیز شد و ۱۵
رُعاف پدید آمد. بعد از دوازده روز که خطبه و سکه به نام او مزین و معلّا
گشت، روز یکشنبه هفدهم جمادی الآخر سنه ثمان و خمسين و ستّمايه
عمرش در آن ممالک به فذلک پیوست. مابین پدر و پسر دوازده روز بود.
شصت و هفت سال عمرش بود.
- در جمادی الآخر سنه ثمان و خمسين بر سه پادشاه خطبه کردند: اوّل به ۲۰
نام اتابک ابوبکر، دوم به نام سعد، سوم به نام محمد بن سعد. طلوع آفتاب
دولتش هنوز اوج کمال و صفای طول النهار نادیده، در عقده تقدیر مبتلای

۱. در تاریخ و صاف: در شهور سنه تسع و خمسين و ستّمايه!

کسوف شد.

افسوس ز عیش تنگ و تشویش فراخ آه از املِ دراز و کوتاهی عمر
زمانه می‌گفت:

شکوه مملکت و سلطنت اگرچه خوش است

۵ چه پنج روزه چه صدساله چون ببايد مُرد

خزانۀ دُر و زر بس لطیف و محبوب است

ولی چه سود که با خویشان نشاید بُرد

تابوت او به مدرسه عضدی شیراز که مستحدثِ ترکان بود نقل کردند. از او پسری محمد نام و دو دختر آبش و سلقم خاتون ماندند؛ و محمد هنوز در منزلِ صبی بود. او را بر تخت مملکت نشاندند. مادرش ترکان خواهر ۱۰ علاءالدوله اتابک یزد، زنی رایزن با فطنت و فن بود. به نظم ملک و مصالح پادشاهی قیام نمود، و رُعات و رعیت را در کنفِ رفاهیت بداشت، و اطراف برّ و بحر را بدین صیغت از ضیعت و اتلاف مأمون و مصون گردانید، و [خواجه نظام‌الدین ابوبکر را که درجه اشراف یافته بود به منصب وزارت ۱۵ رسانید و] در صحبت ایلچیان تنسوقات و خدمات به بندگی هولاًگوخان فرستاد و اظهار اخلاص و طاعت‌داری کرد.

از حضرت ایلخان ایلچیان بر حکومت و سلطنت پسرش اتابک محمد یرلیغ صدق آوردند. اهالی شیراز ترکان را به شامتِ مقدم منسوب گردانیدند. یعنی بعد از آنکه اتابک ابوبکر او را جهت پسر، سعد، خطبه کرد، امدادِ ۲۰ نوائب متتابع شد و غراب‌البین نکبات متجاوب؛ و نیز شمس‌الدین میاق که از جمله خواصّ غلمان و اتراک [و] ممالیک اتابک سعد به مزید دُرّیت و قربت معروف و موصوف بود، نایب ملک او شد؛ و اهالی شیراز به غلبۀ الظنّ یُخطی و یصیّب او را به خیانت با حریم حرمت مالک رقاب متهم گردانیدند که با هم در ساخته‌اند.

و این حکایت افسانه زبانه‌ها شد و ترانه مجلسها گشت، و در ذی‌الحجه سنه سبع و خمسين و ستّمايه امير التاجو برای ضبط و یاسامیشی به شیراز آمد، و بی‌بی سلقم را به اتابک محمدشاه داد، و خواهر محمدشاه آبش خاتون را هولالاگوخان به پسر خود منگوتیمور داد، و مملکت بصره بر سبیل کابین به وی هدیه داد، و در ربیع‌الاول سنه ثمان و خمسين [و ستّمايه] ۵ امیر التاجو به اردو مراجعت نمود.

چون مدّت دو سال و هفت ماه از عهد دولت اتابک محمد در سرعت ارتحال و انتقال روزی به شب و شبی به روز پیوست، به سبب سقظه از بام قصر، هنوز از شجره سلطنت ثمره نچیده، و از شربت کام جامی ننوشیده از منهل فانی به منزل باقی نقل کرد، و غنچه جوانیش از گلبن ایام ناشکفته فرو ریخت، و ذلک فی شهور سنه تسع و خمسين و ستّمايه^۱، نوباوه عمرش به سموم غموم فنا پزمریده شد.

شعر

گل صبحدمی به خود برآشف و بریخت با باد صبا حکایتی گفت و بریخت
بدعه‌دی عمر بین که گل در ده روز سر برزد و غنچه کرد و بشکفت و بریخت ۱۵
ترکان [گیسوی مشک رنگ را چون چنگ در پای انداخت و رباب‌وار] در
کشاکش محنت فراق جفت ناله زار شد. بعد از تقدیم [مراسم عزای
جانگزی، چون امور ملک از حیث ضبط بیرون خواست افتاد، ترکان با ارکان
دولت و بزرگان حضرت مشاورت پیوست.] رای همگنان بر آن قرار گرفت که
اتابک محمدشاه پسر سلغور [شاه] پادشاه باشد و مالک بر رهی و گاه. ۲۰
بنابراین اندیشه پای بر سرگاه ملک نهاد و دست احکام [در] نقض و ابرام
برگشاد، و عساکر و خزاین در عقدۀ ضبط آورد، و او در صولت و فرزانیگی

۱. تاریخ و صاف: سنه احدى و ستّین و ستّمايه. ص ۱۸۲، س ۲۳.

همتا نداشت.

در واقعه بغداد ملازم بندگی هولاًگوخان بود، مردانگیها نموده. [و ایلخان آثار شجاعت از وی دیده و نیکو پسندیده]. در این وقت که وارث [ملک و] مملکت گشت تهتک و انهماک پیش گرفت، و به لهو و لغو و لعب و شرب خمر و استمتاع از بتان سیم اندام [در بام و شام] مشغول گشت. فوجی از ۵ چماق داران بخت برگشته و جمعی از عصات سپاه سرگشته بر او جمع شدند، و چون دیو در تن او رفتند، و او را بر ارتکاب قبایح و فضایح اغرا و اغوا دادند. در این حال برادرش سلجوق شاه محبوس قلعه [اصطخر] بود. تخلیص خود را [با آنکه به سن از محمد شاه زیادت بود] شفاعت نامه ای که این رباعی در ۱۰ او مندرج است نوشت:

نظم

درد و غم و بند من درازی دارد عیش و طرب تو سرفرازی دارد
بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک در پرده هزار گونه بازی دارد
او در جواب عشوه ای نوشت و به عیش و نشاط مشغول و مشغوف شد. و ۱۵ اگرچه سلغم دختر ترکان را در حباله نکاح آورده بود، به گفتار ترکان التفاتی نمی فرمود [و بر رد ملتسمات و نفی مقترحات او توفّر می نمود، و بعضی از بزرگان درگاه و ملازمان سپاه را به قتل آورد و قصد شمس الدین میاق می کرد]. از اردو حکم یرلیغ رسید که محمد شاه و [سلقم] به حضرت حاضر شوند تا به حضور و مشورت ایشان ضبط و تنسیق مملکت فارس کرده شود. ۲۰ محمد شاه در توجه به جانب اردو تکاسل و تغافل می نمود و اهمال و امهال می کرد. ترکان از محمد شاه و حرکات او ملول شده با امرای شول و تراکمه به مؤاخذه او مواضعه کرد تا منتهز فرصت شدند. چون اتابک محمد شاه به حرم درآمد، جمعی از مکامن کمین [متدرّع به لباس حرّ حرب و شکرده با آلت ضرّ و ضرب] بیرون آمدند و او را مقید کردند. این مثل

صادق است که از دشمن صدق و صفا و از ترک حلم و حیا، و از زن عهد و وفا چشم نتوان داشت.

- بعدها که هشت ماه پادشاهی کرد، روز آدینه دهم ماه رمضان در خانه مسکین و اسیر شد. او را با صحبت معتمدان به حضرت ایلخان فرستادند و عرضه داشت که او لایق ملک‌داری نیست / به قتل بیگناهان [برخلاف سیرت شاهان] اقدام می‌نماید، و از تهتک و تهوّر او تخریب دیار و اطراف و تعذیب اذنان و اشراف اقتضا می‌کند. این سخن موقعی بلیغ یافت، [و پادشاه این خدمت را به شرف قبول مقابل گردانید]. مدّت پادشاهی او چندان بود که ابلق گردون بر عرصه دوران چهل^۱ نوبت نعل هلال بینداخت. ترکان چون بدین اغلو طه محمدشاه را مانند کودکان بازیچه داد، در شهر آذینها فرمود بستن و ندا در دادن که پادشاه سلجوق است.

- امرای شول را با بعضی خواصّ به صوب قلعه روان کرد. وصول ایشان و خلاص سلجوق شاه از موضع اعتقال متقارن افتاد. بی مجال قیل و قال و احتیاج به مقارعت و اقتتال بشارت سلطنت بدادند و در رکاب او به مقرّ دولت شتافتند. چون بر سریر حکومت تمکّن یافت، [و افسر شاهی به طلعت خورشید اضاءت او نور و نوا گرفت] منظری خوب و جمالی محبوب داشت. مادرش از نژاد آل سلجوق بود و از محمدشاه به سال بزرگتر. اهالی شیراز به سلطنت او هرچند درنگی نیافت، مستبشر شدند.

- در مبدأ جلوس جمعی را که خار گلستان مملکت می‌دانست از امرا از میانه برداشت، و خلیع العذار به خبط عشوا و نهب و تاراج و تهتک موسوم شد، و ترکان را عقد تزویج بست، تا [مگر] بیش گرد [مکر و] فتنه‌انگیزی نگردد، و خزاین و دفاین را تصرف نمود. چون تجاویف دماغ او از باده

۱. تاریخ و صاف: چهار نوبت. ص ۱۸۴، س ۸.

[ناب] ممتلی شدی به عقاب و عقاب هرکس اشارت کردی.

شبی بر گوشه مجلس [بزم بهشت آئین چون اورنگی] نشسته بود، ناگاه خیال ترکان دامن دماغش به دست استیلا محکم فروگرفته و اندیشه ملامت لایمان گریبان جان را تاب داده، و اگرچه مشعوف جمال و مشعوف وصال و خال او بود، از منکران غلمان او را نظر بر زنگی قوی هیکل افتاد که در صف ۵ النعال خدم ایستاده بود با چهره‌ای چون دود قیراندود و قامتی چون شب مشتاقان دراز. چشمی دشمن روی تر از دیده رقیب و شخصی هولناک تر از هجران محب و حبیب. او را اشارت فرمود که سر ترکان بردار و پیش من آر.

به فرمان شاه آن دیو سیاه، ماه پرئ رخسار را [از حریم سلطنت سلجوق شاهی] بی تحاشی بگرفت و سر او [را که رشته فتنه و آشوب جهان و سرشته طینت احتیال بود پست] ببرید، و در طشتی زرین پیش شاه آورد. [از پروردگان دایه صدف] دو دانه گوهر خوشاب که بهای هر یکی خراج مصر و شام [بود] در گوش داشت. سلجوق شاه هر دو گوش [او را که سامعه نصایح نداشت] با گوشوار جدا کرد و پیش مطربه مجلس انداخت. [آن شب تا به ۱۵ روز بدان مسرت مشرب مرق عقیق را از مسرب عذب رحیق عوض ساخت و چهره ترکان را که مقبل شفاء سلطنت و خورشید سپهر مملکت و گلدسته چمن اقبال بودی جرعه گاه فضاله جام گردانید]. مثلی است که از سر بریده آواز [نیاید] و مرغ پریده باز نیاید. در آن وقت اغل بیک و قتلغ بیتکچی از حکم [و] فرمان هولاهو خان بر ممالک شیراز باسقاق بودند. روز دیگر چون ۲۰ قضیه نامرضیه فاش و فاتحه ابواب استیاحاش شد، امرا بدین حرکت انکار کردند؛ [و با آنکه در ارتکاب این جریمه سلجوق شاه در حضرت ایلخانی به معاذیر مقبول متمسک توانستی شد، هنوز در سکر غرور بود و از طریقه صواب اندیشی نفور].

چون باسقاقان به خدمت آمدند، ایشان را توهمی افتاد که سلجوق شاه

قصدی خواهد پیوست. بی‌اجازت بر مراکب سوار گشتند و متوجه اردو شدند. سلجوق شاه از رفتن امرا خبر شد. از [سر] طیش و خفت که با ندامت و سامت همزادند، بی‌سلاح و سلب گریزی زرین بر دست بر جنیت درگاه یک سواره از عقب شحنگان به رکض الخیل براند. برون شهر به اغل بک رسید. اغل بک خواست که تیغ آبگون مسلول گرداند. از روعت و دهشت ۵ دستش به عقال تحیر مشکول ماند. سلجوق شاه [به قوت بازو] بدان گرز یک زخم چنان بر قمه سر او زد که نقش چهره او از لوح وجود پاک سترد، و روح را به خازن ارواح سپرد.

مواکب و جنایب بر اثر برسید. اشارت راند تا لشکر هم از سر پای و عوام الناس از هرجای با سنگ فلاخن و قارورات نبط و آتش گرد مساکن ایشان درآمدند، و خانه‌ها را چون جگر مصیبت‌زدگان بسوختند، و [در یک ساعت] مناط سقف آن ابنیه با بساط اغبر زمین موازی کردند، و بدان خانه‌های خود بل دودمان عالمی بر باد دادند. و قتلغ بیتکیچی را بر عقب نوکر بفرستاد و خدم و حشم را از زن و فرزند رضیع و فطیم، صحیح و سقیم، صبیح و قبیح بر تیغ گذرانیدند. ۱۵

در سیاق این حال شمس‌الدین میاق گریخته، عازم بندگی حضرت شد و استعصای سلجوق و قتل گماشتگان پادشاه در شنیع‌ترین صورتی عرضه داشت. [هولاگوخان را مجاهره خلاف که از اتابک و اخلاف او معهود نبود معلوم شد.] محمدشاه در آن چند روز به سیورغامیشی و اجازت انصراف مخصوص شده بود. از اثر این خبر او را به یاسا رسانیدند، و حکم نافذ شد که ۲۰ امیرالتاجو و تیمور با یک تومان لشکر مغول به شیراز روند، و آتش فتنه سلجوقی را که موقد آن باد نخوت و عجب [نفس] بوده به آب تیغ که سکون بخش نایره فتنه است فروشانند، و از اصفهان و یزد و لور و کرمان [و ایگ] مدد فرستند.

التاجو به اصفهان رسید. [از روی کیاست و] انتهاج طریقه حزم را پیش سلجوق شاه ایلچی فرستاد و پیغام داد که ما به حکم [و فرمان] پادشاه [روی زمین] با لشکری انبوه که اجزای کوه از شکوه ایشان در زلازل و زعازع افتد عزم آن دیار داریم. اگر در بادره سهو و نسیان یا نادره تیه و طغیان اعتراف می‌کند، و از غایله *«يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ»*^۱ اجتناب می‌کند تا از حضرت ایلخانی خلعت عفو و استعطااف استعطا کنیم و الا فَقَدْ أُعْتَذِرَ مَنْ أُذِرَ.

ایلچی بعد از تبلیغ نکالی بلیغ یافت. از اطراف لشکر جمع کرد. التاجو با سلطان کرمان و علاءالدوله اتابک یزد [و ملک ایچ نظام‌الدین حسویه ... در حرکت آمد. [از آوازه و وصول او سلجوق شاه با خزانه و لشکر حاضر به طرف خورشیف بیرون رفت و چند روزی آنجا توقف نمود. فرغان و ترسان و از باد خبر پرسیان، شحنه را به داعیه توهمی بکشت، و خادمی را به شحنگی موسوم فرمود و جهازات را مهیا داشت. یعنی اگر از مقاومت عاجز آید، به جهازات از روی آب عبور کند و خود را به طرفی اندازد. خود تمامت اهوای لشکریان پیش از مصارعه و مقارعه اختلاف یافت، چه دانستند که چشمه خورشید را به گل [تمویه] نتوان اندود، و شوامخ جبال را به ناخن نتوان کند. هر آینه هرکرا بخت تیره و دیده امید خیره شد خیرخیر به مقناطیس جهل تیغ بلا را به خود کشد. چون التاجو با لشکر فرا رسیدند، امیر مقرب‌الدین مسعود که بنده خاندان اتابکی بود با قضاات و ولات و اکابر و مشاهیر و اعیان و معارف فوجی با اعلام و مصاحف و برخی با مطاربه و معازف مراسم استقبال و لوازم انزال رعایت کردند، و از سیلاب قهر طوفان [آثار] ایشان به جودی استیمان پناهندند، و آستین عبودیت باز نوردیدند، و دامن خدمت

چاک زدند و تزرغو و علوفه و علفه لشکریان مرتّب و معدّ داشتند.
 امیر التاجو ایشان را استمالت داد و لشکر را که برای قتل و غارت آستین
 برزده و دامن در چیده بودند، از تعرض ممنوع فرمود و عازم سواحل شد، تا
 صید رمیده را در دام آورد. سلجوق شاه از خور طبع بر عزم اقتتال کفره از
 خطّه ممالک محروس عنان عزیمت بر یکران مراجعت معطوف گردانید. ۵
 صبحی که از صدمت لشکر نور سپاه سیاهپوش شام منهزم شد، در کازرون
 ملاقات افتاد. بعد از ترتیبِ مواقف جدال چون مجلس رزم را از طرفین
 هنگامه گرم شد، صفوف مقابل برگشتند و راه گیر و دار برگشودند. [از طرف]
 التاجو ملک ایگ عنان محامله مطلق گردانید. سلجوق شاه [در فروسیّت و]
 شجاعت و نیزه‌گزاری [دُربتی] تمام داشت. در ضربت اولی شخص او را که ۱۰
 بر مرکب حیات سوار بود پیاده گردانید. [پس] لشکر مغول چون موج
 بحار زخار در جوش آمدند و دفعه واحد حمله آورد.

نظم

[سیل اگر سنگ را بگرداند چون به دریا رسد فرو ماند]
 [5] لشکر شول / و لور در مبدأ حال متفرّق شدند. سلجوق شاه روز دولت ۱۵
 خود چون لشکر برگشته دید و شب محنت مانند طلایه نکبت معاینه،
 لحظه‌ای با [چند تن از] خواصّ ترکان و ممالیک سلجوقی تگ و پویی می‌کرد
 و بیکلیک از وجوه خواصّ [و افراد ممالیک] سلجوقی در آن روز شجاعتی
 نمود که روان رستم دستان و بیژن گیلو بر وی آیت ﴿وَإِنْ يَكَادُ﴾^۱ خواندن
 گرفت. ۲۰

ناگاه مرکوب سلجوق شاه چون اندیشه او خطا کرد. یکی از غلامان پیاده
 گشت [و اسپ و جان خود را پیشکش شاه ساخت]، و او را برنشاند. چون

سوار گشت با بیکلیک و اعوان عنان بر تافت و پناه با محاصره مسجد و تحصن به حصن جوار مرقد قطب الاولیاء [شیخ مرشد] قدس الله سره برد. درها بر بستند و از اندرون و بیرون تیر و سنگ چون تگرگ ریزان گشت. مغولان بر مدار مسجد حلقه کردار ایستاده و غریو و استغاثت مؤمن و مشرک در یک دیگر پیوسته. ۵

سلجوق شاه به بالین مرقد [مبارک مرشدی] آمد و به یک صدمت [دست] صندوق تربت را بشکست و دور انداخت و گفت: شیخا! کار به تنگ آمد و نام به ننگ بدل شد. هنگام معونت و مدد است.

روایت است که شیخ اجازت داد تا هرگاه در کازرون حادثه‌ای نازل شود و ۱۰ کاری هایل روی نماید، سبک سنگ تربت [او] را از جای بردارند تا همت شیخ دافع آن واقع گردد. روان شیخ در آن روز به موافقت قضا مددی نکرد. [به شهامت] بیکلیک از اقران مستثنی بود. با سلجوق شاه گفت ضیق مجال و غدر رجال چون عذر فرار ظاهر گشت، زیادت از این توقف مصلحت نیست. من بنده متعهد می‌شوم که با چند سوار [چندانکه میسر می‌شود از نقود و ۱۵ جواهر برداریم و از تیار بحار] محنت خود را به سلامت بر ساحل سلامت اندازیم. باری چون عروس مملکت را تطلیقات ثلث در عوض کابین خواهی داد، بر جان عزیز که موهبتی [بس] نفیس است چار تکبیر نتوان زد.

سلجوق شاه را [ضحامت جثه از اسراع و سوق تعجیل مانع آمد، نی‌نی مدت تأجیل به سر آمده بود و طومار اعمار به پایان رسیده و] اجل موعود رسیده بود [در جواب] گفت: اگر خود را وجه خلاص توانی اندیشید اجازت [است]. بیکلیک و پسرش با چند معدود از خزانه عقود جواهر و نقود آنچه لایق حمل بود برداشتند. ناگاه چون نهنگان [دریایی و پلنگان] جراحت یافته برون تاختند. علاءالدوله با لشکر بر اثر او روان شد. بیکلیک آواز داد که در چنین روزی مردان را از راه [آسان] آسان باز نتوان گردانید. بازگرد و [به باد]

- هوس [گرد] تمنی میمای و به قدم خود مستقبل قضای بد مشو. علاءالدوله سفاهت که لایق شرف و نباهت نباشد، آغاز کرد و گفت: صید از کمند شیران جان کجا برد، و بغاث الطیور از چنگال قهر بازی به بازی بیرون نرود. بیکلیک در جواب یک چوبه تیر که پیکانش مسموم بود از شست گشاد داد، بر دستش آمد، و حقیقت جوابی چنان مسکت بود که تا روز نشور ۵ خاصیت نطق از وی زایل گردانید. [چون] بازگشت، در راه جیب حیاتش چاک شد و بدان زخم هلاک شد. بیکلیک در کنف شهامت به سلامت مال و جان [به در] برد. به بصره رسید و از آنجا به بلاد مصر پیوست، و تا آخر عمر مرحّب و مکرم زندگانی گذاشت؛
- ۱۰ چون عمر هست جاه و تمول کجا رود!
- [و چون بیکلیک از سلجوق شاه جدا شد] لشکر مغول قوت کردند و در مسجد [در] آمدند و متحصّنان [بسیار] را از ترکان سلجوقی و اهالی کازرون بیکبار به درجه شهادت رسانیدند. چنانکه امروز چاهی که در جوار رباط است مدفن شهداست؛ و سلجوق شاه را گرفته بیرون آوردند، و دزبانان قلعه سپید روز روشن را پیش جهان بین او سیاه کردند، و آفتاب عمرش به ۱۵ زوال کسوف رسانیدند، و مدت مملکت شش ماهه^۱ او بگذشت، چون روز وی همچون شب دوش.
- [و خطبه و سکه به نام اتابک آبش بنت سعد بن ابی بکر زینت گرفت]، و ذلک فی شهور سنة اثنی و ستین و ستّمايه^۲.
- ۲۰ کار روزگار عجول این است و گردش گردون بر این که کلاه از فرق این می رباید و بر تارک آن می نهد. و هوشمند و خردمند چگونه در تنفیذ عزومات

۱. نسخه سل؛ و تاریخ و صاف: «هفت ماهه». ص ۱۸۹، س ۱۱.

۲. تاریخ و صاف: سنّه احدی و ستّین و ستّمايه.

جلیل و دقیق طرف احتیاط و تصوّن فروگذارد تا در عاجل سغبه مرحمت دوست و سخره شماتت دشمن گردد، و در آجل از اکتساب ذکر جمیل و نیل مغفرت جزیل محروم ماند. نَعُوذُ بِاللّٰهِ عَنْ سُوءِ قَضَائِهِ.

به پشتِ نهنگان گذشتن بر آب به آید که در کار کردن شتاب
۵ اما خود کدام پادشاه صاحب دولت و ملک نافذ ایالت با اتّسع عرصه مملکت و جمعیت اسباب حشمت در مدّت خروج پادشاه گیتی ستان چنگزخان و اوروغ او دم مخالفت و طغیان و مجاهرت و عصیان زد که دولت روزافزون و طالع همایون ایشان او را ذلیل و حقیر نگردانید، و لشکر [تتار دمار از دیار و دیار و قوم و تبار] او برنیاورد. پس مطاوعت و انقیاد و ترک مکاشرت و عناد برای امن و امان و سلامت جان و اعوان سمت وجوب دارد.
۱۰ چون سلجوق شاه [را] به یاسا رسانیدند، از دوده دولّ یار و جرثومه اقبال آثار سلغریان بجز اتابک آبش بنت سعد و همشیره^۱ او سلغم، دختران اتابک سعد، کسی که وارث مملکت شدی نبود. [لاجرم] سکه و خطبه به نام اتابک آبش مزین و معلی گشت فی سنة اثنتین و ستین و ستّمایه.

۱۵ [و این آبش خاتون در حباله منگوتیمور بود پسر هولاگوخان، و در سنه اثنین و ستین و ستّمایه رایت پادشاهی برافراشت، و در سنه ستّ و ثمانین و ستّمایه در نواحی تبریز به حق پیوست و آنجا دفن کردند، و بعد از چندگاه شهزاده کردوجین مدفن او به شیراز آورد و در مدرسه عضدی قریب درب ...^۲ دفن کردند. و از آن تاریخ ملک فارس در تصرف دگران افتاد.]

۲۰ لشکر چون از کار سلجوق شاه فارغ شدند، دموور نوکر التاجو گفت شیراز را قتل عام باید کرد تا باز بر تمرّد و عصیان اقدام ننماید. التاجو بدان رضا نداد و گفت: هرکس از این جمله که با خان یاغی [شد] مجازات افتعال یافت.

۱. تاریخ و صاف: همشیره، سل: دختر! ۲. واژه ای ناخوانا.

[اهالی شیراز از قدیم باز به دل راست و عقیدت درست اظهار ایلی کرده‌اند]. چگونه ملکی [بدین آراستگی را] چنین بی‌یرلیغ پادشاه [عرضه] تخریب توان کرد. پس مردم را شرایط تأمین و استمالت به جای آورد. باسقاق نصب کرد و میاق [کافر نعمت غدار را که غذای اصطناع و ربیب دولت و ملک الیمین ابتیاع خاندان سلغری بود و] ملتزم سمت عقود و ناسی سوابق ۵ حقوق گشته به یاسا رسانید؛ و [التاجو] لشکر اطراف را اجازت انصراف داد؛ و مشاهیر اکابر و وزرا و جماهیر امرا و کبرا [را با خود مصاحب گردانیده]، عزم توجه [به] بندگی حضرت کرد.

بر جمله نوبت دولت خاندان سلغری به آبش منتفی و منقطع شد، و [از آن تاریخ] مملکت فارس که عرضی منیع طویل و ناحیه‌ای بسیط عریض است و ۱۰ ولایتهای آبادان و قلعه‌های حصین و کوههای متین بی‌کلفت و مشقتی [بکلی] در قبضه تصرف و پنجه تملک پادشاهان مغول آمد، و از آن تاریخ دست زده و پایمال بیگانگان شد، و تا غایت در دست تجاذب اطماع طماع و احکام حکام مختلف دست به دست محدود، و آن رتق زیادت فتق می‌گردد. بر جمله دولت سلغری به اندک باد مخالف «کنخل مُنْقَعِر»^۱ از بیخ دولت ۱۵ برآمد، و آن نور آتش یکسر منطفی شد، و آن ضوء و ضیاء مختفی گشت. اما کدام دولتخانه است که نه چنین است یا نه چنین خواهد بود. و در مرثیه سلغریان، مجد همگر راست که بلبل مدحت سرای و طوطی شکرخای آن خاندان بود.

کجاست مملکت سلغری که غیرت بود
۲۰ برو ممالک ساسان و دولت سامان
چنان ز بیخ درآمد درخت آن دولت
که در خیال نیاید به خواب سایه آن

۱. برگرفته از قرآن: ﴿تَنْزِعُ النَّاسُ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ﴾ قمر (۵۴): ۲۰.

نماند از آن همه کردارنیک بوی و اثر
 نماند از آن همه آثار خوب نام و نشان
 نه قلعه ماند و نه گنج و نه اصل ماند و نه نسل
 نه تخت ماند و نه تاج و نه بار ماند و نه خوان
 ۵ خروش کوس نمی‌خیزد از درِ دهلیز
 فغان نای نمی‌آید از سرِ میدان
 هزار چشم نباید مرا که خون گرید
 بر آن شهان نکوسیرت نکوسامان
 اگر گذشتند ایشان بقای ذات تو باد
 ۱۰ توئی عوض ز همه رفتگان به صد برهان^۱

تمام شد تاریخ سلغریان ملک فارس بحمدالله و
 حسن توفیقه و الحمد لله رب العالمین والصلوة
 والسلام علی رسولہ محمد و آله و صحبه.^۲

۱. مجدالدین همگر شیرازی، ملک الشعراى اتابیک سعد بن ابی‌بکر. به قلم سعید نفیسی، ص ۱۶، مجله مهر، طهران ۱۳۱۴ ش.

۲. سپاس خدای را به پایان آمد کتابت و مقابله تاریخ سلغریان به نیمروز سه‌شنبه ۲۶ اسفندماه ۱۳۸۲. در آنکونای ایتالیا؛ نگرش و بازبینی نهایی و سنجش با تاریخ و صاف به آفتاب زرد روز دوشنبه ۵ بهمن ماه ۱۳۸۳، تهران. محمد روشن.

ذکر خروج قاضی شرف‌الدین

- قاضی القضاة قاضی شرف‌الدین ابراهیم از جمله سادات عظام بود و [اجله اشراف کرام]. مدتی مدید غربت اختیار کرده بود و در خراسان اقامت کرده، و به زهد و عبادات مردم را در قید ارادت [خود] درآورده، و کرامات [و ۵ مقامات] از او نقل می‌کردند، و چون از خراسان معاودت خواست نمودن، در راه آغاز دعوت کرد [و خواص و عوام به تبعات و مطاوعت او مایل شدند]. به هر موضع که می‌رسید طایفه‌ای با وی همراه می‌شدند و اعتقاد می‌بست که مهدی [آخر الزمان]، اگر هست اوست.
- و از جمله کرامات او تقریر کردند که از سرایر اندرون، [و مضمون ۱۰ مغیبات] اخبار می‌کند، تا حدی که بر مشتی حصبا دعایی می‌خواند و، آن را متفرق می‌افشانند، ناگاه هریک سواری متدرج می‌گردد. فی‌الجمله جمعی تمام از نفس [دارالملک] شیراز و بطون ولایات که ممر او بود، در عداد اعداد او شدند، و کوس و اعلام و مواکب و حجّاب و نواب [و قواد رجال و افراد ۱۵ ابطال] که لوازم کار سلطنت باشد مرتّب داشتند.
- سید با فوجی تراکمه [از اقوام ینال و ارباب ثروت و خواسته] و از هر صنف لشکری آراسته، بر عزم استخلاص دارالملک از حدود شبانکاره در حرکت آمد، و در آن وقت باسطو باسقاق شیراز بود، و کلجه [نایب دیوان اتابکی]، ارکان ملک در تسکین فتنه مشاورت کردند با لشکر ۲۰ مغول و مسلمان بر جناح استعجال استقبال نمودند، و نزدیک پول‌کوار اتفاق نزول هر دو لشکر افتاد، و [به افواه] در ضمیر طوایف نقش‌پذیر شده

که بیرون از لشکر ظاهر او را طایفه‌ای پنهانی است که هنگام مدافعت استعمال انواع اسلحه مشاهده افتد، [و صور اشخاص ایشان در حجب غیب مستور است].

و نیز در مواجهه لشکر او هرکس که مخالفت را دست به سلاح یازد ۵ حالی [مفلوج] شود [بی چگونه و چون]. از این جهت در مبادی تسویت صفوف هیچ آفریده از لشکر شیراز جسارت مبادرت در مقاتلت نداشت. ناگاه از گوشه‌ای بر سبیل امتحان دوسه تن آهسته بَیِّن الخَوْفِ وَ الرَّجَا تیر را گشاد دادند. محذوری واقع نشد، [و سلامت اعضا بر حال خود باقی بود]. و سَیِّد شرف الدِّین در قلب با ساز و سلاح ایستاده، بی تحاشی ۱۰ تکبیرگویان براند. چون سواران [مغول] بجمهور حمله بردند بی توقّف بعضی تراکمه که پشتِ لشکر و روی [رزمه] رزم بودند پشت نمودند [و روی برتافتند]، بیشتر آن لشکر مضطر را شربت هلاک چشانیدند، و سَیِّد شرف الدِّین را به ضربتهای متوالی از مصاحبت مواکب [احیا] دور گردانیدند، [و خون او که نقیه سیادت و نقابت و نقاوه سجاحت و ۱۵ نقیبت بود در خاک ریختند]؛ وَ هَذِهِ الْحَالَةُ [وَقَعَتْ] فِی رَجَبِ سَنَةِ ثَلَاثِ وَ سِتِّیْنِ وَ سِتَّمِایَه.

چون خبر این حادثه به [حضرت] هولاگوخان رسید، [ماسکه سکون بی ضبط شد و سلسله ثبات بی ربط]، التاجو را [هفته] چوب بزد که چرا شمشیر [از شیراز] باز گرفت، و قولِ نوکرِ خود [را، دمو] مسموع ۲۰ نداشت، و حکم [یرلیغ] شد تا [یک تومان] لشکر به شیراز روند و کُشش عام تقدیم نمایند.

فضل خدا دستگیر آمد و در [عقب] خبر رسید که سَیِّد شرف الدِّین را با اعوان [و انصار] بعد از کشش و کوشش [و قتال و نزال] مسخّر گردانیدند، و اهالی شیراز بعد از اینها از موافقت او منزّه بوده، و چون

آتش [آن شوب و آشوب]، فرونشست [و به طوفان حوادث غبار فتنه از روی روزگار شسته گشت، برین حال] سال به آخر کشید، در شهر سنه خمس و ستین و ستمایه به حکم اباقاخان شادی بیتکچی و دمر [به] جهت استخراج خزانه سلطان [و ضبط اموال سالیانه از حکم یرلیغ قدر نفاذ] به شیراز آمدند. [اما] به واسطه عدم حاکمی مستقل تشوش به امور ۵ راه می‌یافت، و در شهر سنه سبع و ستین به حکم اباقاخان، انکیانو به امارت و حکومت کلی [و یاسامیشی نواحی] ملک پارس منصوب شد، و او ترکی مهیب بود و طریقه ولایت‌داری نیکو می‌دانست، و در شیوه ایالت سیرت عدالت التزام نمود، و [و ارباب اشغال و اصحاب اعمال را] به قدر رتبت هرکس [از باسقاق و عمال و کتبه] تشریف و نواخت می‌داد، ۱۰ و مرسوم [مقرر و جامگیات معین] مزید می‌کرد، و امرا و حکام را هریک در مرتبه خود می‌داشت، و بعد از مدتی کلجه را به سببی از اسباب [استیحا] بازداشت.

ممالیک اتابک [و اعوان او] غلوه کردند، [و بالشکری انبوه حوالی خانه] انکیانو [درآمد]. دانست که بی سر تن را رمقی نباشد. اشارت کرد تا سر ۱۵ کلجه را [به تیغ] از تن جدا کردند، و از بالای [قبه] قصر به شیب انداخت. اصحاب اتابک را چون این حال مشاهده افتاد، تمامت از سر ناکامی به قدم خییّت مراجعت کردند. اتابک آبش بر این حرکت بازخواست کرد. در جواب گفت از حکم یرلیغ، اراقت دم او کرده شد. پس یرلیغ را عرضه کرد و آن را ۲۰ مطفی نوایر غوغا [و عنان‌گیر مخالفت آرا] ساخت.

[بعضی از اکابر دولت که در این مشورت با وی همداستان نبودند، متغیر حال و مستشعر بال گشتند، و گریخته عازم خدمت حضرت ایلخان شد] ... و بعد از آن از اولاد اتابکان کسی در مملکت پارس حکومت نکردند.

اردو امیری را نامزد می‌کردند که در آن دیار حاکم و متولی می‌بود. والسلم.
تمام شد تاریخ سلغریان^۱.

۱. بخش «ذکر خروج قاضی شرف‌الدین» فقط در نسخه سلیمانیه - داماد ابراهیم پاشا» در برگ‌های 601b و 602a آمده است؛ روا دانستم آن را به جای خود بیاورم؛ سپس این متن را در تاریخ و صاف - برگهای ۱۹۱ تا ۱۹۴ - باز یافتم و هرچه در درون [] است از تاریخ و صاف است.

شرح نسخه بدلها

نسخه اساس: ا

نسخه تواريخ العالم: تا

نسخه سليمانيه - داماد ابراهيم پاشا: سل

تاريخ و صاف: چاپ افست: صا

شرح نسخه بدله‌ها

ص ۱

س ۳: سل: تاریخ سلغریان علی‌الایجاز. س ۵: سل: «و صادرات و صروف...
انتهای مملکت» ندارد. س ۷: سل: عدد ایشان پانزده نفر. س ۷: تا: یازده نفر
بودند است. س ۷: ا: [ایشان] ندارد، از نسخه‌های تا و سل گرفته شد. س ۷ و ۸: ا: سد
و سی و یک سال. س ۹: سل: منقول است و مروی. س ۱۰: سل: تصاریف خروج
دوار. س ۱۱: تا: سوء تدبیر و زندگانی از. س ۱۱: سل: از شاه ملک برگشتند، «ملک»
ندارد. س ۱۲: ا: سلوورد؛ سل: سلور. س ۱۲: سل: نفاق؛ ا: تمام حرفها بی نقطه.
س ۱۳: ا: تا: سلووردنکل. س ۱۳: سل: مشهور بود. س ۱۳: ا: نوکر فین (حرف اول و
دوم و سوم بی نقطه)؛ سل: امیر عرب. س ۱۳: سل: شاه ملک و تمامت. س ۱۵: تا:
سلوورد تقاق؛ سل: نفاق. س ۱۶: ا: [طبس و] ندارد؛ از تا و سل گرفته شد.
س ۱۷: سل: این سلور با ایشان.

ص ۲

س ۱: سل: موسوم شد. س ۱: سل: میان پارس. س ۲: سل: لرستان و کوه گیلویه.
س ۲: ا: دریای هید (?) س ۴: سل: سلجوقیان خدمت، «را» ندارد. س ۴ و ۵: سل:
بنوبت یکدیگر می‌فرستاد. س ۶: سل: این سلغر مذکور. س ۸: تا: حغریک؛ سل:
جعفریک. س ۸: تا: فنیقی؛ ا: فیقی (حرفهای اول و سوم بی نقطه)؛ سل: این واژه را
نیاورده است. س ۹: ا، سل: بستند و به نیابت. س ۹: تا: فضلویه شبانکاره؛ سل:
بفضلویه؛ ا: شکلی نزدیک و ناخوانا؛ صا: فضلون. س ۱۰: ا: [کرد] ندارد؛ از تا و سل

گرفته شد. **س ۱۰ و ۱۱**: او تا: تا سنه؛ سل: در سنه. **س ۱۲**: سل: پارس. **س ۱۲**: سل: آخرالایام. **س ۱۳**: سل: هشتاد و پنج سال بود. **س ۱۳**: سل: هشتاد و پنج سال فارس، «ملک» ندارد؛ تا: ملک فارس. **س ۱۳**: سل: سلجوق و منجوق. **س ۱۴**: ا: عبون (حرف دوم بی نقطه). **س ۱۴**: تا: نگذرانیدند. **س ۱۵**: ا، تا، صا: فضلون؛ سل: فضولیه. **س ۱۸**: تا: از ایشان دولت. **س ۱۸**: تا: ترتیب؛ ا: حرفهای دوم و سوم و چهارم بی نقطه؛ سل: این واژه را نیاورده. **س ۱۸**: ا: [ایشان] ندارد؛ از سل گرفته شد. **س ۱۸ و ۱۹**: تا: ترشیح یافت. **س ۲۰**: تا: شقاوب (حرف آخر بی نقطه)؛ ا: سقاویه (حرف پنجم بی نقطه؛ سل: واژه را نیاورده. **س ۲۰**: تا: دست او، «او» ندارد. **س ۲۰**: سل: پیشتر پذیرفت! **س ۲۱**: سل: اتابک قراچین. **س ۲۱**: سل: مدرسه [بر] در؛ [بر] از نسخه سل گرفته شد. **س ۲۱**: سل: «شهر» ندارد. **س ۲۲**: سل: «بعد از او» ندارد. **س ۲۲**: ا، سل: منکوباس؛ تا: منکو پارس. **س ۲۲ تا ۲۴**: سل: از «منکوبارس که در جوار... بعد از او» ندارد. **س ۲۴**: تا: بزابه؛ سل: برایه. **س ۲۴**: تا، سل: صدق اخلاص، «و» ندارد.

ص ۳

س ۱: ا، تا: [خود] ندارد، از سل گرفته شد. **س ۱**: سل: «به» ندارد؛ تا: بر در. **س ۲**: ا: عمر دولت؛ [و] از تا و سل گرفته شد. **س ۲ و ۳**: سل: چنین بود که قضا بر وی نوشته و زنش. **س ۳ و ۴**: سل: «و آنچه از... یافت به آن» ندارد. **س ۴**: سل: تا آنجا نقل کرد. **س ۴**: سل: از انجام سلاطین. **س ۶**: ا: [خواست] ندارد، از صا گرفته شد. **س ۷**: ا، تا: [دنیا] ندارد، از نسخه سل گرفته شد. **س ۷**: ا، تا: انتزاع نمودند. **س ۸**: تا: قفچاق. **س ۹**: سل: یعقوب بن الارسلان الاشقری. **س ۹**: ا، تا: قضیه خوزستان. **س ۹ و ۱۰**: سل: اختیار کرد. **س ۱۰ و ۱۱**: تا: بر امضای اشارت؛ سل: «بر مقتضای اشارت» ندارد. **س ۱۲**: سل: صفوف محاربه. **س ۱۴**: ا، تا، سل: [اتابک مظفرالدین] ندارد، از صا گرفته شد. **س ۱۵**: سل: «مهام» ندارد. **س ۱۶**: سل: مشهور بود. **س ۱۶**: سل: اتابک شويله، نسخه تا [6 a]. **س ۱۷**: سل: باز لشکر کشید. **س ۱۷**: سل: به اتابک. **س ۱۸**: ا، تا، سل: [یعقوب] ندارد، از صا گرفته شد.

س ۱۸: سل: منهزم شد ولایت، «سنتور» ندارد. س ۱۸: تا: ولایت با بین (حرف اول بی نقطه). س ۱۹ و ۲۰: سل، تا: «و در صفر سنه اربع... رویدشتی بگرفت» ندارد. س ۲۰: ا: [به نوبندگان] ندارد، از نسخه تا و سل گرفته شد. س ۲۱: سل: رباطی و مجلسی موسوم.

ص ۴

س ۱: ا، سل: [شده] ندارد، از نسخه تا گرفته شد. س ۱: تا: «مدت» ندارد. س ۳: تا: خاتم ملک. س ۴: سل: اولاد کردند؛ ضبط متن درست است و حذف شناسه به قرینه پیش است. س ۵: سل: شیرازی بود، «بود» ندارد. س ۶: تا: و مدرسه ساخته است. س ۷: تا: «زنگی بن مودود» «زنگی» بالای کلمه نوشته شده. س ۷: سل: قایم مقام او گشت. س ۷ و ۸: ا، تا، سل: [دولتیار... بخت جوان] ندارد، از صا گرفته شد. س ۱۰: سل: «و رسم جور... او سر خویش» ندارد. س ۱۰ و ۱۱: سل: و خود با لشکری. س ۱۲: سل: از کرمان مال بستد، «هم» ندارد. س ۱۳: سل: و هر دو حرب کردند و زنگی. س ۱۳: سل: و خصم را. س ۱۴: سل: «عفیف» ندارد. س ۱۴: سل، تا: «قدس الله روحه» ندارد. س ۱۴: سل، تا: را عمارت مختصر. س ۱۵: سل و تا: وقفها [کرد]، اساس [کرد] ندارد. س ۱۶: سل: اتابک آن، «ابوبکر» ندارد. س ۱۶: تا: رفیع در مسافتی تمام. س ۱۷: سل: اوقاف فرمود افزودن. س ۱۸: سل: احسان سنور و سیراب؛ تا: ریان داشت. س ۱۸ و ۱۹: تا: در شکنون؛ سل: دز سکنوان. س ۲۰: ا: [شعر] ندارد؛ از تا و سل گرفته شد. س ۲۱: ا: [تخت و] ندارد، از نسخه های تا و سل گرفته شد. س ۲۱: تا و سل: بناکام قهرگشت و متین.

ص ۵

س ۱: سل: «مظفرالدین» ندارد. س ۲: سل: استمرار نمود و در اوایل. س ۳: سل: فرصتی کرد و تختگاه. س ۴: ا: غارت کرد و در؛ حرف «و» بر مبنای نسخه «تا» است. س ۴: سل: «آنگاه» ندارد. س ۵: سل، تا: حادثه را درهم. س ۵: سل: زی شفقت. س ۶: سل: از ایام دولت او. س ۷ و ۸: سل: عزیزش را استرداد. س ۸: سل: «به

موضع ساک (بی نقطه) پسا» ندارد؛ تا: بیدل (حرف نخست بی نقطه) پسا. **س: ۹:** تا، سل: نزدیک جامع عتیق. **س: ۹:** تا: مدرسه ساخت. **س: ۹:** سل: ساخت و او با ملوک عراق. **س: ۱۱ و ۱۲:** سل: پادشاه هنرمند. **س: ۱۲:** تا و سل: هنرمند و هنرپرور. **س: ۱۲:** سل: بنشست و زیادت. **س: ۱۲:** ا: [اما] ندارد. **س: ۱۳:** صا: [و ستیزه روزگار... نیست]، در نسخه‌ها نیامده، از صا گرفته شد. **س: ۱۳:** ا: دو سه نوبت، متن از تا و سل است. **س: ۱۳:** ا: از عراق از پیش؛ حذف «از» دوم بر مبنای دو نسخه تا و سل است. **س: ۱۴:** سل: پناه آورد. **س: ۱۴:** تا: بر دفعات؛ سل: بدفعال. **س: ۱۵:** سل: حکومت آورد. **س: ۱۵:** سل: عاقبت ظفر تکه. **س: ۱۵:** سل: طغرل را بود. **س: ۱۶:** تا: سکنوان؛ سل: سکنوان. **س: ۱۶:** تا، سل: بیرون کرد. **س: ۱۶ و ۱۷:** سل: بیرون کرد و با دشمن کامی. **س: ۱۷:** تا، سل: ایام مدار عمرش. **س: ۱۷:** سل: در نوشت و مدت. **س: ۱۹:** صا: [برحسب تقدیر... لایزال]. **س: ۲۰:** صا: [ابو شجاع]. **س: ۲۱:** سل: دفن کرد او در سخاوت و شجاعت مردی یگانه. **س: ۲۱ و ص: ۶:** س: ۱: سل: یگانه بود از رکن‌الدین، «وزرای او» ندارد.

ص ۶

س: ۱: سل: سلاح کرمانی. **س: ۱:** تا، سل: کرمانی بود، «بود» در دو نسخه نیامده. **س: ۱:** ا: سل: اولاد؟ **س: ۱:** سل: «اسدی» ندارد. **س: ۲:** صا: [و او علمی... عریض داشت]، نسخه‌های ما ندارد. **س: ۲ و ۳:** تا، سل: کرمان و خوزستان بستد. **س: ۳:** تا و سل: [به] از این دو نسخه گرفته شد، اساس ندارد. **س: ۳:** ا، سل: سپرد و عن قریب، [او] از نسخه تا گرفته شد. **س: ۵:** ا: رضی‌الدین روزی؛ تا، سل: روزنی. **س: ۵:** صا: [به مال]... [تا قدم در... استعصا نهاد]، نسخه‌های ما ندارد. **س: ۷:** ا: [سعد]؛ از دو نسخه تا و سل گرفته شد. **س: ۸:** سل: همواره ساز هوای دلگشای ایشان داشتی و نوای عراق. **س: ۱۰:** ا، تا: [بودی] ندارد، از نسخه سل گرفته شد. **س: ۱۰:** ا، تا، سل: و تسلیم خاک. **س: ۱۰:** ا: نزاهت حاصل؛ «شامل» از دو نسخه تا و سل است. **س: ۱۱:** سل: حاصل خصوات. **س: ۱۱:** تا: زندرود از. **س: ۱۲:** تا: سبق ببرد، یا گیرد؛

واژه بی نقطه نوشته شده است و این دو قراءت قابل احتمال است؛ سل: سبقت می گرفت. **س ۱۳:** سل: «نظم» از این نسخه است؛ تا: شعر؛ صا: رباعی. **س ۱۴:** ا، تا، سل: بیت اول را ندارد، از صا گرفته شد. **س ۱۵:** تا: زندرود. **س ۱۵:** صا: [از دیدن زند رود مقصود چه بود]. **س ۱۵:** تا، سل: کردیده چو آب. **س ۱۶:** سل: اتابک از راه. **س ۱۶:** تا: در اکثر این اوقات. **س ۱۶:** سل: شیراز را از حامی، «حافظ و» ندارد؛ تا: حافظ و حالی خالی. **س ۱۸:** ا: گلجه، تا: گلجه، سل: کلنجه. **س ۱۸:** سل: شیراز گشتند. **س ۱۸ و ۱۹:** سل: غارت سقوا. **س ۱۹:** ا: ضنکات شنعا، «حرکات» در دو نسخه تا و سل است. **س ۱۹:** سل: شنعا فرمودند. **س ۱۹ تا ص ۷:** **س ۱:** سل: عبارت «اتابک با چنین قصدها... عالم گشتن آرزو می کرد» ندارد.

ص ۷

س ۲: تا، سل: و باز در سنه اثنتان و ستمایه. **س ۳:** صا: [در کثرت و مضار]، نسخه ها ندارد. **س ۳ و ۴:** سل: مردم [شیراز] را به انواع. **س ۳:** صا: [شیراز]، نسخه ها ندارند. **س ۴:** سل: «و مطالبات عنیف» ندارد. **س ۴ و ۵:** سل: و هرچه یافتند. **س ۵:** سل: از مبالغه استقصا. **س ۵:** سل: «نبش و فتش» ندارد. **س ۵:** سل: باقی نگذاشت و؛ ا: بگذاشتند. **س ۶:** سل: و سلطان غیاث الدین. **س ۶ و ۷:** سل: قتل فرموده بود؛ تا: تا قتل نکردند؛ سل: «مگر قتل که نکردند» ندارد. **س ۸:** سل: بعد آن تقدیم. **س ۸:** تا: تقدیم بباکها (حرفها بی نقطه). **س ۸:** سل: «اتابک» ندارد. **س ۸:** تا و سل: بگرفت [و] در؛ نسخه اساس «و» ندارد. **س ۹:** سل: عراق رفت و تاحدود ری عنان در زیر رفت و رکاب مقدار، «با» ندارد. **س ۹:** صا: [مقدار هفتصد سوار]. **س ۹ و ۱۰:** سل: مردان کار و کارزار؛ صا: [افراد]. **س ۱۰:** سل: «و در خیل بزرگ» ندارد. **س ۱۰:** سل: بی مبالا بر لشکر. **س ۱۰:** سل: «بن تکش» ندارد. **س ۱۰ و ۱۱:** سل: محمد خوارزمشاه زد، «مصاف داد» ندارد. **س ۱۱:** سل: «لکل جواد کبوه» ندارد. **س ۱۱ و ۱۲:** سل: و اسیر و دستگیر. **س ۱۲:** سل: «و اقتحام» ندارد. **س ۱۳:** صا: [مراسم خدمت اقامت کرد]، نسخه ها ندارند. **س ۱۵ و ۱۶:** سل: به احتباس اشارت

کرد؛ «او» ندارد؛ صا: [در خرگاهی مفرد]، نسخه‌ها ندارند. **س ۱۶ و ۱۷**: سل: اوانی مجلس و فراشخانه. **س ۱۸**: تا، سل: چنان سلطان. **س ۱۸**: سل: جهاندار سزد. **س ۱۸**: تا: چنین مهمان بافر. **س ۱۸ و ۱۹**: سل: «لایق و رایق می‌نمود» ندارد. **س ۱۹**: تا، سل: و او را به. **س ۱۹**: سل: به مجلس بزم احضار. **س ۲۰**: ا: آداب موافق میدان؛ سل: موافقت میدان. **س ۲۰ و ۲۱**: سل: آثار بزرگی و فرزانیگی. **س ۲۱**: سل: «و مردانگی» ندارد. **س ۲۲**: تا: ملک اوزن (۴)؛ سل: پس روزی ملک بر آن؛ «ملک زوزن و سبط شد و» ندارد. **س ۲۲ و ۲۳**: سل: که در صدف. **س ۲۳**: تا و سل: «و مناعت» ندارد. **س ۲۴**: صا: [جلال الدین]، نسخه‌ها ندارند. **س ۲۴**: سل: ممالک پارس.

ص ۸

س ۱: سل: اصطرخ. **س ۱**: تا: اشکنون؛ ا: اشکنون. **س ۱ و ۲**: سل: «و اشکنون که مدار... دیوان سلطان را» ندارد. **س ۲**: تا: مقرر و مقرون. **س ۲**: سل: «زنگی» ندارد. **س ۴ تا ۶**: سل: «سلطان او را... و مغایرت منخرم» ندارد. **س ۶**: سل: مصالحت. **س ۶ و ۷**: تا: «ملکه و ترویج» ندارد. **س ۶ و ۷**: سل: «و ترویج محصولات... حصّه موضوع» ندارد. **س ۷ تا ۹**: سل: معلوم کرد بر خود بجوشید. **س ۷ و ۸**: صا: [از اندیشه... تشّت افتد]؛ نسخه‌ها ندارد. **س ۹**: سل: «خطل و» ندارد، «خطل» از صا است. **س ۱۱**: سل: و اتابک سعد. **س ۱۱**: سل: خمس عشر. **س ۱۱**: ا: [ستمایه] ندارد، از دو نسخه تا و سل گرفته شد. **س ۱۲**: سل: به شیراز. **س ۱۲**: سل: و درجات استقبال. **س ۱۲**: ا: [اتابک ابوبکر] ندارد؛ از دو نسخه سل و تا گرفته شد. **س ۱۳**: ا: حرمت ابوت با ادات نبوت. **س ۱۳**: سل: «ابوت با... فتوت و مروّت» ندارد. **س ۱۴**: سل: «و مغافصه» ندارد. **س ۱۴**: سل: و ضحامت. **س ۱۵**: صا: [وصول بأس و]، نسخه‌ها ندارد. **س ۱۵ و ۱۶**: سل: سعد فرمود. **س ۱۵ و ۱۶**: صا: [چون عصیان... دید]، نسخه‌ها ندارد. **س ۱۶**: سل: و با عقال. **س ۱۷**: صا: [خود... خرامید و]، نسخه‌ها ندارد. **س ۱۹**: تا، سل: و خیرات او در؛ «مبرات» ندارد. **س ۱۹ و ۲۰**: صا: [بارویی حصین افراشت و]، نسخه‌ها ندارد. **س ۲۰**: سل:

مسجدی جامع. **س ۲۰**: ا: عرضه مکرم. **س ۲۱**: تا: بر مثال مقبلان؛ «همت» ندارد.
س ۲۱: سل: بنا فرموده. **س ۲۲**: سل: «مصفف و بیوت مطبق» ندارد. **س ۲۲**: سل: «و متصاقب» ندارد. **س ۲۴ و ص ۹**: **س ۱**: صا: [در هیچ اقلیم... نشان نداده‌اند؛] نسخه‌ها ندارد.

ص ۹

س ۲: صا: [آن پادشاه سعید]، نسخه‌ها ندارد. **س ۳ و ۴**: سل: «و قری و مزارع... و روان او را» ندارد. **س ۵**: سل: بدایت دولت او، «دولت» ندارد. **س ۵ و ۶**: ا: به زوال موصل گشت. **س ۶**: ا: بیست و سه سال؟ **س ۷**: سل: در شیوه مملکت. **س ۷**: سل: مزین و معلا بود. **س ۸**: سل: احدالجمادین. **س ۹**: تا: او را و در رباط ابش. **س ۱۰**: ا، سل: قتلغ خان بن ابوبکر؛ صا: مظفرالدنیا والدین تهمتن سعد. **س ۱۱**: سل: دوده سلغریان. **س ۱۱**: ا: [ایشان] ندارد، از تا و سل گرفته شد. **س ۱۳ و ۱۴**: ا: ارتقا اقترا یافت. **س ۱۵**: سل: اعتقاد بود، «بود» ندارد. **س ۱۵ تا ۱۸**: صا: [و تا حدی... نیارست کردن]، نسخه‌ها ندارد. **س ۱۸ و ۱۹**: سل: دلیل واضح. **س ۱۹**: ا: پادشاهی گیتی‌ستان، «ی» نشانه حرف اضافه لابد. **س ۱۹**: تا: چنگرخان؛ سل: چنگیزخان. **س ۱۹**: تا، سل: بر ملوک ممالک، «و» ندارد. **س ۲۰**: تا: آثار بارس. **س ۲۱**: تا، سل: سر یکتادلی. **س ۲۱**: سل: «و عراضات» ندارد. **س ۲۲**: تا: «اوکتای قآن» ندارد. **س ۲۳**: سل: خراج ارباب سیورغامیشی. **س ۲۳**: سل: به القاب خانی؛ تا: با لقب خانی؛ ا: با لقب قتلغ خانی.

ص ۱۰

س ۱: سل: «حافات» ندارد. **س ۱**: سل: شیراز را از. **س ۲**: سل: «در موتنفات اوقات... احداث سلیم و» ندارد. **س ۳**: صا: [صاحب سعید]، نسخه‌ها ندارد. **س ۳ و ۴**: سل: عمادالدین اسعد. **س ۳ و ۴**: تا: عمیدالدین اسعد را به، «را» ندارد. **س ۴**: صا: [واسطه]، نسخه‌ها ندارد. **س ۵**: ا: قلعه اشکنون؛ «اشکنوان» از تا و سل گرفته شده. **س ۶**: ا: [او] این، از تا گرفته شد. **س ۸**: ا، تا: [نظم] ندارد، از سل گرفته شد. **س ۹**: سل: تاج مملکت از سر سعد. **س ۹**: تا: بخان و سر. **س ۱۰**: سل: خویش

هستم من، «تا» ندارد؛ صا: ... تا هشتم. **س ۱۱:** سل: پارس. **س ۶:** تا و سل: دویست سال. **س ۱۲:** سل: به آل بویه. **س ۱۲:** تا: اولاد ککجه. **س ۱۳:** سل: چون عروس چمن دولت. **س ۱۴:** سل: «و اکابر» ندارد. **س ۱۴ و ۱۵:** تا: لقد عنی؛ سل: «غنی‌الظبا عن... بالکحل» ندارد. **س ۱۶:** ا، تا: طریقه احتیاط. **س ۱۶:** سل: «متیقظ» ندارد. **س ۱۶ تا ۱۸:** ا: مال انکیزی (حرفها بی نقطه) را؛ تا: وجوه ممالک تا؛ سل: وجوه مال و مملکت تا وقت استفراغ. **س ۱۷:** سل: به اعمال و اشتغال به عامل. **س ۱۹:** تا: هیچه (?). **س ۱۹:** تا: وزیر و نبایت (?). سل: نایب و وزیر. **س ۲۰:** ا: [بی‌اجازت] ندارد، از تا و سل گرفته شد. **س ۲۰:** ا: برادر (?). حضرت؛ تا، سل: «بر در» ندارد. **س ۲۱:** ا، تا: مجتنب بود؛ [بودی] از نسخه سل. **س ۲۲:** سل: امرا بر سبیل. **س ۲۴:** سل: به اندک مایه قراضه. **س ۲۴ و ص ۱۱:** س ۱: سل: به آن هم ضم.

ص ۱۱

س ۲: صا: [روی]، نسخه‌ها ندارد. **س ۲ و ۳:** صا: [که عاقبت... نبود]، نسخه‌ها ندارد. **س ۳ و ۴:** صا: [اسباب و... فرمود و]؛ نسخه‌ها ندارد. **س ۵:** ا، سل: زود. **س ۵:** تا: ملک میسر. **س ۶:** ا: بشود؛ سل: میسر نشد. **س ۶ و ۷:** صا: [دست نشان دولت و]، نسخه‌ها ندارد. **س ۷:** تا، سل: مستقر اقبال. **س ۹:** ا: تحت افق قدم؛ تا، سل: «افق» ندارد. **س ۹:** تا: باسقاق و امرا و کبرا و اعیان؛ سل: «و کبرا و وزرا» ندارد. **س ۹:** تا: «مملکت» ندارد؛ سل: «مملکت و کافه» ندارد. **س ۱۲:** تا، سل: «آسایش در مهاد» ندارد. **س ۱۲:** تا: امان وز مهاد بر بستر؛ سل: امان بر بستر. **س ۱۳:** سل: می‌غنودند. **س ۱۳:** تا، سل: از امداد خیرات. **س ۱۴:** تا، سل: اعداد صدقات. **س ۱۴:** تا: عمیمه او. **س ۱۴:** تا: «آن» ندارد. **س ۱۴:** ا: در انتهای مدارس؛ سل: در اثنای. **س ۱۵:** سل: «و معاهد خیر» ندارد. **س ۱۵:** ا: استحالات. **س ۱۶:** سل: در هر موضع. **س ۱۶:** تا: هر موضع. **س ۱۶:** سل: «طواحین» ندارد. **س ۱۷:** تا، سل: وقف فرموده. **س ۱۷:** تا: با حدس بقراطی؛ سل: به احاسن؛ ا، سل: [بقراطی] ندارد. **س ۱۹:** سل: از تخصیص. **س ۱۹:** تا: معرفه اسباب. **س ۱۹ و ۲۰:** سل: «و نبض و

تفسره... کلی طب است» ندارد. **س ۲۰**: تا: «قانون و ذخیره قانون» ندارد. **س ۲۰**: تا: کلی طب اند. **س ۲۱**: ا: [اشربه] ندارد، از تا و سل گرفته شد. **س ۲۱**: سل: هر اقرصه مهیا شد. **س ۲۱ تا ۲۳**: صا: [می دهند و مراتب... استغراس فرمود]، نسخه ها ندارد؛ نسخه اساس ما مغشوش است، و نسخه «تا» هم که ظاهراً از همین نسخه اساس است و استکتاب شده، همین درهم ریختگی را باز می تاباند. **س ۲۴**: سل: «بر جمله صد و اند بقاع... در نفس شیراز» ندارد.

ص ۱۲

س ۱: تا، سل: و موضع انحزام؛ ا: و معرض انحزام. **س ۱**: تا، سل: «و مطرح قارورات» آورده است. **س ۱**: سل: به تجدید. **س ۲**: صا: [اتابک باران]، نسخه ها ندارد. **س ۳**: سل: [افاضل] ندارد. **س ۴**: سل: ساذجه گفتی، «را» ندارد. **س ۵**: سل: ملکی بانسبشان. **س ۵**: تا: شعوده؛ سل: شعبده. **س ۶**: صا: [و اهل نطق و فضیلت]، نسخه ها ندارد. **س ۷**: سل: فی الجملة. **س ۷ و ۸**: سل: معمور و معین است. **س ۸**: ا: مراسم در او و عظم؛ سل: [و مواسم] که از نسخه «تا» گرفته شده، ندارد. **س ۸**: تا، سل: نظایر املاک. **س ۹**: سل: وقفیه کشیده. **س ۹**: صا: [زیادت]، نسخه ها ندارد. **س ۹**: سل: «دینار» ندارد. **س ۹ و ۱۰**: تا: هر سالی. **س ۱۱**: صا: [اتابک ابوبکر]، نسخه ها ندارد. **س ۱۱**: سل: خزاین و ذخایر؛ «اخایر» ندارد. **س ۱۱**: تا: قلعه شبید (حرف دوم بی نقطه)؛ سل: سفید. **س ۱۲**: سل: امیر و کوتوالان. **س ۱۲**: صا: [معتمد]، نسخه ها ندارد. **س ۱۳**: سل: پیش از حوادث. **س ۱۳**: سل: «مکین» ندارد. **س ۱۴**: سل: موری باریکتر. **س ۱۵**: سل: مجاز باشد نبود. **س ۱۶**: سل: مستطیل مقدار. **س ۱۷**: صا: [مزین به]، نسخه ها ندارند. **س ۱۸**: تا: ... چهارصد و چهار. **س ۱۸**: صا: [بُن]، نسخه ها ندارند. **س ۱۹**: تا: در آمد، «شمار» ندارد. **س ۱۹**: ا: وسایل آبی؛ [آبی] از تا و سل گرفته شده. **س ۲۰**: تا: جاری رسایل. **س ۲۰**: تا، سل: آسیا بدان. **س ۲۰**: سل: و آن تیغ کوه. **س ۲۱**: تا، سل: «صوت» ندارد. **س ۲۲**: تا: نوبندگان؛ سل: نوبندیجان.

ص ۱۳

س ۱: سل: قلعه کردی. س ۱: سل: بر عوض. س ۲: تا، سل: قسمت [کردی]، ا: [کردی] ندارد. س ۲: تا، سل: «متانت» ندارد. س ۶: تا: سرایی که چون ایلکه خلد. س ۷: صا: [آن را]، نسخه‌ها ندارد. س ۸: سل: سلغرشاه. س ۸: سل: «آواز» ندارد. سل: «راضی شده مجلس او» ندارد. س ۱۱: تا، ا، سل: [بیت] و شعرها در نسخه‌ها نیامده، از صا «وَصَاف» گرفته شد. س ۲۰: سل: و اتابک. س ۲۰: تا: نظر اهتمام و؛ سل: نظر اهتمام. س ۲۲: تا، سل: مجلس وافی نبود. س ۲۲: سل: چون بدادی برنیامدی، «ماه و سال» ندارد. س ۲۴: صا: [بزم]، نسخه‌ها ندارد. س ۲۴ و ص ۱۴: س ۱: سل: پرده به بازی آمده، «و رودنوازی» ندارد.

ص ۱۴

س ۱: سل: سلغرشاه؛ ا: سلغور، [شاه] از نسخه «تا و سل» است. س ۱: ا: و بر بدیهه گفت؛ سل: بر بدیهه جواب گفت. س ۲: ا، تا: [نظم] ندارد، از «سل» گرفته شد. س ۴: سل: زین‌سان که برآیی و مرا. س ۴: سل: کرا چنین. س ۵: سل: اشعاف. س ۵: سل: نیمی نافع. س ۷: تا: شعر؛ سل: نظم. س ۸: سل: بلبل اطراف پاک‌نهاد. س ۹: سل: ... برگوشه صید و تخته خاک نهاد؛ تا: گوشه صید. س ۱۰: سل: و آن فتوح. س ۱۰: صا: [نامدار]، نسخه‌ها ندارد. س ۱۰: تا، سل: در ایام دولتش. س ۱۰: سل: «و ایام بدان مبشر گشت» ندارد. س ۱۱: ا: جزیره قیس؛ سل: «جزیره قیش» ندارد. س ۱۱: تا: لحصا. س ۱۲: سل: «امدراوی» ندارد. س ۱۲ و ۱۳: سل: «جزیره قیش» ندارد. س ۱۵: سل: «و چون» ندارد. س ۱۵: ا: پادشاه جهان، «گیر» ندارد و از دو نسخه تا و سل گرفته شد. س ۱۶: سل: و تا به کنار. س ۱۸: سل: پسر خود را سعد به رسم. س ۱۸: تا، سل: به رسم تهنیت. س ۱۹: ا: [روان داشت سعد] ندارد، از دو نسخه تا و سل گرفته شد. س ۲۰: سل: «و اشارت» ندارد. س ۲۰: سل: به وطن مألوف. س ۲۰: ا، سل: [خود] ندارد؛ از «تا» گرفته شد. س ۲۰: تا، سل: انصراف فرمود. س ۲۴: سل: و پادشاه. س ۲۴: سل: او را نواخت. س ۲۴: ا: [و] ندارد، از تا و سل گرفته شد.

ص ۱۵

س ۱: تا، سل: به لرستان. س ۱: تا: رفت و بگرفت؛ سل: «و بستد» ندارد.
 س ۲: سل: سال دگر. س ۲: سل: «اتابک» ندارد. س ۲: تا: «سال دیگر اتابک سعد را»
 دوبار نوشته، چون پایان برگی و آغاز برگ دیگر بوده. س ۲: تا: با نزول تمام.
 س ۲ و ۳: سل: به اسم نواب حضرت. س ۳ و ۴: تا: روی نمودی. س ۴: تا، سل: در
 شصت. س ۴ و ۵: تا: هتفاد (عیناً) افتاده بود. س ۹: سل: و چون تو بسیار. س ۱۰: تا:
 برد تا چند. س ۱۰: سل: «تا کی آرد و... نیاز بشکرد» ندارد. س ۹: سل: خود بسپری.
 س ۱۲: سل: بحث شاهانه. س ۱۲: سل: «از عاج» ندارد. س ۱۲: سل: انزعاج کردند.
 س ۱۴: سل: از بیماری و در راه. س ۱۴: سل: یکدگر. س ۱۵: سل: «از اعمال» ندارد.
 س ۱۵: تا: مستسقی شاید شد. س ۱۸: سل: آن مملکت. س ۱۸: سل: و مابین.
 س ۱۹: سل: و شصت و هفت سال. س ۲۰: سل: بر شاه و پادشاه. س ۲۰: سل:
 خطبه کرد. س ۲۱: سل: محمد بن سعد که طلوع. س ۲۲: سل: «و صفای طول النهار»
 ندارد.

ص ۱۶

س ۱: سل: کسوف شد و زمانه می‌گفت. س ۲: تا: ... تنک و افسوس فراخ.
 س ۳: سل: «زمانه می‌گفت» ندارد. س ۴: تا، سل: شکوه سلطنت و مملکت.
 س ۸: سل: و تابوت او در مدرسه. س ۸: سل: «عضدی» ندارد. س ۹: تا، سل:
 سلغورخاتون. س ۱۱: سل: رایزنی. س ۱۲: سل: «رعاع و» ندارد. س ۱۳: سل: بدین
 و صناعت. س ۱۳: ا: ائتلاف. س ۱۴ و ۱۵: صا: [خواجه نظام الدین... رسانید و]،
 نسخه‌های ما ندارد. س ۱۵: سل: خدمت ایلچیان. س ۱۵: سل: «و خدمات» ندارد.
 س ۱۷: تا: ایلخانی. س ۱۸: تا، سل: «صدق» ندارد. س ۱۸: سل: به شیراز، «اهالی»
 ندارد. س ۱۸: سل: شیراز و شیرازیان. س ۱۹: سل: «اتابک» ندارد. س ۱۹: تا، سل:
 پسر خود خطبه. س ۲۰: سل: متجارب. س ۲۱: سل: جمله. س ۲۱: ا: غلمان و
 اتراک؛ تا، سل: اتراک غلمان. س ۲۱: ا: و ممالیک، [و] از نسخه‌های تا و سل گرفته
 شده. س ۲۱: سل: درایت و قربت. س ۲۲: سل: «معروف و» ندارد. س ۲۲: سل:
 «شیراز به غلبه» ندارد. س ۲۲: تا: شیراز به موجب. س ۲۳: سل: با حریم حرم.

ص ۱۷

س ۲: ا: سنه تسع و خمسين...؛ تا، سل: سبع و. س ۳: ا، تا، سل: بیبی.
 س ۴ و ۵: سل: «بر سبیل کابین» ندارد. س ۵: سل: به هدیه. س ۵: ا: [و ستمایه]
 ندارد. س ۶: سل: امیرالنجا. س ۶: تا: از اردو. س ۸: سل: روزی به شبی. س ۸: سل:
 سقطه شدن از. س ۹: تا، سل: ثمره نچشیده. س ۱۰: تا: غنچه دوانیش؛ سل: غنچه
 دولتش. س ۱۳: سل: نظم؛ تا: شعر؛ ا: ندارد. س ۱۶: صا: [گیسوی مشک... و رباب
 وار]، نسخه‌ها ندارد. س ۱۶: تا: «ترکان» ندارد، تمام عبارت از نسخه تا گرفته شد، که
 چاپ و صاف نیز مؤید آن است. س ۱۷ تا ۱۹: ا: [مراسم عزای... مشاورت پیوست]
 ندارد. س ۱۹: سل: «مشاورت» ندارد. س ۱۹: سل: رای مملکتیان. س ۲۰: ا: [شاه]
 ندارد، از تا و سل گرفته شد. س ۲۰ و ۲۱: سل: پادشاه برین و پای بر سر ملک نهاد.
 س ۲۱: سل: «بنابراین.. سرگاه» ندارد. س ۲۱ و ۲۲: سل: احکام و ابرام برگشاده
 عساکر. س ۲۲: سل: صورت و فرزاندگی.

ص ۱۸

س ۲ و ۳: صا: [و ایلخان... نیکو پسندیده]، نسخه‌ها ندارد. س ۳: ا: [ملک و]
 ندارد؛ از نسخه‌های تا و سل گرفته شد. س ۴: سل: «انهماک» ندارد. س ۴ و ۵: ا:
 سرب سرور و شرب خمور و استمتاع؛ تا: لهو و لغو و (نسخه سفید و نانوشته
 مانده) سرور و شرب خمور و استمتاع؛ سل: به لهو و لعب و سرور و شرب و
 استمتاع. س ۵: صا: [در بام و شام]، نسخه‌ها ندارد. س ۷: سل: اغرار و اغوی.
 س ۹: صا: [با آنکه... زیادت بود]، نسخه‌ها ندارد. س ۹ و ۱۰: سل: «که این... مندرج
 است» ندارد. س ۱۱: ا، تا: [نظم] ندارد، از سل گرفته شد. س ۱۲: سل: بند مر درازی.
 س ۱۳: ا: بیت دوم مخدوش است. س ۱۴: تا، سل: «و مشغوف» ندارد. س ۱۵: ا:
 سلغور دختر. س ۱۶ تا ۱۸: ا: [و برد ملتسمات... میاق می‌کرد] ندارد؛ از نسخه‌های
 تا و سل گرفته شد. س ۱۶: سل: توفیر. س ۱۷: سل: «میاق» ندارد. س ۱۸: ا:
 محمدشاه و سلغور؛ «سلقم» از تا و سل گرفته شد. س ۲۱: سل: ملول شدند.

س ۲۳: سل: «کمین» ندارد. س ۲۳ و ۲۴: صا: [متدرّع به ... ضرب و ضرب]، نسخه‌ها ندارد س ۲۴: سل: و این مثل.

ص ۱۹

س ۳ و ۴: سل: «در خانه... اسیر شد» ندارد. س ۵: تا: نیست که به قتل. س ۵ و ۶: صا: [برخلاف سیرت شاهان]، نسخه‌ها ندارد. س ۶: تا، سل: اقدام می‌کند. س ۶: تا: تهتک و ستور؛ سل: «تهور» ندارد. س ۷: ا: ادناب (بی‌نقطه)؛ تا، سل: ارباب. س ۷: تا: این سخنی. س ۷ و ۸: صا: [و پادشاه... مقابل گردانید.]. نسخه‌های ما ندارد. س ۸: سل: و مدت. س ۹: تا، سل: نعل هلاک؛ ا: هلال (?). س ۱۰: سل: «در شهر آذینها» ندارد. س ۱۱: سل: ندا در دادند. س ۱۲: ا: روان کرد که وصول؛ تا، سل: «که» ندارد. س ۱۴: سل: به مقارعه. س ۱۴: ا: به مقر؛ «به» ندارد. س ۱۵ و ۱۶: صا: [و افسر شاهی... نواگرفت]، نسخه‌ها ندارد. س ۱۹: ا: «مملکت» ندارد. س ۲۰: سل: خبط عشرای نهب. س ۲۰ و ۲۱: سل: مرسوم شد. س ۲۱: صا: [مگر]. س ۲۱: صا: [مکر و]؛ نسخه‌ها ندارد. س ۲۱: سل: چه تجاویف.

ص ۲۰

س ۱: صا: [تاب]؛ نسخه‌ها ندارد. س ۲: صا: [بزم... اورنگی]، نسخه‌ها ندارد. س ۳: تا، سل: دامن دماغش. س ۳: ا: فروگرفت. س ۴: تا: به آب داده؛ سل: تاب داده؛ ا: تاب داد. س ۴: تا، سل: مشغول وصال. س ۴ و ۵: سل: «و خال» ندارد. س ۵: ا: از موکدان غلمان. س ۵: ا: «او را» ندارد. س ۵: ا: قوی هیکل انداخت. س ۷: سل: شکلی هولناک‌تر. س ۸: ا: که او سر او بردار. س ۹ و ۱۰: صا: [از حریم... شاهی]، نسخه‌ها ندارد. س ۱۰: سل: «بی‌تحاشی» ندارد. س ۱۰: سل: بگرفت و بی‌تحاشی سر او. س ۱۰ و ۱۱: صا: [را که رشته... بودپست]، نسخه‌ها ندارد. س ۱۱: سل: در طشت زرین. س ۱۱: سل: شاه آوردند. س ۱۱ و ۱۲: صا: [از پروردگان دایه صدف]، نسخه‌ها ندارد. س ۱۳: ا: [بود] ندارد، از نسخه‌های تا و سل است. س ۱۳: تا: دو گوش را؛ سل: دو گوش او را. س ۱۳ و ۱۴: صا: [او را... نداشت]، نسخه‌ها ندارد.

س ۱۴: سل: گوشواره. س ۱۴: سل: مطرب مجلس. س ۱۴ تا ۱۷: صا: [آن شب تا... جام گردانید]، نسخه‌ها ندارد. س ۱۷: سل: و این مثل است. س ۱۸: ا، تا: [نیاید] ندارد. س ۱۸: تا، سل: اغل بک. س ۱۹: ا: حکم [و] ندارد، از تا و سل گرفته شد. س ۱۹ و ۲۰: سل: چون این قضیه. س ۲۰: تا، سل: برین حرکت. س ۲۱ تا ۲۳: صا: [و با آنکه در... صواب اندیشی نفور]، نسخه‌ها ندارد. س ۲۴: سل: و چون. س ۲۴: تا: باسقاقت. س ۲۴ و ص ۲۱: س ۱: سل: سلجوق شاه قصد خواهد کرد بی‌اجازت.

ص ۲۱

س ۱ و ۲: سل: اردو گشتند. س ۲: صا: [سر]، نسخه‌ها ندارد. س ۲: سل: «و خفت» ندارد. س ۲: سل: بیمزادت (حرفهای اول و دوم نقطه ندارد). س ۳: سل: «همزادند» ندارد. س ۳: ا: برخییت (نقطه‌ها مخدوش). س ۴: سل: بیرون شهر. س ۴: سل: اغول بیک. س ۵: سل: اغول بیک. س ۵: سل: مسلوک گرداند. س ۶: سل: تحیر مسلوک س ۶: صا: [به قوت بازو]، نسخه‌ها ندارد. س ۷: ا: برحمه؛ صا: بر قلّه. س ۹: تا: جنایت (؟)؛ سل: ندارد. س ۹: سل: بر اثر بر سبیل. س ۹: سل: اشارت راندند با لشکر. س ۹: سل: هم از سرای. س ۱۰: سل: قاذورات. س ۱۱: سل: ایشان درآمد. س ۱۱: ا: چون حکم. س ۱۱ و ۱۲: صا: [در یک ساعت]. س ۱۲: ا: قماط؛ تا: مناط؛ سل: مناظر و سقوف. س ۱۳: سل: «بل» ندارد. س ۱۳: سل: در عقب. س ۱۳ و ۱۴: سل: نوکر فرستاد. س ۱۵: سل: «صبیح و قبیح» ندارد. س ۱۶: سل: «سیاق» ندارد. س ۱۶: سل: شمس‌الدین مثنی. س ۱۸ و ۱۹: صا: [هولاکو خان را... معلوم شد]، نسخه‌ها ندارد. س ۱۹: ا: ار طرف. س ۲۰: سل: یا یاساق. س ۲۱: ا: شیراز آیند؛ «روند» از دو نسخه تا و سل گرفته شد. س ۲۱ و ۲۲: سل: آتش سلجوق، «فتنه» ندارد. س ۲۲: سل: مرقد آن. س ۲۲: صا: [نفس]، نسخه‌ها ندارد. س ۲۳: ا: «سکون بخش»، تا، سل: «بخش» ندارد. س ۲۳: ا: فرونشاند. س ۲۳: سل: یزد و لر. س ۲۳ و ۲۴: صا: [و ایگ]، نسخه‌ها ندارد.

ص ۲۲

س ۱: سل: التاجو چون به. س ۱: صا: [از روی کیاست و]؛ نسخه‌ها ندارد.
 س ۱: تا: ابتاج طریقه؛ سل: ابتهاج طریقه و. س ۲: ا: [و فرمان] ندارد؛ سل: «و»
 ندارد. س ۳: صا: [روی زمین]، نسخه‌ها ندارد. س ۴: سل: در بادره. س ۴: سل: «یا
 بادره». س ۴: سل: «تیه و طغیان» ندارد؛ ا: تغیان. س ۵: ا: یخربون (۴). س ۵: سل:
 «ایدی» ندارد. س ۶: سل: اشعا (۴). س ۶ و ۷: تا: فقد اغدر. س ۹ و ۱۰: صا: [و
 ملک... حرکت آمد]. نسخه‌ها ندارد. س ۹ و ۱۰: ا: [در حرکت آمد] ندارد. س ۱۰: تا:
 «در حرکت آمد از آوازه» با دریغ نسخه تا در اینجا ناتمام قطع می‌شود، در حالی که
 هفت سطر در زیر همین برگ a 9 و تمام برگ a 10 سفید مانده است. س ۱۰: سل:
 «خزانه و» ندارد. س ۱۰: سل: حاضر و خزانه که بود برگرفت و به. س ۱۱: سل:
 خورسیف. س ۱۱: سل: توقف کرد. س ۱۲ تا ۱۸: سل: «شحنه را به داعیه... بلا را به
 خود کشد» ندارد. س ۱۶: صا: [تمویه]، نسخه‌ها ندارد. س ۱۹: سل: «که بنده
 خاندان اتابکی بود» ندارد. س ۱۹: سل: و قضات. س ۲۰: سل: فوجی با علام و
 مصاحف. س ۲۰: سل: «و برخی با... و معازف» ندارد. س ۲۲: صا: [آثار]، نسخه‌ها
 ندارد. س ۲۱ و ۲۲: سل: آثار ایشان به جایی پناهندند، «استیمان» ندارد.
 س ۲۳ و ص ۲۳: س ۱: سل: «و آستین عبودیت.. و معدّ داشتند» ندارد.

ص ۲۳

س ۲: سل: «امیر» ندارد. س ۲: سل: استمالت کرد. س ۳: سل: برزده بودند.
 س ۳: سل: دامن درچیده، «بودند» ندارد. س ۳ و ۴: سل: سواحل شد تا صیدی که
 مرتاد بود در قید آورد. س ۴: سل: از جور بلیغ. س ۴: سل: «کفره» ندارد.
 س ۵: سل: محروسه. س ۷: سل: ترتیب موافق. س ۸: سل: «صفوف مقابل برگشتند»
 ندارد. س ۸ تا ۱۱: ا: [از طرف التاجو ملک... پیاده گردانید پس] ندارد، از نسخه سل
 گرفته شد. س ۹: صا: [در فروسیّت و]، نسخه‌ها ندارد. س ۱۰: صا: [دُربتی]،
 نسخه‌ها ندارد. س ۹ و ۱۰: سل: «هرچند در فروسیّت... دربتی تمام داشت» ندارد؛

شجاعت و ببرلراری (حرفها بی نقطه) شاید: نیزه‌گزاری! **س ۱۵**: سل: دولت را.
س ۱۶: سل: شب نکبت. **س ۱۷**: صا: [چند تن از]، نسخه‌ها ندارد. **س ۱۷**: سل:
«سلجوقی» ندارد. **س ۱۷ و ۱۸**: سل: ممالیک یک وثوقی کرد، تصحیف «تگ و
پویی می‌کرد» ندارد. **س ۱۸**: صا: [و افراد ممالیک]، نسخه‌ها ندارد. **س ۱۸**: سل:
بیکلبک (سه نقطه زیر سین حرف اول). **س ۱۸**: سل: خواص و افراد ممالیک.
س ۱۹: سل: «و بیژن گیو» ندارد. **س ۱۹**: سل: برو آیت. **س ۲۱**: سل: ناگاه مرکب.
س ۲۲: ا: [واسپ و جان... شاه ساخت] ندارد، از نسخه سل گرفته شد.

ص ۲۴

س ۱: ا: سیکل. **س ۱**: سل: محاصره. **س ۲**: سل: مرقد قطع الاولیاء شیخ مرشد.
س ۲: سل: قدس سره. **س ۲ و ۳**: سل: درها بر بسته. **س ۳**: سل: تیر چون، «سنگ»
ندارد. **س ۳**: سل: تگرگ و باران روان گشت؛ «ریزان» ندارد. **س ۳**: سل: لشکر مغول.
س ۴: سل: غریو استغاثت. **س ۴ و ۵**: سل: یک دگر. **س ۶**: سل: مرقد مبارک
مرشدی آمد. **س ۶**: صا: [مبارک مرشدی]، نسخه‌ها ندارد جز سل. **س ۷**: ا: [دست]
ندارد. **س ۸**: سل: مدد است و این معنی در کازرون شهرتی دارد که شیخ روح الله بنایم
القدس روحه. **س ۹**: سل: «روایت است که شیخ» ندارد. **س ۹**: سل: اجازت داده.
س ۹: سل: هروقت که. **س ۹**: سل: نازل گردد. **س ۹ و ۱۰**: سل: و امری هایل.
س ۱۰: سل: «سنگ» ندارد. **س ۱۰**: ا: [او] ندارد، از نسخه «سل» است. **س ۱۰**: ا:
بردارید تا. **س ۱۱**: سل: شیخ نیز به، «در آن روز» ندارد. **س ۱۱ تا ۱۳**: سل: «قضا
مددی نکرد... فرار ظاهر گشت» ندارد. **س ۱۲**: صا: [به شهامت]. **س ۱۲**: سل: به
موافقت پیش سلجوقشاه آمد و گفت. **س ۱۲ و ۱۳**: سل: مصلحت نیست صورت
حال و ضیق محال و غدر لشکر چون غدر فرار واضح است. **س ۱۴ و ۱۵**: سل:
چندین سوار چندانک میسر شود از نقود و جواهر برداریم و از میان دریای پرمحنت
خود را. **س ۱۴ و ۱۵**: صا: [چندانکه میسر... از تیار بحار]، نسخه‌ها ندارد. **س ۱۶**: ا:
اندازیم، مخدوش است. **س ۱۷**: سل: موهبتی بی بدیل است. **س ۱۷**: صا: [بس]:

نسخه‌ها ندارد. **س ۱۷**: ا: چارهٔ تکبیر. **س ۱۷**: سل: بتوان زد. **س ۱۸ و ۱۹**: سل: سلجوق شاه را چون طومار عمر به پایان رسیده، «اجل موعود» ندارد. **س ۱۸ و ۱۹**: صا: [ضحاتم جثه... پایان رسیده و]، نسخه‌ها ندارد. **س ۲۰**: صا: [در جواب]، نسخه‌ها ندارد. **س ۲۰ و ۲۱**: ا: اجازت [است] ندارد، «است» از سل گرفته شد. **س ۲۱**: سل، «از خزانه عقود جواهر و نقود» ندارد. **س ۲۱ و ۲۲**: سل: آنچه از خزانه. **س ۲۲**: صا: «بود» ندارد. **س ۲۲**: سل: پلنگان... (کلمه‌ای مخدوش). **س ۲۲**: صا: [دریایی و پلنگان]، نسخه‌ها ندارد. **س ۲۳**: سل: علاءالدوله با لشکری از پی ایشان، «با لشکر بر اثر او» ندارد. **س ۲۴**: سل: مردان از چنین مقامی آسان آسان، متن از سل و صا گرفته شد. **س ۲۴**: صا: [به باد]، نسخه‌ها ندارد.

ص ۲۵

س ۱: سل: باز هوس تمنی منمای. **س ۱**: صا: [گرد]، نسخه‌ها ندارد. **س ۱ و ۲**: سل: علاءالدوله مستظهر بود به کثرت عدد؛ سل: «سفاهت که لایق شرف و نباهت نباشد» ندارد. **س ۳**: سل: «بغات الطیور از... بیرون نرود» ندارد. **س ۴ و ۵**: صا: شصت گشاد داد. **س ۴**: سل: بگشاد، به جای «گشاد داد». **س ۵**: سل: فی الحقیقه، به جای «حقیقت». **س ۵**: سل: به روز نشور؛ ا: نشوز. **س ۶**: سل: زایل گشت و چون. **س ۶**: صا: [چون]، از نسخه سل و صا گرفته شد. **س ۶ و ۷**: سل: «در راه جیب... چاک شد و» ندارد. **س ۷**: سل: «در کنف شهامت» ندارد. **س ۸**: ا: [به در] ندارد، از نسخهٔ «سل» است؛ صا: جان ببرد. **س ۸**: سل: به بصره شد. **س ۹**: ا: سل: «مرحب و» ندارد. **س ۱۰**: سل: «چون عمر... کجا رود» ندارد. **س ۱۱**: ا: [و چون بیکلیک... جدا شد] ندارد، از نسخهٔ «سل» گرفته شد. **س ۱۲**: ا: [در] ندارد، از «سل» گرفته شد. **س ۱۲**: صا: [بسیار]، نسخه‌ها ندارد. **س ۱۲**: سل: خلائق بسیار را از. **س ۱۲ و ۱۳**: سل: «و اهالی کازرون بیکبار» ندارد. **س ۱۳ و ۱۴**: سل: «چنانکه امروز چاهی... مدفن شهداست» ندارد. **س ۱۴**: سل: بیرون بردند... (کلمه‌ای مخدوش) و پایان. **س ۱۴**: سل، صا: در پایان (!؟). **س ۱۵**: سل: قطعهٔ سفید کار او بساختند.

س ۱۵ و ۱۶: سل: «سپید روز روشن را... کسوف رسانیدند» ندارد. **س ۱۶:** سل: و مدّت ملک هفت ماهه. **س ۱۶ تا ۱۸:** سل: هفت ماهه او بگذشت و خطبه و سکه مملکت به نام ابش بنت سعد بن ابی بکر... گرفت. **س ۱۸:** صا: [خطبه و سکه... زینت گرفت]، نسخه‌ها ندارد. **س ۲۰ تا ص ۲۶:** سل: «کار روزگار عجول... زد که دولت» ندارد.

ص ۲۶

س ۸ تا ۱۰: سل: «روز افزون و... سمت وجوب دارد» ندارد. **س ۸ و ۹:** صا: [تتار دمار... و تبار]، نسخه‌ها ندارد. **س ۱۱:** سل: [را] ندارد. **س ۱۱ و ۱۲:** سل: رسانیدند از دودمان سلغریان؛ عبارت: «دوده دولت یار و جرثومه اقبال آثار» ندارد. **س ۱۲:** سل: اتابک ابش بنت سعد و دختر او سلقم کسی که. **س ۱۲ و ۱۳:** سل: «دختران اتابک سعد» ندارد. **س ۱۳:** سل: کسی که پادشاه تواند بود نماند. **س ۱۳:** ا: [لاجرم] ندارد. از نسخه «سل» گرفته شد. **س ۱۳:** سل: خطبه و سکه. **س ۱۴:** سل: «فی سنة اثنتین و ستین و ستمایه» ندارد؛ در حقیقت بازگوی عبارت پیشین در سطر ۱۹ ص ۲۵ است. **س ۱۵ تا ۱۹:** ا: عبارت بلند: [و این ابش خاتون در حباله... در تصرف دگران افتاد] ندارد و از نسخه «سل» گرفته شد. **س ۲۰:** سل: فارغ شدند و هرکه در آنجا حاضر بود. **س ۲۰:** سل: «دمور نوکر التاجو» ندارد؛ صا: [دُمر که با التاجو نوکر بود]. **س ۲۱:** سل: اقدام ننمایند. **س ۲۲:** ا: [و گفت هرکس... که با خان] ندارد، از نسخه «سل» گرفته شد. **س ۲۲:** ا: [شد] ندارد، از «سل» گرفته شد. **س ۲۲ تا ص ۲۷:** سل: ۲: سل: مجازات افعال نیافت اهالی شیراز قدیم باز به دل راست اظهار ایلی کرده‌اند؛ صا: نیز مؤید سل است.

ص ۲۷

س ۲: سل: ملکی بدین آراستگی را بی‌یرلیغ؛ «چنین» ندارد. **س ۲:** صا: [عرضه]، نسخه‌ها ندارد. **س ۲ و ۳:** سل: بی‌یرلیغ خراب توان کرد؛ «پادشاه» توان کرد. **س ۳:** سل: «پس مردم را... به جای آورد» ندارد. **س ۴ تا ۶:** سل: «نصب کرد و...

به یاسا رسانید» ندارد. **س ۴ و ۵:** صا: [کافر نعمت غدار... سلغری بود و]،
نسخه‌های ما ندارد. **س ۶ و ۷:** سل: انصراف فرمود و مشاهیر صدور. **س ۷:** سل:
وزرا را با خود مصاحب کرده؛ «و جماهیر امرا و کبرا» ندارد. **س ۷:** صا: [را با خود
مصاحب گردانیده]، نسخه‌ها ندارد. **س ۸:** صا: [به]، نسخه‌ها ندارد.
س ۹ تا ۱۴: سل: «بر جمله نوبت خاندان... زیادت فتق می‌گردد» ندارد.
س ۹ و ۱۰: صا: [از آن تاریخ]، نسخه‌ها ندارد. **س ۱۲:** صا: [بکلی]، نسخه‌ها ندارد.

[پایان نسخه بدلها]

واژه‌نامه

آرزو کردن، ۷	آ
آرمیدن، ۱۵	آب، ۶، ۱۲، ۲۶
آزال، ۵	آبادان، ۲۷
آسان، ۲۴	آباء کرام، ۵
آسایش، ۱۱	آبِ تیغ، ۲۱
آستین، ۲۲	آبگون، ۲۰، ۲۱
آستین بر زدن، ۲۲، ۲۳	آتش، ۲۱، ۲۷
آغاز کردن، ۲۴، ۲۵	آتش فتنه، ۲۱
آفات، ۹، ۱۰	آثار، ۱، ۲۸
آفتاب، ۱۱، ۱۵	آثار بّأس، ۹
آفتابِ اقبال، ۹	آجل، ۲۶
آفتابِ عمر، ۲۵	آخر، ۲۵
آلتِ ضرّ، ۱۸	آخرا، ۶
آنجا، ۱۴	آداب، ۷
آنکه، ۱۱	آدابِ بنوّت، ۸
آن‌گاه، ۱۵	آراستگی، ۲۷
آواز، ۱۲، ۱۳، ۲۲	آراستن، ۳
آواز آمدن، ۲۰	آراسته شدن، ۱۰

آواز دادن، ۲۴	اجل، ۲
آوازه، ۲۲	اجل موعود، ۲۴
آز،	اجله، ۲۹
آیین، ۴	احتباس، ۷
ا	احتیاج، ۱۹
ابتنا، ۱۱	احتیاط، ۱۰، ۲۶
ابتیاع، ۲۷	احتیال، ۱۲
ابرام، ۱۷	احداث، ۱۰
ابطال، ۲۹	احداس، ۱۱
ابلق، ۱۹	احداس [یقراطی]، ۱۱
ابلقِ گردون، ۱۹	احرام، ۱۰
ابنیه، ۲۱	احرام حریم، ۱۰
ابواب، ۲۰	احسان، ۴
ابوّت، ۸	احضار فرمودن، ۷
اتابک، ۱۳	احکام، ۲۷
اتابکی، ۲۹	احکام، ۱۷
اتاوت کردن، ۹	احوال، ۱، ۱۱
اتراک، ۱۶	احیا، ۳۰
اُتساع، ۲۶	اخایر، ۱۲
اتلاف، ۱۶	اخایرِ ذخایر، ۱۲
اثر، ۲۸	اخبار، ۱
اثنا، ۲	اختیار کردن، ۳، ۱۱
اجازت، ۸، ۱۰، ۲۷	اخلاص، ۲، ۱۶
اجازت دادن، ۲۴	اخلاط، ۱۱
اجازت... دادن، ۲۷	اخلاف، ۲۱
اجتناب، ۲۲	اخوّت، ۱۳
اجزاء، ۲۱	ادراک کردن، ۷

استخلاص، ۶	[ادنی]، ۱۰
استرداد نمودن، ۵	ادویه، ۱۱
استرضا، ۱۰	اذعان، ۹
استرفاع، ۱۰	اذعان کردن، ۹
استرفاع محاسبات، ۱۰	اذناب، ۱۹
استطلاع، ۱۱	اراضی، ۹
استعصا، ۶، ۲۱	ارباب، ۸
استعطاف، ۲۲	ارباب اشغال، ۳۱
استعطا کردن، ۲۲	اربابِ بلاهت، ۱۲
استعلا، ۹	ارباب ثروت، ۲۹
استغاثت، ۲۴	اربعة، ۱۱
استغراس فرمودن، ۱۱	ارتفاع، ۱۲
استقبال، ۸، ۲۲	ارتفاعات، ۸
استقصا، ۷	ارتقا، ۹
استقلال، ۱۰	ارتکاب، ۱۸، ۲۰
استمالت، ۲۳، ۲۷	اردو، ۱۵، ۱۸، ۳۲
استمتاع، ۱۸	ارزانی داشتن، ۹
استمرار نمودن، ۵	ارسال، ۸
استیحاش، ۸، ۲۰، ۳۱	ارکان، ۸
استیلا، ۲۰	اریکهٔ خلد، ۱۲، ۱۳
استیمان، ۲۲	ازعاج کردن، ۱۵
إسراع، ۲۴	از میان، ۸
اسعاف مطلوب، ۱۴	از میان برداشتن، ۸
اسم، ۱۵	اسباب، ۷، ۱۱، ۲۶
اسماء، ۹	اسپ، ۷، ۲۳
اسواق، ۸، ۱۱	استحداث، ۱۱
اسیر، ۷، ۱۹	استحداث کردن، ۸

اعْتِقَالَ، ۸، ۱۹	اشارت، ۳، ۱۴، ۲۰
اعداد، ۱۱	اشارت رانندن، ۸، ۲۱
اعراض، ۱۱	اشارت فرمودن، ۲۰
اعزاز، ۱۴	اشارت کردن، ۷، ۲۰
اعلام، ۲۲	اشتغال داشتن، ۸
اعمار، ۲۴	اشجار، ۱۲
اعمال، ۱۰، ۱۵	اشجار مَشمَره، ۱۲
اعوام، ۲	اشخاص، ۱۲
اعوان، ۲۴، ۲۶	اشراف، ۱۶، ۱۹، ۲۹
اعیان، ۱۱، ۲۲	[اشرِبَه]، ۱۱
اغبر، ۲۱	اشغال، ۱۰
اغذیه، ۱۱	اشفاق، ۱۳
اغرا، ۱۸	اصابت، ۹
اغلو طه، ۱۹	اصابت تدبیر، ۹
اغوا، ۱۷	اصحاب، ۸
اغوا دادن، ۱۸	اصحاب اعمّال، ۳۱
اغیار، ۱۱	اصحابِ نفوس، ۱۲
افاضل، ۱۰، ۱۲	اصطکاک، ۱۲
افتعال، ۲۶	اصطناع، ۱۲
افسانه، ۱۷	اصل، ۲۸
افسر، ۱۰	اضافت، ۴
افسوس، ۱۶	اطبّا، ۱۱
افق، ۱۱	اطراف، ۶، ۱۹
افواج، ۳	اطماع، ۲۷
افواه، ۲۹	اظهار، ۹، ۱۰
اقارب، ۴	اظهار ایلی کردن، ۲۷
اقالیم، ۱۰	اظهار و اذعان کردن، ۹

امراض، ۱۱	اقامت، ۳، ۱۱
امروز، ۳، ۱۲، ۲۵	اقبال، ۹، ۲۶
امروزی‌نه، ۵	اقبال آثار، ۲۶
امزجه، ۱۱	اقتتال، ۱۹، ۲۳
املاک، ۱۲	اقتحام، ۷
امل، ۱۶	اقتران یافتن، ۹
املِ دراز، ۱۶	اقتضا کردن، ۱۹
امن، ۱۱، ۲۶	اقتنای فضایل، ۳
امن و امان، ۱۱	اقدام، ۷
امواج، ۳	اقدام نمودن، ۱۹، ۲۶
امهال، ۱۸	اقران، ۲۴
امید، ۲۲	اقرصه، ۱۱
امیر، ۱	اقلیم، ۸
امین، ۱۲	اقلیم چهارم، ۱۳
انبوه، ۲۱، ۳۱	اکابر، ۱۰، ۲۲، ۲۷
انتزاع نمودن، ۳، ۶	اکتساب، ۳، ۲۶
انتشار، ۱۱	اکثر اوقات، ۶
انتقال، ۱۷	اگرچه، ۷
انتهاج، ۲۱	التزام، ۹
انجاز موعود، ۱۴	التزامات، ۸
انجیر، ۱۲	التفات فرمودن، ۱۸
انحدار نمودن، ۷	القاب، ۹، ۱۴
انخرام، ۱۲	الیم، ۷
اندرون، ۲۴	امّا، ۲۷
اندک، ۲۷	امان، ۱۱، ۲۶
اندک‌مایه، ۱۰	آمداد، ۱۱، ۱۶
اندود کردن، ۲۲	امرا، ۱، ۱۱، ۲۷

اندودن، ۲۲	اوقاف، ۴
اندیشه، ۲۰، ۲۳	اوّلّا، ۶
انزال، ۷، ۲۲	اولاد، ۴
انزالِ ملوکانه، ۷	اولیا، ۱۲
انساب، ۱	اهالی، ۷، ۱۶
انشا کردن، ۳	اهتمام، ۱۳
انشاء دولت، ۲	اهل نطق، ۱۲
انصاف، ۳، ۱۱	اهل هنر، ۵
انصراف، ۸، ۱۴، ۲۷	اهمال، ۱۸
انعام، ۱۲	اهوای لشکریان، ۲۲
انفاس مسیحی، ۱۱	ایّام، ۲، ۱۴، ۱۷
انقلابِ روزگار، ۱	ایشان، ۱، ۲۲، ۲۶
انقیاد، ۲۶	ایلاقى، ۱۳
انگشت، ۴	ایلچی، ۲۲
انواع، ۷، ۱۲	ایلچیان، ۱۶
انواعِ حَرَف، ۸	ایلی، ۹، ۲۷
انهزام، ۱، ۳	ایمّه، ۱۲
انهدام، ۱۲	اینک، ۱۳
انهماک، ۱۸	ب
اواصر، ۸	بادره، ۲۱
اوانی مجلس، ۷	بادِ صبا، ۱۷
اوایل، ۵	بادِ مخالف، ۲۷
اوج ارتقا، ۹	بادِ نخوت، ۲۱
اوج کمال، ۱۵	باده، ۱۹
اودیه، ۱۱	بار، ۲۸
اوروغ، ۲۶	بارع، ۶
اوقات، ۶، ۱۰	بارگاه، ۷، ۱۰

باور، ۱۳	بارها، ۳
باور داشتن، ۱۳	باری، ۲۴
بأس، ۹	باریکتر، ۱۲
بتان، ۱۸	باز، ۱۲، ۲۶
بتخصیص، ۶	باز آمدن، ۲۰
بجز، ۲۶	باز آوردن، ۵
بجمهور، ۳۰	بازار، ۸
بحار، ۲۴	باز فرستادن، ۱۴
بحار زخار، ۲۳	باز گردانیدن، ۲۴
بحر، ۱۶	بازگرفتن، ۳
بحر زاخر، ۳	بازگشتن، ۱۵، ۲۵
بحر عمیق، ۱۰	باز ماندن، ۴
بخت، ۱۴، ۲۲	باز نوردیدن، ۲۲
بخت برگشته، ۱۸	بازو، ۲۱
بخت جوان، ۴	بازیچه، ۱۹
بخشاییدن، ۱۰	بازیچه دادن، ۱۹
بخشودن، ۱۰	باس، ۸
بخل، ۱۴	باسقاق، ۲۰، ۲۷، ۳۱
بدان، ۱۲	باسقاقان، ۱۱
بدایت، ۹	بافر و مقدار، ۷
بدعهدی، ۱۷	بافطنت، ۱۶
بدگوهر، ۱۵	باقی، ۱۷
بدل، ۲۴	باقی گذاشتن، ۷
بدمهر، ۱۵	بالمسانهه، ۱۰
بدیهه، ۱۴	بالین، ۲۳
بر، ۱۶	بام، ۱۷
برآشفتن، ۱۷	بانی، ۲

برآمدن، ۱۳	برهان، ۲۸
بر اثر، ۲۱	بریده، ۲۰
برادر، ۱۳	بزرگ، ۷
برادرزاده، ۶	بزرگان، ۱۷، ۱۹
برافراشتن، ۳	بزرگتر، ۱۹
بر باد دادن، ۲۱	بزم، ۷، ۲۰
بر بستن، ۲۴	بساتین، ۹، ۱۱
بر تافتن عنان، ۲۴	بساط، ۱۱، ۲۱
بر جمله، ۱۲، ۲۷	بستان فیروزی، ۱۱
بر حسب، ۱۱	بستر، ۹، ۱۱
بر خروشدن، ۸	بسته داشتن، ۱۰
بر خلاف، ۱۹	بسیار، ۱۵
برداشتن، ۷	بسیط، ۲۷
برداشتن سر، ۲۰	بشارت... دادن، ۱۹
بر سبیل، ۱۰	بصر، ۱۳
بر سبیل ضمان، ۲	بعد، ۱۴
بر عادت، ۲	بعدها، ۱۹
برگشادن (دست...)، ۱۷	بعضی، ۳
برگشتن، ۱	بغات الطیور، ۲۵
برگشته، ۲۳	بقا، ۲۸
برگشودن، ۲۳	بکلی، ۲۷
بر مدار، ۲۳	بل، ۸، ۲۱
بر نشانیدن، ۲۳	بلا، ۲۲
برنوشتن، ۵	بلاد، ۲۵
بر و بحر، ۱۶	بلاغت، ۱۲
برون تاختن، ۲۴	بلبل، ۲۷
برون کردن (چشمها...)، ۵	بلدان، ۶

بیخ، ۲۷	بلیغ، ۱۹، ۲۲
بیخ وجود، ۲	بُن، ۱۲
بیرون، ۱۱، ۲۴	بنا فرمودن، ۹
بیرون افتادن، ۱۷	بنا کردن، ۲
بیرون کردن از، ۴	بند، ۱۸
بی سلاح، ۲۰	بندگی، ۹، ۱۶، ۲۷
بیکبار، ۲۵	بنوّت، ۸
بی کلفت، ۲۷	بنیاد نهادن، ۴
بیگانگان، ۱۲، ۲۷	بوی، ۲۸
بیگناهان، ۱۹	به آمدن، ۲۶
بیمار، ۱۵	بها، ۲۰
بیمار شدن، ۱۵	بهارِ عمر، ۱۵
بی مبالاتی، ۷	بهارِی، ۱۲
بیوت، ۸	به تنگ آمدن (کار...)، ۲۴
بی وفا، ۳	به جای آوردن، ۲۷
پ	به حق پیوستن، ۲۶
پادشاه، ۹، ۱۹	به در بردن، ۲۵
پادشاه گیتی ستان، ۹	بهشت، ۶
پادشاهی، ۱۹، ۲۶	بهشت آئین، ۲۰
پاک ستردن، ۲۱	به شهادت رسانیدن، ۲۵
پای، ۱۷	به فذلک پیوستن، ۱۵
پایمال، ۲۷	به وفارسانیدن، ۸
پدر، ۵	به یاسا رسانیدن، ۲۱، ۲۶
پدید آمدن، ۱۵	بی، ۱۵
پرده، ۱۸	بی اجازت، ۱۰، ۲۰
پرده سازی، ۱۳	بی باکیها، ۷
پرسان، ۲۲	بی تحاشی، ۲۰، ۳۰

پروردن، ۱۵	تابوت، ۱۶
پری رخسار، ۲۰	تاج، ۴، ۲۸
پژمریده شدن، ۱۷	تأجیل، ۲۴
پس، ۴	تاختن، ۱۰
پسر، ۴	تاختن کردن، ۱
پسودن، ۱۱	تاراج، ۱۹
پشت، ۲۵	تارک، ۲۵
پلنگان، ۲۴	تاریخ، ۱، ۵، ۲۷
پناه، ۲۴	تازه کردن، ۳
پناه... بردن، ۲۴	تأمین، ۲۷
پناهییدن، ۲۲	تأیید، ۵
پنجه تملک، ۲۷	تأیید یزدانی، ۹
پهلو، ۵	تبار، ۲۶
پهلو... پسودن، ۱۱	تباعت، ۱۹
پهلوی آسایش، ۱۱	تب ربع، ۱۵
پیاده، ۲۳	تبلیغ، ۲۲
پیاده گشتن، ۲۳	تتار، ۲۶
پیش، ۷، ۲۲، ۲۵	تجاذب، ۲۷
پیش کش، ۲۳	تجاویف دماغ، ۱۹
پیش گرفتن، ۴	تجربه، ۱۱
پیکان، ۲۵	تجریع، ۱۴
پیمودن، ۲۵	تجریع فرمودن، ۱۴
پیوستن، ۱	تحاشی، ۲۰، ۳۰
پیوستن به ...، ۹	تحدّر، ۱۲
پیوستن (شب به روز...)، ۱۷	تحصّن، ۲۴
ت	تحیّت، ۱۴
تاب دادن، ۲۰	تحیّر، ۲۱

تخت، ۴، ۱۱، ۲۸	تشویش، ۱۶
تخریبِ دیار، ۱۹	تصاریف، ۱
تخریب، ۲۶	تصرّف، ۲، ۱۴، ۲۷
تخلیص، ۱۸	تصوّن، ۲۶
تدبیر، ۹	تطبيقات، ۲۴
تذکیر، ۱۲	تطبيقات ثلث، ۲۴
ترا، ۱۴	تطواف، ۶
ترانه، ۱۶	تعجیل، ۲۴
تربت، ۲۴	تعدّد، ۱۲
تربیت، ۲	تعدّی، ۱۲
ترتیب، ۹، ۲۳	تعذیب، ۱۹
ترحیب، ۱۴	تعرض، ۲۳
تردّد، ۱۱	تعییر، ۱۳
ترسان، ۲۲	تغافل، ۱۸
ترشیح یافتن، ۲	تغلب، ۱۲
ترک، ۱۹، ۲۶	تفسره، ۱۱
ترکانِ ایلاقی، ۱۳	تفویض فرمودن، ۱۰
ترویج، ۸	تقدیر، ۱۵
تزغو، ۲۳	تقدیم، ۷
تزویج، ۸، ۱۹	تکاسل، ۱۸
تسنیم، ۶	تکبیرگویان، ۳۰
تشبّث، ۸	تکدیر، ۱۳
تشتّت، ۸	تکّیف، ۱۱
تشخیص، ۱۱	تکیه کردن، ۱۸
تشرّب، ۱۰	تگرگ، ۲۴
تشرّب خمر، ۱۰	تگ و پو، ۲۳
تشوّش، ۳۰	تمام، ۱۵

تیسیر پذیرفتن، ۲	تمامت، ۱
تیغ، ۴، ۲۱، ۳۱	تمرد، ۲۶
تیغ آبگون، ۲۱	تمشیت، ۳
تیغ بلا، ۲۲	تمکّن یافتن، ۱۹
تیغ... کشیدن، ۸	تملک، ۲۷، ۲
تیغ کوه، ۱۲	تمنّی، ۲۴
تیمار، ۱۵	تمویه، ۲۲
تیه، ۲۱	تن، ۳۱، ۱۸
ث	تنسوقات، ۱۶، ۹
ثروت، ۲۹	تنسیق، ۱۸
ثلث، ۷	تنفید، ۲۵
ثمار، ۱۲	تنگ، ۲۴، ۱۶
ثمره، ۱۷	تو، ۱۴
ثمره چیدن، ۱۷	توجه، ۱۸
ج	توفر نمودن، ۱۸
جاده مور، ۱۲	توفیق ربّانی، ۹
جاری، ۹، ۱۲	توقع، ۶
جام، ۱۷، ۲۰	توقف، ۲۴
جامع جدید، ۸	توقف نمودن، ۲۲
جامع عتیق، ۵	تومان، ۲۱
جام غم، ۱۵	تهتک، ۱۹، ۱۸، ۱
جامگیات، ۳۱	تهنیت، ۱۴
جان، ۱۰، ۲۰، ۲۶	تهوّر، ۱۹
جان افزودن، ۶	تیار، ۲۴
جانب، ۲، ۱۳	تیر، ۲۴، ۲۵
جان بردن، ۲۵	تیره، ۲۲
جانگزی، ۱۷	تیز شدن، ۱۵

جاه عریض، ۶	جلوس، ۱۹
جای، ۲۱	جلیل، ۲۶
جای دادن، ۱۱	جمال، ۲۰
جایزه، ۱۳	جماهیر، ۲۷
جایگاه، ۳	جمع آمدن، ۱
جبال، ۲۲	جمع شدن، ۱۸
جثّه، ۲۴	جمعیت، ۲۶
جدا کردن، ۲۰	جمله، ۲۶
جدال، ۲۳	جمهور، ۳۰
جدلیّات، ۹	جمیل، ۲۶
جدی، ۸	جنایب، ۲۱
جراحات، ۵	جنب، ۵
جراحت یافته، ۲۴	جنبیت، ۲۱
جزّار، ۴	جواب، ۱۸، ۲۵
جرثومه، ۲۶	جوار، ۲، ۱۱، ۲۵
جرعه‌گاه، ۲۰	جواهر، ۶، ۲۴
جریمه، ۲۰	جودی، ۲۲
جزایر، ۱۴	جور، ۴
جزم، ۱۴	جویبار، ۲
جزوی، ۱۰	جهازات، ۲۲
جزیره، ۱۴	جهانا، ۱۵
جزیل، ۲۶	جهانبانی، ۵
جسارت نمودن، ۱۰	جهان‌بین، ۲۵
جسیمه، ۱۱	جهاندار، ۷
جفت، ۱۷	جهان‌داری، ۵
جگر، ۲۱	جهان‌نوردی، ۶
جلسای، ۱۲	جهان‌گیر، ۱۴

چون، ۷	جهل، ۲۲
چهارم، ۱۳	جیب، ۲۵
چهره، ۱۳، ۲۰	جیب حیات، ۲۵
ح	جیحون، ۱۴
حادثه، ۲۴	چ
حاذق، ۱۱	چار تکبیر، ۲۴
حاصل، ۶	چار تکبیر زدن، ۲۴
حاصلات، ۱۰، ۱۳	چاک زدن، ۲۳
حاضر، ۱۱، ۲۲	چاک شدن، ۲۵
حافات، ۱۰	چراغ دوده، ۹
حافظ، ۶	چرخ، ۷
حال، ۸، ۲۳	چرخِ دَوّار، ۱
حامی، ۶	چشم، ۲۸
حباله، ۲۶	چشم داشتن، ۱۹
حباله نکاح، ۱۸	چشمه خورشید، ۲۲
حبیب، ۲۰	چگونه، ۲۵
حجاب، ۸	چماق داران، ۱۸
حجابت، ۲	چمن، ۲۰
حرب، ۱۸	چنان، ۱۰، ۲۱، ۲۷
حرب کردن، ۴	چنانچه، ۷، ۸
حرّ حرب، ۱۸	چنانکه، ۱۲، ۲۵
حرّف، ۸	چندان، ۱۹
حرکات، ۶، ۱۸	چندانکه، ۲۴
حرکاتِ شنعا، ۶	چندگاه، ۲۶
حرکات و سکنات، ۷	چنگال، ۲۵
حرکت، ۲۰	چنین، ۳، ۲۷
حرمت، ۱۶	چوبه تیر، ۲۵

حکومت، ۱۶	حرمتِ ابوت، ۸
حلقه کردار، ۲۴	حریم، ۱۰، ۱۶
حلم و حیا، ۱۹	حزم، ۲۱
حمّام، ۹	حسب، ۱۱
حمل... تمام، ۱۴	حسب حال، ۱۴
حمله آوردن، ۲۳	حسنِ طلعت، ۷
حوادث، ۱۲	حسنِ معدلت، ۱۰
حوالی، ۱۱	حشم، ۱، ۲۱
حیا، ۱۹	حشمت، ۲۶
حیات، ۲۳	حصافت، ۱۰
حیّز، ۱۷	حصانت، ۱۳
خ	حصبا، ۲۹
خاتم، ۴	حصن، ۲۴
خارِ گلستان، ۱۹	حصّه، ۸
خار و خاشاک، ۱۴	حصیات، ۶
خازن، ۲۱	حصین، ۱۲، ۲۷
خاشاک، ۱۴	حضرت، ۷، ۸
خاصیت، ۲۵	حضور، ۱۸
خاطر، ۱۰	حقّ، ۱۲
خاک، ۶، ۹، ۱۴	حقوق، ۲۷
خال، ۲۰	حقیر، ۲۶
خالی، ۱۲	حقیقت، ۲۵
خالی گذاشتن، ۶	حکّام، ۲۷
خالی یافتن، ۵	حکایت، ۱۷
خان، ۲۶	حکایت... گفتن، ۱۷
خانات، ۱۱	حکم، ۲۰، ۲۱
خاندان، ۲۷	حکمیات، ۹

خانه، ۱۹	خطبه، ۹، ۱۵، ۲۶
خانه‌ها، ۲۱	خطبه کردن، ۱۵، ۱۶
خبر دادن، ۱۲	خطل و خطا، ۸
خبر داشتن، ۱۵	خطّه، ۶، ۲۳
خبر شدن، ۲۱	خفّت، ۲۱
خبط، ۱۹	خفتان، ۸
خبطِ عشواء، ۱۹	خلاص، ۲۴
خداوندانِ ذکا، ۱۲	خلاف، ۱۹، ۲۱
خداوندزاده، ۱۴	خلد، ۱۳
خدم، ۲۰، ۲۱	خلعت، ۲۲
خدمات، ۱۶	خلعت دادن، ۸
خدمت، ۱۴، ۲۲	خلیع العذار، ۱۹
خدمت کردن، ۲	خمر، ۱۰
خراب گشتن، ۱۰	خمور، ۱۸
خراج، ۹، ۱۰، ۲۰	خنیّاگران، ۱۳
خرامیدن، ۸	خواب، ۱۱، ۲۷
خردمند، ۲۵	خواب خوش، ۱۱
خرگاه، ۷	خواسته، ۲۹
خروج، ۲۶	خواصّ، ۸، ۱۹
خروج کردن، ۳، ۵	خوان، ۲۸
خروش، ۲۸	خواندن گرفتن، ۲۳
خروش خاستن، ۲۸	خواهر، ۱۷
خزانه، ۱۶، ۲۴	خوب، ۱۹
خزاین، ۱۲، ۱۷، ۱۹	خود، ۳، ۶
خصم، ۴	خوش، ۱۱
خطا، ۶، ۸	خورشید، ۲۰، ۲۲
خطا کردن، ۷	خوَر طبع، ۲۳

خوشاب، ۲۰	دختر، ۲۶
خون‌گریستن، ۲۸	در، ۲۸
خویش، ۱۰	درآمدن، ۱۸
خویشتن، ۱۶	دراز، ۱۵، ۲۰
خیال، ۲۰، ۲۷	درازی، ۱۸
خیام، ۳	درب، ۲۶
خیام... برافراشتن، ۳	در (= باب)، ۲
خیانت، ۱۶	دُرَبَت، ۱۶، ۲۳
خیر، ۱۱، ۱۲	در بند کردن، ۳
خیرات، ۹، ۱۱	در جوش آمدن، ۲۳
خیراتِ جسیمه، ۱۱	درجهٔ شهادت، ۲۵
خیرخیر، ۲۲	در حال، ۸
خیره شدن، ۲۲	در حرکت آمدن، ۲۲
خیل، ۷	در خاطر داشتن، ۱۰
د	درخت، ۱۲، ۲۷
داد و دهش، ۴	درخواست کردن، ۱۴
دارالشفاها، ۱۱	درد، ۱۸
دارالملک، ۱۱	در دادن (ندا...)، ۱۹
داعیه، ۷، ۲۲	در دام آوردن، ۲۳
دافع، ۲۴	در روی، ۸
دام، ۲۳	در ساختن، ۱۶
دامن، ۲۰، ۲۳	درست، ۲۷
دامن در چیدن، ۲۳	در شست... افتادن، ۱۵
دامن دماغ، ۲۰	در شمار آمدن، ۱۲
دانه، ۲۰	درگاه، ۱۸
دایر، ۱۲	درگذشتن، ۴
دایما، ۱۳	در معانی، ۱۴

درنگ... یافتن، ۱۹	دم مخالففت... زدن، ۲۶
دُر و زر، ۱۶	دنیا، ۳
درها، ۲۴	دوّار، ۱
درّه صدف، ۷	دوای غذایی، ۱۱
دریا، ۲۳	دود، ۲۰
دریایی، ۲۴	دودمان، ۹، ۲۱
دریغ، ۴	دوده، ۹، ۲۶
دز، ۴	دوران، ۷، ۱۹
دست، ۱۵، ۲۱	دور انداختن، ۲۴
دست... برگشادن، ۱۷	دورانِ فلک، ۱۸
دست به دست، ۲۷	دوربینی، ۱۱
دست زده، ۲۷	دوست، ۲۶
دستگیر آمدن، ۷	دوش، ۲۵
دشمن، ۱۸، ۲۶	دو صد سال، ۱۰
دشمن‌روی، ۲۰	دولت، ۱، ۱۰، ۲۷
دفاعین، ۱۹	دولتخانه، ۲۷
دفعات، ۵	دولت‌یار، ۴، ۲۶
دفعه واحده، ۲۳	دهش، ۴
دفن کردن، ۵، ۲۶	دهشت، ۲۱
دقیق، ۱۰، ۲۶	دی، ۱۵
دکاکین، ۸	دیار، ۱۹، ۲۱، ۲۶
دگران، ۲۶	دیّار، ۲۶
دل، ۲۷	دیدار، ۱۳
دلاوری، ۷	دیده، ۶، ۲۰
دلگشا، ۶	دیده امید، ۲۲
دمار، ۲۶	دیگر، ۶
دماغ، ۲۰	دینار، ۱۰

دین‌دار، ۹	رایزن، ۱۶
دیو، ۱۸	رایق، ۷
دیو سیاه، ۲۰	رباط، ۳، ۹، ۲۵
ذ	رباعی، ۱۰، ۱۸
ذات، ۲۸	ربّانی، ۹
ذخایر، ۱۲	ربع، ۱۵
ذخیره، ۱۱	ربودن کلاه، ۲۵
ذروۀ استعلا، ۹	ربیب دولت، ۲۷
ذروۀ شرف، ۳	رتق، ۲۷
ذکا، ۱۲	رجال، ۲۴
ذکر، ۲۶	رجوع کردن، ۲
ذلیل، ۲۶	رجوع نمودن، ۱۱
ر	رحیق، ۲۰
راجح دانستن، ۱۲	ردّ، ۱۸
راست، ۲۷	رزم، ۲۳
رأس جدی، ۸	رسم، ۴، ۱۴
رأفت، ۴	رسماً، ۱۰
راندن (اشارت...)، ۸	رسم نوا، ۸
راویانِ اخبار، ۱	رسوم، ۳
راه، ۲۳	رشته فتنه، ۲۰
راه یافتن (وهنها...)، ۶	رضا دادن، ۲۶
رای، ۸، ۱۷	رضیع، ۲۱
رای پیر، ۴	رُعاف، ۱۵، ۱۶
رایت... برافراشتن، ۲۶	رعدِ بهاری، ۱۲
رایت پادشاهی، ۲۶	رعیت، ۱۶
رایتِ دولت، ۳	رغبت کامل، ۱۱
رایج، ۱۲	رفاهیت، ۱۶

روضة، ۱۳	رفتگان، ۲۸
روضة نعيم، ۱۳	رفيع، ۴
روعت، ۲۱	رقبات، ۱۲
روی، ۸، ۲۲	رقبات خیر، ۱۲
روی زمین، ۴	رقیب، ۲۰
روی نمودن، ۱۵، ۲۴	رکاب، ۱۹
رهي، ۱۷	ركض الخيل، ۲۱
رياحين، ۱۳	رمق، ۳۱
ريان، ۴	رميده، ۲۳
ريختن، ۱۷	روان، ۹، ۱۲، ۲۳
ريزان، ۲۴	روان بودن، ۶
ز	روان داشتن، ۱۴
زاخر، ۳، ۶	روان شيخ، ۲۴
زار، ۱۷	روان کردن، ۱۹
زايل گردانیدن، ۲۵	روايت، ۲۴
زبانها، ۱۶	روح، ۲۱
زخار، ۲۳	روذنوازی، ۱۴
زخم، ۸، ۲۵	روز، ۱۷، ۲۵
زخم زدن، ۸	روزافزون، ۲۶
زدن، ۵	روز به روز، ۹
زر، ۱۰	روز روشن، ۲۵
زراعت، ۱۲	روزِ عمر، ۳
زر رکنی، ۱۰	روزگار، ۱، ۱۲، ۲۵
زرین، ۲۱	روز نشور، ۲۵
زعازع، ۲۱	روزی، ۱۷
زلازل، ۲۱	روشن، ۲۵
زمان، ۱۴	روشن روان، ۴

زمانه، ۱۶	سایه، ۲۷
زمین، ۴	سبب، ۷
زن، ۳، ۱۹	سبق بردن، ۶
زندگانی گذاشتن، ۲۵	سبک، ۲۴
زنگی، ۲۰	سپاه، ۱۸، ۲۳
زوال، ۹، ۲۵	سپردن، ۶، ۲۱
زوجیت، ۷	سپری شدن، ۳
زود، ۱۰	سپهر، ۲۰
زود زود، ۱۱	ستدن، ۲، ۱۵
زهّاد، ۱۲	ستردن، ۲۱
زیادت، ۵، ۱۲، ۲۴	ستوده، ۵
زیرزمین، ۴	ستیزه، ۵
زیرکی، ۷	سَخاوَت، ۵
زینت، ۹	سخره، ۲۶
زینت گرفتن، ۲۵	سخن، ۱۹
س	سد، ۱
سأمت، ۲۱	سر، ۴، ۱۰
ساحل، ۲۴	سرای بستان، ۱۳
ساذجه، ۱۲	سر بریده، ۲۰
ساز... زدن، ۶	سر راه، ۹
ساز هوا و نوا، ۶	سرطان، ۸
ساقی، ۱۳	سرفرازی، ۱۸
سال، ۷، ۱۳	سرگشته، ۱۸
سالک، ۴	سرور، ۱
سالیانه، ۳۱	سریر، ۱۹
سامعه، ۲۰	سریر دولت، ۲
سایل، ۱۲	سریر سلطنت، ۹

سنگ، ۲۱، ۲۴	سطوت، ۹
سوابق اعوام، ۲	سعید، ۹
سوابق حقوق، ۲۷	سغبه، ۲۵
سواحل، ۱۴، ۲۳	سفاهت، ۲۵
سوار، ۱	سقطه، ۱۷
سوالف ایام، ۲	سقف، ۲۱
سوختن، ۲۱	سقیم، ۲۱
سؤال فرمودن، ۷	سکرت غرور، ۲۰
سود، ۴	سکنات، ۷
سوق، ۹، ۲۴	سکون بخش، ۲۱
سوق کبیر، ۹	سکّه، ۹، ۱۵، ۲۶
سوء تدبیر، ۱	سلاح، ۲۱
سهو، ۲۱	سلاطین، ۲
سیاق، ۲۱	سلامت، ۲۴، ۲۶
سیاه، ۲۰	سلب، ۲۱
سیاه پوش، ۲۳	سلسال میاه، ۶
سیاه کردن (روز...)، ۲۵	سلسله، ۷
سیراب، ۴	سلطان عالم، ۷
سیرت، ۱۹	سلطنت، ۲، ۱۹
سیل، ۲۳	سلک، ۱۲
سیلاب، ۲۲	سلوک طریقت، ۱۰
سیم اندام، ۱۸	سلیم، ۱۰
سیور غامیسی، ۹، ۱۴، ۲۱	سماط، ۱۱
ش	سمت، ۲۶
شامت، ۱۶	سمط، ۷
شام، ۲۳	سمّ نافع، ۱۴
شامل، ۶	سموم، ۱۷

شاهان، ۱۹	شفاعت‌نامه، ۱۸
شاهانه، ۱۵	شفاه، ۲۰
شاهدان، ۱۳	شفقت، ۵
شایبه، ۱۲	شکرخای، ۲۷
شب، ۱۷، ۲۵	شکردن، ۱۵
شتاب، ۲۶	شکرده، ۱۸
شتافتن، ۱۹	شکستن، ۲۴
شجاعت، ۵، ۲۳	شکفتن، ۱۷
شجره، ۱۷	شکنجه، ۷
شحنگان، ۱۱، ۲۱	شکوه، ۱۶، ۲۱
شحنگی، ۱۰، ۲۲	شماتت، ۲۶
شحنه، ۲۲	شمردن، ۱۲
شخص، ۲۳	شنعا، ۶
شرایط، ۸	شنیع‌ترین، ۲۱
شرب، ۱۸	شوامخ‌جبال، ۲۲
شریت، ۱۷	شهادت، ۲۵
شرب‌خمر، ۱۸	شهامت، ۲۴، ۲۵
شرع‌پرور، ۹	شهدا، ۲۵
شرف، ۳، ۱۴، ۲۵	شهر، ۱۱، ۱۹
شرف‌بندگی، ۱۴	شهریاری، ۳
شریف، ۱۴	شهزادگان، ۳
شست، ۲۵	شهزاده، ۲۶
شعاع، ۱۳	شهور، ۶
شعرا، ۱۳	شیخ، ۲۴
شعوا، ۶	شیخا، ۲۴
شعوذه، ۱۲	شیران، ۲۵
شفاعت، ۱۰	شیوه، ۵

صندوق تربت، ٢٤	ص
صندوقچه، ١٤	صادرات، ١
صنوف صناعات، ٨	صادرات حركات، ٧
صواب اندیشی، ٢٠	صادق، ١٩
صوب، ١٩	صافی تر، ١٢
صوت، ١٢	صبا، ١٧
صورت، ٨	صباح، ٢٣
صولت، ١٧	صبحدم، ١٧
صيد، ٢٣، ٢٥	صبح آباد، ١٣
صيغت، ١٦	صبی، ١٦
ض	صبيح، ٢١
ضامن اجل، ٢	صحبت، ٩، ١٩
ضبط، ١٧، ١٨	صحیح، ٢١
ضبط مصالح، ٥	صدف، ٧، ١٤
ضحامت، ٨، ٢٤	صدق، ٢، ١٦
ضر، ١٨	صدقات عميمه، ١١
ضراعت، ١٠	صدق و صفا، ١٩
ضرب، ١٨	صدمت، ٢٣، ٢٤
ضربت اولی، ٢٣	صر صر قهر، ٢
ضر و ضرب، ١٨	صرف، ١٣
ضمان، ٢	صروف احوال، ١
ضوء، ٢٧	صفا، ١٥، ١٩
ضياء، ٢٧	صف النعال، ٢٠
ضيغت، ١٦	صفوف، ٢٣
ضيق مجال، ٢٤	صفوف محاربت، ٣
ط	صلحا، ١٢
طاغت داری، ١٦	صمدت، ٢٢
طالع همايون، ٢٦	صناعات، ٨

ظ	طایفه، ۹
ظاهر، ۸، ۲۴	طبّ، ۱۱
ظفر یافتن، ۴	طبع، ۲۳
ع	طرایف، ۱۰
عاج، ۱۵	طرب، ۱۸
عاجز آمدن، ۲۲	طرف، ۱۲
عاجل، ۲۶	طرفین، ۲۳
عادل، ۲	طریقت، ۱۰
عازم، ۲۳	طریقه، ۲۰، ۲۱
عازم... شدن، ۷	طشت... زرّین، ۲۰
عاصی شدن، ۶	طغیان، ۲۱، ۲۶
عافیت، ۱۱	طغیان نمودن، ۶
عاقبت، ۳، ۹، ۱۱	طلایه، ۲۳
عاقبت‌اندیشی، ۹	طلبهٔ علوم، ۳
عاقل، ۱۲	طلعت، ۷، ۱۹
عالم، ۷، ۹	طلوع آفتاب، ۱۵
عالمیان، ۹	طمّاع، ۲۷
عالی ارکان، ۸	طمع کردن، ۴
عالیها سافلها، ۷	طواحین، ۱۱
عبّاد، ۱۲	طوطی، ۲۷
عبره کردن، ۲۲	طوفان، ۲۲
عبودیت، ۲۲	طول النهار، ۱۵
عُجب، ۲۱	طومار اعمار، ۲۴
عجول، ۲۵	طومار عمر، ۵
عدل، ۴	طویل، ۲۷
عدل و انصاف، ۳، ۱۱	طیش، ۲۱
عذب، ۲۰	طی شدن، ۱۵

عقد تزویج، ۱۹	عذر، ۲۴
عقوبات، ۷	عُراضات، ۹
عقود جواهر، ۲۴	عراضه، ۱۰
عقوق، ۲۷	عرصه، ۳، ۱۹، ۲۶
عقله، ۱۷	عرضه، ۲۷
عقیدت درست، ۲۷	عرضه داشتن، ۱۹
عقیق، ۲۰	عروج، ۳
علامات، ۱۱	عروس، ۱۰، ۲۴
علفه، ۲۳	عریض، ۶، ۲۷
علما، ۱۲	عزّ، ۸
علوفه، ۲۳	عزای، ۱۷
عمّ، ۶	عزم، ۱۴، ۲۳، ۲۷
عمارت کردن، ۴	عزمات، ۲۵
عمّال، ۱۰، ۳۱	عزم جزم کردن، ۱۴
عمر، ۳، ۱۵، ۲۵	عزیز، ۵، ۲۴
عمرش، ۱۷	عزیمت، ۲۳
عمیق، ۱۰	عساکر، ۱۷
عمیمه، ۱۱	عشوا، ۱۹
عناد، ۲۶	عشوا (خبط...)، ۱۹
عنان، ۲، ۲۳	عشوه، ۱۸
عنان برتافتن، ۲۴	عصات، ۱۷
عن قریب، ۶	عصیان، ۸، ۲۵، ۲۶
عنیف، ۷	عفو، ۲۲
عوام، ۱۱	عقاب، ۲۰
عوام النّاس، ۲۱	عقال، ۲۰، ۲۱
عوض، ۱۳، ۲۴، ۲۸	عقب، ۲۱
عهد، ۴، ۹	عقد... بستن، ۱۹

عهد و وفا، ۱۹	ف
عیش، ۱۸	فاتحه، ۲۰
عیش تنگ، ۱۶	فاش، ۲۰
عیّوق، ۲	فانی، ۱۷
غ	فایض، ۱۱
غارت، ۲۳، ۵	فایض داشتن، ۱۲
غارت شعوا، ۶	فتح، ۱۴
غایت، ۲۷	فتّش، ۷
غدار، ۲۷	فتق، ۲۷
غدر، ۲۴	فتنه‌انگیز، ۱۹
غدرِ رجال، ۲۴	فتنه، ۲۱
غذای دواایی، ۱۱	فتوّت، ۸
غذی، ۲۷	فتوح، ۱۴
غراب‌البین، ۱۶	فذلک، ۱۵
غرور، ۲۰	فراخ، ۱۶
غریو، ۲۴	فرار، ۲۴
غَلّات، ۱۲	فرار رسیدن، ۲۲
غلامان، ۲۳	فرّاش تقدیر، ۱۵
غلمان، ۲۰، ۱۶	فرّاشخانه، ۷
غم، ۱۸، ۱۵	فراق، ۱۷
غم‌انجام، ۱۵	فردسیّت، ۲۳
غموم، ۱۷	فرزانگی، ۱۷، ۷
غنچه کردن، ۱۷	فرزندان، ۲
غنچه، ۱۷	فرسنگ، ۱۲
غنودن، ۱۱	فرصت کردن، ۵
غیبت، ۶	فرضه، ۱۴
غیرت، ۲۷، ۶	فرط، ۶

فلک، ۱۳	فرق، ۱۲، ۲۵
فن، ۱۶	فرمان، ۲۰
فنا، ۱۷	فرمودن، ۸
فواکه، ۶، ۱۲	فرو ریختن، ۱۷
فی الجمله، ۱۰	فرو سیّت، ۲۳
فیروزی، ۱۱	فرو گذاردن، ۲۶
ق	فرو گرفتن، ۲۰
قارورات، ۲۱	فرو ماندن، ۲۳
قاصد... شدن، ۶	فرو مقدار، ۷
قال، ۱۹	فرو نشانیدن، ۲۱
قامت، ۲۰	فرویب دادن، ۶
قانون، ۱۱	فزعان، ۲۲
قانون کلی، ۱۱	فساد، ۱۲
قایم، ۱۴	فصول اربعه، ۱۱
قایم مقام، ۴	فضاله، ۲۰
قبایح، ۱۸	فضایح، ۱۸
قبضه، ۲، ۲۷	فضایل، ۳
قبضه تصرف، ۱۴	فضل، ۶
قبول کردن، ۱۱	فضول، ۱۲
قبّه، ۳۱	فضول دانستن، ۱۲
قبیح، ۲۱	فضیلت، ۱۲
قتل، ۵، ۲۱	فطنت، ۱۲، ۱۶
قتل عام، ۲۶	فطیم، ۲۱
قدر، ۱۲	فغان نای، ۲۸
قدم، ۲۵	فکاهت، ۶
قدم نهادن، ۱۱	فلاحت، ۱۲
قدیم، ۲۷	فلاخن، ۲۱

قهر، ۲، ۲۵	قرار گرفتن، ۱۷
قیام نمودن، ۳، ۱۶	قربت، ۱۶
قیراندود، ۲۰	قری، ۹، ۱۱
قیل و قال، ۱۹	قریب، ۱، ۲۶
ک	قسمت کردن، ۱۳
کابین، ۱۷، ۲۴	قصد... کردن، ۴، ۱۸
کاخ، ۱۱	قصدها... پیوستن، ۶
کار، ۷	قصر، ۱۷
کارزار، ۷	قضا، ۲۴
کار کردن، ۲۶	قضات، ۲۲
کار و کارزار، ۷	قضای بد، ۲۵
کافر نعمت، ۲۷	قضای نوشته، ۳
کافّه، ۱۱	قضیه، ۲۰
کام، ۱۷	قطب الاولیاء، ۲۴
کامرانی، ۱۵	قلاده، ۹
کامکاری، ۲	قلاع، ۸
کامل، ۱۱	قلعه، ۸، ۱۳
کبرا، ۱۱، ۲۷	قلعهٔ سپید، ۱۲
کتبه، ۱۰، ۳۱	قلّه، ۱۲
کرام (آباء...)، ۵	قمر رفتار، ۶
کردار، ۲۸	قمع، ۲
کردارنیک، ۲۷	قمّه، ۲۱
کسوف، ۲۵	قوادرِ جال، ۲۹
کشاکش، ۱۷	قواعد، ۸
کشته شدن، ۲	قوّت کردن، ۲۵
کفره، ۲۳	قوم، ۲۶
کلاه، ۲۵	قوی هیکل، ۲۰

گرَدِ عالم، ۷	کَلّی، ۱۰، ۱۱
گرد... گشتن، ۱۹	کمال، ۹، ۱۵
گردون، ۱۹، ۲۵	کمالات نفسانی، ۳
گرز، ۲۱	کمند، ۲۵
گرم، ۲۳	کمین، ۱۸
گریبان، ۲۰	کنار، ۱، ۱۴
گشاد دادن، ۲۵	کنف، ۱۶، ۲۵
گفتار، ۱۸	کنه، ۱۰
گل، ۱۷	کوتاهی عمر، ۱۶
گِل، ۲۲	کوتوالان، ۱۲
گلبن، ۱۷	کودکان، ۱۹
گلدسته، ۲۰	کوس، ۲۸
گلستان، ۱۹	کوکب، ۳
گماشتگان، ۲۱	کوکب دولت، ۹
گماشتن، ۱۰، ۱۲	کوکب طالع، ۳
گنج، ۲۸	کوه، ۷، ۲۱
گوش، ۲۰	کیخسرو آفتاب، ۱۱
گوشوار، ۲۰	کیاست، ۲۲
گوشه، ۱۱، ۱۴	کین، ۱۴
گونه، ۱۸	گ
گوهر خوشاب، ۲۰	گاه، ۱۷
گیتی ستان، ۲۶	گذرانیدن از، ۲
گیر و دار، ۲۳	گذرانیدن (بر تیغ...)، ۲۱
ل	گذشتن، ۲۶
لایزال (ملک...)، ۵	گران، ۲
لایق، ۷، ۱۹، ۲۵	گرد، ۱۹، ۲۱
لایمان، ۲۰	گردش، ۲۵

لباس، ۸، ۱۸	ماه و سال، ۱۳
لشکر، ۵، ۲۳	ماهی عمر، ۱۵
لشکر کشیدن، ۳	مایحتاج، ۱۱
لشکر...گران، ۲	مایهٔ عمر، ۵
لشکریان، ۱۳، ۲۲	مبارک‌ذات، ۹
لطافتِ هوا، ۶	مبارکی، ۱۴
لعب، ۱۸	مباینت، ۸
لغو، ۱۸	مبتلا، ۱۵
لقب، ۹	مبدأ، ۱
لوای سلطنت، ۲	مبدأ جلوس، ۱۹
لوح، ۲۱	مبدأ حال، ۲۳
لهو، ۱۸	مبرات، ۸
م	مبشّر، ۱۴
مابین، ۳، ۱۵	مبلغ، ۱۰
مار، ۷	متانت، ۱۳
ماسکهٔ سکون، ۳۰	متبرّم، ۸
مال، ۱۰، ۲۵	متبرّم گشتن، ۸
مال سندن، ۴	متتابع، ۱۶
مالک رقاب، ۱۶	متتابع شدن، ۱۶
مالک شدن، ۹	متجاوب، ۱۶
مألوف، ۱۴	متجنّده، ۱۱
مأمن، ۱۰	متحصّنان، ۲۵
مأمون، ۱۶	متدرّع، ۱۸
مانع، ۷، ۸	متصاقب (در فرهنگها نیامده)، ۸
مانع...شدن، ۷	متصرّفان، ۱۰
مانند، ۱۹	متّصف، ۳
ماه، ۲۰	متّصل، ۲

متصوفه، ۱۲	مجلس... ساختن، ۱۰
متعلقان، ۱۲	مجلسها، ۱۷
متعهد، ۲۴	محاربات، ۱۰
متفحص، ۱۱	محاربت، ۳
متفرق شدن، ۲۳	محارز، ۱۳
متقارن، ۱۹	محاسبات، ۱۰
متقارن افتادن، ۱۹	محاصره، ۲۴
متقاضی شدن، ۲	محامله، ۲۳
متکأ عز، ۸	محب، ۲۰
متلاصق، ۸	محبوب، ۱۹
متمسک، ۲۰	محبوس، ۱۸
متوجه، ۱، ۲۱	محبوس کردن، ۱۰
متولی، ۳۲	محدود، ۲۷
متهم گردانیدن، ۱۶	محروز، ۱۳
متيقظ، ۱۰	محروس، ۲۳
متین، ۲۷	محروم، ۲۶
مثال، ۸	محصنه، ۱۳
مشمره، ۱۲	محصولات، ۷، ۸
مجاز، ۱۲	محقر، ۱۳
مجازات، ۲۶	محقرترین، ۱۰
مجازی، ۴	محکم، ۲۰
مجال، ۱۲، ۱۹، ۲۴	محمول دانستن، ۸
مجاهرت، ۲۶	محمی الجوانب، ۱۰
مجاهره، ۲۱	محنت، ۱۷، ۲۴
مجتنب بودن، ۱۰	محنت مانند، ۲۳
مجلس، ۱۳، ۲۰، ۲۳	محور چرخ، ۷
مجلس بزم، ۷، ۱۰	مخافات، ۱۰

مخالِف، ۲۷	مرثیه، ۲۷
مخالفت، ۲۶	مرحَب، ۲۵
مختصر، ۴	مرحله، ۱۵
مختفی، ۲۷	مرحمت، ۲۶
مختلف، ۸، ۲۷	مردان، ۲۴
مختلفات، ۱۰	مردانِ کار، ۷
مدار، ۲۴	مردانگی، ۷
مدارِ رأسِ جدی، ۸	مردانگیها، ۱۸
مدارس، ۱۱	مردانه، ۵
مدّت، ۹، ۱۹، ۲۶	مردم، ۲۷
مدحّٰتِ سرا، ۲۷	مُردن، ۱۶
مدد، ۲۴	مرشدی، ۲۴
مدد کردن، ۲۴	مرض، ۱۵
مدرسه، ۲	مرضی، ۱۵
مدفن، ۲۵، ۲۶	مرغِ پریده، ۲۰
مذکور، ۲	مرغزار، ۴
مُز، ۲۰	مرفوع گردانیدن، ۲
مرا، ۱۴	مرقد، ۲، ۲۴
مراج، ۸	مرکب، ۲۳
مراجعة، ۱۵، ۲۳	مرکوب، ۲۳
مراسم، ۱۲	مرگ، ۴
مراکب، ۲۱	مروارید، ۱۰
مرایر، ۸	مروّت، ۸
مرَبَّعه، ۸	مروی، ۱
مرتب، ۲۲	مرهم، ۵
مرتّب داشتن، ۷	مزار، ۲
مرتّب فرمودن، ۱۱	مزارع، ۹، ۱۱

مزیّد، ۱۶	مسکین، ۱۹
مزین، ۹، ۱۵، ۲۶	مسلک، ۴
مساجد، ۱۱	مسلول، ۲۱
مساسه، ۷	مسموم، ۲۵
مساکن، ۲۱	مسیحی، ۱۱
مستبشر شدن، ۱۹	مشاورت پیوستن، ۱۷
مستثنی، ۲۴	مشاهده افتادن، ۳۰
مستحدث، ۱۶	مشاهیر، ۸، ۲۲
مستحدثات، ۹	مشاهیر اکابر، ۲۷
مستحفظان، ۱۲	مشاهیر بلدان، ۶
مستخلص کردن، ۲	مشتاقان، ۲۰
مستدعی، ۹	مشمّل، ۸
مستسقی، ۱۵	مشحون داشتن، ۱۲
مستشعر بودن، ۱۲	مشرب، ۲۰
مستطیل، ۱۲	مشرك، ۲۴
مستعمرات، ۹	مشعوف، ۲۰
مستغرس، ۱۱	مشغوف، ۱۸، ۲۰
مستغفر، ۹	مشغول، ۱۸
مستقبل، ۲۵	مشغول شدن، ۳
مستمر، ۸	مشقّت، ۲۷
مستولی شدن، ۱	مشکول، ۲۱
مستهلّ سال، ۱۵	مشورت، ۱۸
مسجد، ۳، ۸	مصاحب، ۱۴، ۲۷
مَسْرَب، ۲۰	مصاحف، ۲۲
مَسْرَت، ۲۰	مصادرات الیم، ۷
مسطّح، ۱۲	مصارعه، ۲۲
مسکت، ۲۵	مصاف دادن، ۵، ۷

معانی، ۱۴	مصالح، ۱۰، ۱۶
معاهد، ۱۱	مصالحه، ۸
معاهدِ خیر، ۱۱	مصاهرت، ۸
معاینه، ۲۳	مصَفِّف، ۸
[معتدل]، ۱۲	مصَفِّی شدن، ۳
معتمدان، ۱۱، ۱۹	مصلحت، ۱۱، ۲۴
معدّ، ۲۳	مصون گردانیدن، ۱۶
معدلت، ۵، ۱۰	مصیبت‌زدگان، ۲۱
معدود، ۲۴	مضاربت، ۳
معرفت، ۱۱	مطاربه، ۲۲
معروف، ۱۶	مطاردت، ۷
معروف بودن، ۱	مطالباتِ عتیف، ۷
معشوقه، ۳	مطاوعت، ۲۶، ۲۹
معطوف، ۲۳	مطبخ، ۷
معقل، ۱۲	مطبّق، ۸
معلّا، ۱۵	مطربان، ۱۳
معلوم کردن، ۸	مطربه، ۲۰
معلوم گشتن، ۹	مطفی، ۳۱
معلّی، ۹، ۲۶	مطلق گردانیدن (عنان...)، ۲۳
معمور، ۳، ۱۲	مطلوب، ۱۴
معونت، ۲۴	مظاهرت، ۸
معهود، ۲۱	معابد، ۱۱
معنی، ۹	معاجین، ۱۱
معین، ۱۲	معاذیر، ۲۰
مغافصّه، ۸	معارف، ۲۲
مغایرت، ۸	معارف، ۲۲
مغفرت، ۲۶	معاقرت، ۷

مکامن، ۱۸	مغیبات، ۲۹
مکرم، ۲۵	مفارقت، ۱۹
مکرمّت، ۸	مفرش خاک، ۹
مکنت، ۱۰	مفروز داشتن، ۸
مکین، ۱۲	مقابل، ۲۳
مگر، ۷	مقارعت، ۱۹
ملازم، ۱۸	مقارعه، ۲۲
ملازمان سپاه، ۱۸	مقامات، ۲۹
ملاقات، ۲۳	مقام دادن، ۱۱
ملامت، ۲۰	مقام ساختن، ۲
ملتزمات، ۸	مقاومت، ۲۲
ملتسمات، ۱۸	مقبّل، ۲۰
ملک، ۱	مقبّلان، ۸
ملک الیمین، ۲۷	مقبول، ۲۰
ملک لایزال، ۵	مقترحات، ۱۸
ملکت، ۱۰	مقدم، ۱۶
ملک‌داری، ۳، ۱۹	مقرّ، ۱۹
مُلک مجازی، ۴	مقرّر، ۸
ملوک، ۹، ۱۴	مقرّر بودن، ۲
ملوکانه، ۷	مقرّر داشتن، ۲
ملول شدن، ۱۸	مقرّر فرمودن، ۹
ممالک، ۲، ۹، ۲۰	مقرّر کردن، ۷
ممالکِ موروث، ۹	مقلوع شدن، ۲
ممالیک، ۱۶، ۲۳	مقناتیس، ۲۲
ممتلی شدن، ۲۰	مقیّد، ۱۰، ۱۸
مملکت، ۱	مکاسب، ۸
مملکتِ سلیمان، ۹	مکاشرت، ۲۶

منهزم، ۲۳	ممنوع، ۲۳
منهزم شدن، ۳	منابت، ۱۲
منهل فانی، ۱۷	مناط، ۲۱
منیع، ۲۷	مناعت، ۷
مؤاخذت، ۱۸	منتج، ۱۱
مؤاخذت فرمودن، ۱۰	منتفی، ۲۷
موازی، ۱۰، ۲۱	منتہزِ فرصت، ۱۸
مواسم، ۱۲	منجوق، ۲
مواضعه کردن، ۸، ۱۸	منحدر، ۱۲
موافقت، ۲۴	منحدر شدن، ۳
مواقف، ۲۳	منخرم، ۸
مواقف میدان، ۷	مندرج، ۱۸
مواكب، ۲۱	مندمل گردانیدن، ۵
مؤتلفات، ۱۰	منزل، ۱۷
موج، ۲۳	منزلِ باقی، ۱۷
موجبات، ۱۰	منزلِ صبی، ۱۶
مور، ۱۲	منسوب گردانیدن، ۱۶
موروث، ۹	منشور، ۱۵
مور و مار، ۷	منصف، ۲
موسوم، ۱۹	منضم، ۱۱
موسوم شدن، ۱۹	منطفی، ۲۷
موسوم فرمودن، ۲۲	منظر، ۱۹
موسوم گشتن، ۲	منع فرمودن، ۷
موصوف، ۱۶	منعقد گردانیدن، ۷
موصول گشتن، ۹	منقطع، ۲۷
موضع، ۱۱	منقول، ۱
موضوع، ۸	منکران غلمان، ۲۰

نازل، ۲۴	موعود، ۱۴، ۲۴
نازل شدن، ۲۴	موفق، ۹
ناسی، ۲۷	موقد، ۲۱
ناشکفته، ۱۷	موقوفات، ۳
نافذ، ۲۱، ۲۶	مؤمن، ۲۴
ناقع، ۱۴	مؤید، ۹
ناقلانِ آثار، ۱	موئل، ۱۲
ناکام، ۴	مهاد، ۱۱
ناگاه، ۷، ۲۰، ۲۳	مهام، ۳
نالۀ زار، ۱۷	مهمان، ۷
نام، ۳، ۱۰، ۲۴	مهیّا، ۲۲
نامدار، ۱۴	می، ۱۵
نامرضی، ۱۵	میامن همّت، ۱۰
نامرضیّه، ۲۰	میان، ۸
نامزد، ۳۲	میانه، ۱۹
نام نهادن، ۱۳	میاہ، ۶
نام و نشان، ۲۸	میدان، ۷، ۲۸
ناؤ پاره، ۱۳	میدان رزم، ۷
نای، ۲۸	میزان، ۹
نایب، ۱۰	میسّر شدن، ۱۱
نایب دیوان، ۲۹	میل کشیدن، ۵
نایرۀ فتنه، ۲۱	میمون، ۹
نباہت، ۲۵	ن
نبش، ۷	ناایمن، ۱۳
نبض، ۱۱	ناخن، ۲۲
نخوت، ۲۱	نادره، ۲۱
ندا در دادن، ۱۹	نادیدن، ۱۵

ندامت، ۲۱	نفور، ۲۰
نزاهت، ۶	نفوس، ۱۲
نزلِ تمام، ۱۵	نفی، ۱۸
نزهت، ۶	نفیس، ۲۴
نژاد، ۳، ۱۹	نقش‌پذیر، ۲۹
نسل، ۲۸	نقض و ابرام، ۱۷
نسیان، ۲۱	نقل، ۱۲
نسیم، ۶، ۱۳	نقل کردن، ۳، ۱۷
نشاط، ۱۸	نقود، ۲۴
نشان، ۲۸	نقیه، ۳۰
نشان دادن، ۹	نکاح، ۱۸
نشور، ۲۵	نکال، ۲۲
نشو و نما، ۲	نکبات، ۱۶
نصایح، ۲۰	نکبت، ۲۳
نصب کردن، ۲۷	نکته، ۹
نصفت، ۴	نکوسامان، ۲۸
نطق، ۲۵	نکوسیرت، ۲۸
نظر، ۲۰	نگاه داشتن، ۱۱
نظر انداختن، ۱۰	نگین، ۴
نظرِ دقیق، ۱۰	نما (نشو و...)، ۲
نظم، ۱۶	نمودن، ۷
نعل... انداختن، ۱۹	ننگ، ۲۴
نعیم، ۱۲	نوا، ۶، ۱۵
نفاذ، ۳۱	نوائب، ۱۶
نفس، ۸، ۱۲	نواحی، ۳، ۱۲
نفسانی، ۳	نواخت، ۱۴
نقط، ۲۱	نواختن، ۱۴

واضح، ۹	نواخت یافتن، ۱۴
وافی، ۱۳	نوا (رسم...)، ۸
واقعه، ۱۸، ۲۴	نواگرفتن، ۲۱
وجوب، ۲۶	نوباوه، ۱۷
وجود، ۲۱	نوبت، ۹
وجوه، ۱۰	نور، ۲۳
وجوه خواصّ، ۲۳	نور آتش، ۲۷
وجه خلاص، ۲۴	نورِ عدل، ۴
وحشت، ۱۰	نوشانوش، ۱۳
وزارت، ۱۶	نوشیدن، ۱۷
وزرا، ۵، ۱۱، ۲۷	نوشین خواب، ۱۱
وزیر، ۴، ۱۰	نوکر، ۱، ۲۱
وسایل، ۱۲	نهاد، ۲
وسیط شدن، ۷	نهادی ساختن، ۹
وسیع، ۸	نهایت، ۹
وشکرده، ۱۸	نهب، ۱۹
وصال، ۲۰	نهنگان، ۲۴، ۲۶
وصول، ۱۹، ۲۲	نیزه‌گزاری، ۲۳
وطن، ۱۴	نیابت، ۲
وفا، ۸، ۱۹	نیک، ۲۸
وفات یافتن، ۴	نیکو اعتقاد، ۹
وقایع، ۱۲	نیل، ۲۶
وقف، ۴	و
وقف فرمودن، ۱۱	وادی، ۱۲
وقف کردن، ۹	وارث، ۱۰، ۱۸، ۲۶
وقفیت، ۱۲	واسطه، ۶
ولات، ۲۲	واسطه قلاده، ۹

ولایت، ۲	همزاد، ۲۱
وهن‌ها، ۶	همشیره، ۲۶
وهن‌ها... راه یافتن، ۶	همگنان، ۱۷
وی، ۲۵	همنشین، ۱۴
ه	همواره، ۶
هادم‌الذات، ۵	همیشه، ۱۴
هان، ۶	همین، ۷
هایل، ۲۴	هنرپرور، ۵
هبوب صرصر، ۲	هنرمند، ۵
هجران، ۲۰	هنگام، ۱، ۱۱، ۲۴
هدیه دادن، ۱۶	هنگامه، ۲۲
هر آینه، ۲۲	هنوز، ۶، ۱۵، ۲۰
هرچند، ۱۹	هوا و نوا، ۶
هر سال، ۷	هوس، ۶
هرکرا، ۲۲	هوس [گرد] تمنی، ۲۵
هرکس، ۲۰، ۲۶	هوشمند، ۲۶
هرگاه، ۲۴	هولناک‌تر، ۲۰
هزار، ۲۸	هیبت، ۷
هفتده، ۳۰	هیچ، ۷
هلاک شدن، ۲۵	ی
هلاک کردن، ۴	یارستن، ۹
هلال، ۱۹	یاسا، ۲۱، ۲۶
همان، ۳	یاسامیشی، ۱۷، ۳۱
همایون، ۲۶	یاغی شدن، ۲۶
همّت، ۸، ۱۰	یافتن، ۷
همتا، ۱۸	یرلیغ، ۹، ۱۸، ۲۷
همچون، ۱۰، ۲۵	یزدانی، ۹

یکسر، ٢٧	یعنی، ٢٢
یک سواره، ٢١	یکدلی، ٩
یگانه، ٥	یکدیگر، ٨، ١٥
یمنِ دولت، ١٠	یکران، ٦، ٢٣
	یک زخم، ٢١

نمایه‌ها

۱. آیات
۲. عبارتهای تازی
۳. اعلام

۱. آیات

- تَنْزِعُ النَّاسَ كَانَهُمْ اعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (قمر) (۵۴ / ۲۰) ۲۷
عَالِيَهَا سَافِلَهَا (حجر) (۱۵ / ۷۴) ۷
وَإِنْ يَكَادُ قَلَمُ (۶۸ / ۵۱) ۲۳
يُخْرَبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ (حشر) (۵۹ / ۲) ۲۲

۲. عبارتهای تازی

- انارالله برهانه ۹
بحمدالله و حسن توفیقه و الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسولہ
محمد و آله و صحبه ۲۸
بین الخوف و الرجاء ۳۰
الظن یخطی و یصیب ۱۶
غنی الظباء عن التکحیل بالکحل ۱۰
قدس الله روحه ۴
قدس الله سره ۲۴
لکل امر رجل و لکل وقت اجل ۹
لکل جواد کبوة ۷
نعود بالله عن سوء قضائه ۲۶
و الا فقد اعتذر من انذر ۲۲

۳. اعلام

ابو عبدالله خفیف، ۴	آ
ابونصر، ۲	آبِ آمویہ، ۱
اتابک آبش ۛ آبش (بنت سعد بن ابی بکر)	آل بویہ، ۲، ۱۰
اتابک ابوبکر ۛ ابوبکر بن سعد بن زنگی	آل سلجوق ۛ سلجوقیان
اتابک اوزبک بن پهلوان ۛ اوزبک بن پهلوان، اتابک	آمویہ، ۱، ۱۴
اتابک بوزاپہ ۛ بُزاپہ (بوزاپہ)	ا
اتابک پهلوان ۛ پهلوان، اتابک	اباتاخان، ۳۱
اتابک تکلہ ۛ تکلہ بن زنگی، اتابک مظفرالدین	آبش (بنت سعد بن ابی بکر)، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۱
اتابک جلال الدین چاولی سقاویہ ۛ جلال الدین چاولی سقاویہ، اتابک	آبش خاتون ۛ آبش (بنت سعد بن ابی بکر)
اتابک زنگی بن مودود ۛ زنگی بن مودود، اتابک مظفرالدین	ابوبکر، اتابک ۛ ابوبکر بن سعد بن زنگی
اتابک سعد ۛ سعد (بن ابوبکر بن	ابوبکر بن سعد بن زنگی، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶
	ابوبکر، نظام الدین، ۱۶
	ابوشجاع سعد بن زنگی ۛ سعد بن زنگی، اتابک مظفرالدین
	ابوشجاع

زنکی) (سعد دوم)	اتابک مظفرالدین سنقور ← سنقور
اتابک سعد ← سعد بن زنکی،	بن مودود السلغری
اتابک مظفرالدین شجاع	اتابک مظفرالدین قتلغ خان ابوبکر
اتابک سلجوقشاه ← سلجوقشاه	بن سعد بن زنکی ← ابوبکر بن
اتابک سنقور ← سنقور بن مودود	سعد بن زنکی
السلغری	اتابک منکوبارس ← منکوبارس،
اتابک شومله ← شومله	اتابک
اتابک طغرل ← طغرل بن سنقور،	اتابک یزد، علاءالدوله ←
اتابک قطب‌الدین	علاءالدوله، اتابک یزد
اتابک علاءالدوله ← علاءالدوله،	ارقم (بن زنکی)، ۴
اتابک یزد	اسعد ابونصر اسدی، عمیدالدین،
اتابک قراجه ← قراجه، اتابک	۱۰، ۶
اتابک قطب‌الدین طغرل بن سنقور	اسعد ← اسعد ابونصر اسدی،
← طغرل بن سنقور، اتابک	عمیدالدین
قطب‌الدین	اشکنوان (قلعه / دز)، ۴، ۵، ۸، ۱۰
اتابک محمدشاه ← محمدشاه (پسر	اصطخر (قلعه)، ۸، ۱۸
سلغورشاه)	اصفهان، ۱، ۳، ۶، ۲۱، ۲۲
اتابک محمد ← محمد بن سعد	اغل بک / اغل بیگ، ۲۰، ۲۱
اتابک مظفرالدین ابوشجاع سعدین	الب ارسلان ← الب ارسلان محمد
زنکی ← سعدین زنکی، اتابک	بن جغری بک ابن میکایل بن
مظفرالدین ابوشجاع	سلجوق قینقی، سلطان
اتابک مظفرالدین تکه بن زنکی ←	الب ارسلان محمد بن جغری بک
تکه بن زنکی، اتابک	ابن میکایل بن سلجوق قینقی،
مظفرالدین	سلطان، ۲، ۴
اتابک مظفرالدین زنکی بن مودود	التاجو، امیر، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳،
← زنکی بن مودود، اتابک	۲۶، ۲۷، ۳۰
مظفرالدین	امدراوی (؟)، ۱۴

ت	ام کلثوم، ۲
تاج الدین شیرازی، ۴	امیر التاجو ← التاجو، امیر
تاج الدین محمد، ۱۰	امیر قرغوت ← قرغوت، امیر
تاریخ و صاف، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۲	امیر مودود ← مودود، امیر
تبریز، ۲۶	امین الدین کازرونی، ۵
تتار، ۲۶	انکیانو، ۳۱
تراکمه ← ترکان	اوزبک بن پهلوان، اتابک، ۶
ترک ← ترکان	اوگتای قاآن، ۹
ترکان، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰	ایچ، ۲۲
ترکان، ۱، ۳، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۵، ۳۰	ایران، ۱
تکله بن زنگی، اتابک مظفرالدین، ۴، ۵، ۱۵	ایگ، ۲۱، ۲۳
تکله بن زنگی ← تکله بن زنگی، ۱۴	ب
اتابک مظفرالدین	باسطو، ۲۹
تکله ← تکله بن زنگی، اتابک	بحرین، ۱۴
مظفرالدین	بُزایه / بوزایه، ۲، ۳
تگین، ۴	بصره، ۱۷، ۲۵
توران شاه بن عمادالدوله، ۱۴	بغداد، ۱۴، ۱۸
تہمتن، ۹	بقراط، ۱۱
تیمور، ۲۱	بی بی سلقم، ۱۷
ج	بیژن گیو، ۲۳
جامع عتیق، ۵	بیضا، ۴
جلال الدین چاولی ← جلال الدین	بیکلیک، ۲۳، ۲۴، ۲۵
چاولی سقاویہ، اتابک	پ
جلال الدین چاولی سقاویہ، اتابک، ۲	پارس ← فارس
	پسا، ۵
	پول کوار، ۲۹
	پهلوان ← پهلوان، اتابک

رویدشتی ← محمود سلجوقی	چ
ز	چنگ‌گزخان، ۹، ۲۵
زاهده خاتون، ۳	ح
زنده رود، ۶	حاتم، ۵
زنگی، ۸	حسویه، نظام‌الدین، ۲۲
زنگی بن مودود، اتابک مظفرالدین، ۴، ۵	خ
زنگی ← زنگی بن مودود، اتابک مظفرالدین	خراسان، ۱
زوزن، ملک، ۷	خطا، ۶
زیدان (بن زنگی)، ۴	خمار تگین، ۲
س	خوارزمشاه ← محمد بن تکش
ساسان، ۲۷	خوارزمشاه
ساک پسا، ۵	خوارزمیان، ۸
سامان، ۲۷	خورشیف، ۲۲
سپید (دز)، ۳	خوزستان، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷
سپید (قلعه)، ۱۲، ۲۵	د
سعد، اتابک ← سعد (بن ابوبکر بن زنگی) (سعد دوم)	دمر ← دمور
سعد ← اسعد ابونصر اسدی، عمیدالدین	دمور، ۲۶، ۳۰، ۳۱
سعد (بن ابوبکر بن زنگی) (سعد دوم)، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۶	دیالم، ۱۴
سعد بن زنگی، اتابک مظفرالدین ابوشجاع، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸	دیالمه، ۲
سعد ← سعد بن زنگی، اتابک مظفرالدین ابوشجاع	ر
	رباط شیخ کبیر، ۴
	رستم‌دستان، ۲۳
	رضی‌الدین زوزنی، ۶
	رکن‌الدوله خمار تگین ← خمار تگین
	رکن‌الدین صلاح کرمانی ← صلاح کرمانی

ش	سعید نفیسی ← نفیسی، سعید
شادی بیتکچی، ۳۱	سلاطین سلجوق، ۲، ۳
شام، ۲۰	سلجوق شاه، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰،
شاه ملک، ۱	۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶
شبانکاره ← فضولیه شبانکاره	سلجوقیان، ۱، ۲، ۳، ۱۰، ۱۹، ۲۱
شرف الدین، قاضی، ۲۹، ۳۰	سلطان جلال الدین، ۷
شکنوان ← اشکنوان	سلطان رویدشتی ← محمود
شمس الدین میاق ← میاق،	سلجوقی
شمس الدین	سلطان غیاث الدین، ۷، ۱۰
شول، ۱۸، ۱۹، ۲۳	سلطان محمد، ۴
شومله، اتابک ← یعقوب بن	سلغریان / سلغوریان، ۱، ۲، ۹، ۲۶،
ارسلان الافشری	۲۷، ۲۸
شیخ مرشد، ۲۴	سلغم (سلقم)، ۱۷، ۱۸، ۲۶
شیراز، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰،	سلغور ← سلوورتقاق
۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱،	سلغور شاه، ۱۳، ۱۴، ۱۷
۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰	سلقم خاتون، ۱۶
ص	سلور زنگی ← سلوورتقاق
صبح آباد، ۱۳	سلوور تقاق (معروف به سلور
صلاح کرمانی، ۶	زنگی)، ۱
ط	سلوور ← سلوورتقاق
طبرش، ۱۵	سلیمان، ۹
طبس، ۱	سنقور بن مودود السلغری، ۳، ۵
طغان، ۴	سنقور ← سنقور بن مودود السلغری
طغرل، اتابک ← طغرل بن سنقور،	سواحل، ۱۴، ۲۳
اتابک قطب الدین	سوق کبیر، ۹
طغرل بن سنقور، اتابک	سید شرف الدین ← شرف الدین
قطب الدین، ۴، ۵	قاضی
طهران، ۲۸	

ع

عراق، ۵، ۶، ۷، ۹

عضدی (شیراز) (مدرسه)، ۱۶، ۲۶

علاءالدوله ۛ علاءالدوله، اتابک

یزد

علاءالدوله، اتابک یزد، ۱۶، ۲۲،

۲۴، ۲۵

عمّان، ۱۴

عمیدالدین اسعد ابونصر اسدی ۛ

اسعد ابونصر اسدی،

عمیدالدین

عمیدالدین اسعد ۛ اسعد ابونصر

اسدی، عمیدالدین

غ

غیاث‌الدین، سلطان ۛ سلطان

غیاث‌الدین

ف

فارس، ۱، ۲، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۸،

۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱

فارسیان، ۲

فُرس ۛ فارس

فضلویه شبانکاره، ۲، ۱۰، ۲۹

ق

قآن، ۹

قاضی شرف‌الدین ۛ شرف‌الدین،

قاضی

قپچاق، ۳

قتلغ بیتکچی، ۲۰، ۲۱

قتلغ خان ۛ ابوبکر بن سعد بن

زنگی

قتلغ خان ابوبکر بن سعد بن زنگی

ۛ ابوبکر بن سعد بن زنگی

قراجه، اتابک، ۲

قرغوت، امیر، ۱

قطب‌الدین طغرل بن سنقور ۛ

طغرل بن سنقور، اتابک

قطب‌الدین

قطیف، ۱۴

قم، ۱۵

قهستان، ۱، ۱۴

قیش (کیش)، ۱۴

ک

کازرون، ۲۳، ۲۴، ۲۵

کیتوقا نویان، ۱۵

کردوجین، ۲۶

کرمان، ۴، ۶، ۱۴، ۲۱، ۲۲

کلجه، ۶، ۱۰، ۲۹، ۳۱

کوه گیلویه، ۲، ۳

ل

لالا (مدرسه)، ۲

لحسا، ۱۴

لرستان، ۲، ۱۵

لور، ۲۱، ۲۳

لورستان ۛ لرستان

مغول، ۹، ۱۱، ۱۵، ۲۱، ۲۳، ۲۵،	م
۲۷، ۳۰	ماوراءالنهر، ۱۴
مقرب الدین مسعود ← مسعود،	مجدالدین همگر (شیرازی)، ۲۷،
مقرب الدین	۲۸
ملک زوزن ← زوزن، ملک	محمد، ۴
ملکشاه (بن زنگی)، ۴	محمد بن تکش خوارزمشاه، ۷
ملکشاه (سلجوقی)، ۳	محمد بن زیدان، ۶
ملکه ← ملکه خاتون	محمد بن سعد، ۱۵، ۱۶
ملکه خاتون، ۷، ۸	محمد، تاج الدین ← تاج الدین
مملکت سلیمان = شیراز، ۹	محمد
منکوبارس، اتابک، ۲	محمد، سلطان ← سلطان محمد
منگوتیمور، ۱۷، ۲۶	محمدشاه (پسر سلغورشاه)، ۱۴،
مودود، امیر، ۲	۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱
مهر (مجله)، ۲۸	محمود سلجوقی (معروف به
میاق، شمس الدین، ۱۶، ۱۸، ۲۱،	سلطان رویدشتی)، ۳
۲۷	مسعود، مقرب الدین، ۲۲
ن	مصر، ۲۰، ۲۵
نظام الدین ابوبکر ← ابوبکر،	مظفرالدین ابوشجاع سعد بن زنگی
نظام الدین	← سعد بن زنگی، اتابک
نظام الدین حسویه ← حسویه،	مظفرالدین ابوشجاع
نظام الدین	مظفرالدین تکه بن زنگی ← تکه
نفیسی، سعید، ۲۸	بن زنگی، اتابک مظفرالدین
نوبندجان، ۳، ۱۲	مظفرالدین زنگی بن مودود ←
نوبندگان ← نوبندجان	زنگی بن مودود، اتابک
ه	مظفرالدین
همدان، ۲، ۶	مظفرالدین سنقر ← سنقر بن
هند، ۱۴	مودود السلغری

یعقوب بن ارسلان الافشری

(معروف به اتابک شومله)، ۳،

۴

یعقوب ← یعقوب بن ارسلان

الافشری

هند (دریا)، ۲

هولاگوخان، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰،

۲۱، ۲۶، ۳۰

ی

یزد، ۱۶، ۲۱، ۲۲

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

Oceans of Iranian and Islamic culture lie in manuscript form. These manuscripts are not only the record of the achievements of our nation's great scholars, they are also testimonials to our unique national identity. It is, therefore, the duty of every generation of Iranians to protect and celebrate this priceless heritage and to spare no effort in restoring these records on which all studies of Iran's history and culture depend.

Many efforts towards better identification, study, and preservation of our country's manuscript collections have been launched. In spite of these efforts, and despite the fact that hundreds of books and treatises that deal with this important area of learning have been published, much remains undone. Thousands of books and treatises either linger as unidentified codices in Iranian and foreign libraries, or await publication. Others, although previously published, exist in unsatisfactory editions and need to be re-edited according to modern scholarly standards.

It is the duty of scholars and cultural organizations to undertake the important tasks of restoring and publishing these manuscripts. The Written Heritage Publication Center was established in 1995 in order to achieve this important cultural objective with the purpose of supporting the efforts of scholars, editors, and publishers who work in this field of learning. We hope that by supporting scholarly work in this area, we can help make an essential collection of scholarly texts and sources available to the scholarly community that is engaged in the study of Iran's Islamic culture and civilization.

The Written Heritage Research Centre (Miras-e Maktoob)

Written Heritage Research Centre, 2010
First Published in I. R. of Iran by Miras-e Maktoob

ISBN 978-600-203-004-7

All rights reserved. No part of this book
may be reproduced, in any form or by any
means, without the prior permission of the publisher.

P R I N T E D I N T E H R A N

JĀMI‘ AL-TAVĀRIKH

(The History of the Salghurids of Fars)

By

Rashīd al-Dīn Fazl Allāh Hamidānī

deceased in 718 A.H.

Edited & Annotated

By

Muhammad Raushan



Miras-e Maktoob
Tehran, 2010